

راهنمای مکان های

تور روحانی

شیراز

جمع آوری: پ. روحانی

در این مجموعه، شرحی از اماکن مقدسه امری در شیراز جنت طراز جمع آوری شده است که می تواند در سفر های روحانی مورد استفاده قرار گیرد. تصاویری که در هر قسمت گنجانده شده، این امکان را فراهم می آورد که حتی بدون حضور در آن اماکن، مجازا به سیری روحانی در شیراز پرداخت.

در ابتدای شرح هر مکان، مجموعه ای از نکات مهم به صورت مختصر ذکر شده که در نگاه اول، ارتباط آن مکان را با امر مقدس نمایان می سازد. توضیحات دیگر از منابع اینترنتی و کتب تاریخی بهائی برگرفته شده است. علت آنکه در برخی موارد، توضیحاتی مشابه از کتب مختلف درج شده، آن است که روایات مختلف با جزئیات متفاوت از یک واقعه بررسی شود تا راه را برای تحقیقات بعدی آسان تر نماید. برای راحتی حال خوانندگان عزیز، نکات کلیدی هر قسمت به صورت برجسته مشخص شده است.

منابع اصلی مورد استفاده در این راهنما عبارتند از: کتاب تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار)، کتاب تور روحانی نوشته حبیب الله حسامی، کتاب تاریخ امری شیراز نوشته حبیب الله افنان، کتاب خاطرات میرزا حبیب الله افنان نوشته مریم افنان، کتاب حضرت نقطه اولی نوشته محمد علی فیضی، کتاب حضرت باب نوشته نصرت الله محمد حسینی و آلبوم تور روحانی شیراز نوشته هیأت سفرهای روحانی شیراز. از میان این منابع، کتاب حضرت باب نوشته نصرت الله محمد حسینی معتبرتر است، زیرا نه تنها به بررسی کتب تاریخی دیگر می پردازد که ذکر آن ها در اینجا نیامد، بلکه تحلیلی عمیق و دقیق از آنچه در حقیقت حادث شده ارائه می دهد.

فهرست مکان ها

- ۱ تاریخچه بنای شیراز..... ۱
- ۲ آب زنگی، رکن آباد و تنگ الله اکبر..... ۶
- ۳ دروازه قرآن..... ۹
- ۴ هفت تنان..... ۱۲
- ۵ گود خزینه..... ۱۵
- ۶ حافظیه..... ۱۷
- ۷ بقعه شاه میر علی بن حمزه..... ۲۰
- ۸ دروازه اصفهان..... ۲۲
- ۹ ارگ کریم خان..... ۲۴
- ۱۰ عمارت خورشید یا تالار آینه..... ۲۶
- ۱۱ میدان اجرای احکام یا توپخانه..... ۳۱
- ۱۲ مسجد وکیل..... ۳۴
- ۱۳ بازار وکیل..... ۴۱
- ۱۴ محله و کوچه شمشیرگر ها..... ۴۴
- ۱۵ بیت العباس یا قهوه اولیاء..... ۴۶
- ۱۶ بیوت خالوهای حضرت باب..... ۵۴
- ۱۷ شاه چراغ..... ۶۲
- ۱۸ منزل میرزا سید علی (عموی والده)..... ۶۵
- ۱۹ بی بی دختران..... ۶۹
- ۲۰ مسجد ایلخانی..... ۷۳
- ۲۱ بیت مبارک..... ۷۶
- ۲۲ مسجد اتابکی یا مسجد نو..... ۱۰۲
- ۲۳ مسجد عتیق..... ۱۰۷
- ۲۴ دروازه کازرون..... ۱۱۱
- ۲۵ قبرستان درب سلم (دار السلام)..... ۱۱۴
- ۲۶ گلستان جاوید قدیم..... ۱۱۶

۱ تاریخچه بنای شیراز

۱.۱ نکات مهم

- ✓ شیراز، مهد ولایت امر الهی و مولد و موطن حضرت رب اعلی است.
- ✓ بسیاری از اتفاقات دوران آغازین امر مبارک، نظیر ایمان آوردن حروف حی و آزار و شکنجه مومنین اولیه، در این شهر اتفاق افتاده است.
- ✓ همان طور که در ادامه ذکر خواهد شد، شهر شیراز دارای امکان مقدسه بسیار است.

۱.۲ مطالبی از مقاله پیشینه شیراز، برگرفته از دانشنامه ویکی پدیا

عوامل ساخت شهرها معمولا اقتصادی، سیاسی و وجود منابع طبیعی بوده است، اما آن گونه که گفته شده، عامل به وجود آمدن شیراز، الهامات الهی و تاییدات ربانی می باشد.

این شهر در کتابها و اسناد تاریخی، تحت نامهای مختلفی نظیر تیرازیس، شیرازیس و شیراز به ثبت رسیده است. نام شیراز از شهر راز، دشت ارژن که محل شیران بوده، سازنده شهر با همین نام که فرزند تهمورث (دومین ملک پیشدادی) بوده و یا نام قلعه ای با همین نام که پیش از اسلام در نزدیکی محل فعلی شهر وجود داشته است گرفته شده است. این شهر هیچ گاه از اولیاء خالی نبوده است و بدین سبب به آن برج اولیاء می گفته اند. در قرن سیزدهم میلادی، به دلیل رونق علم، فرهنگ و هنر، شیراز به دارالعلم مشهور شد.

تعداد زیادی از شاعران، صوفیان و فیلسوفان مشهور ایرانی در شیراز متولد شده اند که سهم مهمی در به شهرت رسانیدن شیراز داشته اند. از بین آنها می توان سعدی، حافظ، روزبهان و ملاصدرا را نام برد.

سازنده این شهر، محمد بن یوسف ثقفی حاکم استخر بوده که در زمان عبدالملک مروان در قرن اول هجری به واسطه یک خواب به ساخت آن اقدام می کند. به روایتی شیراز بن تهمورث شیراز را ساخته بود و خراب شد و به قولی در زمان قدیم، آن سرزمین، شهر فارس نام داشته است و به فارسبن ماسوربن سام بن نوح منسوب بوده است. اما صحیح تر آن است که در زمان اسلام، محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف آن را ساخت و بازسازی کرد و به روایتی دیگر محمد بن قاسم بن ابی عقیل آن را بازسازی کرد.

مکان اولیه این شهر در محل قلعه ابونصر بوده است. شیراز در دوران بنی امیه به محل فعلی منتقل می شود و به بهای نابودی اصطخر (پایتخت قدیمی فارس) رونق می گیرد. در سال ۴۳۰ ه. ق. امیر ابوکالیجار شهر استخر را خراب کرد و جمعیت آن را به شهر جدید شیراز سوق داد و به سرعت این شهر رونق یافت و آباد گردید. در قرن چهارم و پنجم هجری قمری، سلسله آل بویه فارس، شیراز را به پایتختی برگزیدند و مساجد، قصرها، کتابخانه و حصارهای آن بنا نمودند. اما زلزله های متعدد و هجوم طوایف مختلف، آن را به طور مکرر خراب کرد. در حمله چنگیز خان

مغول، شیراز از تخریب و قتل عام در امان ماند چرا که حکمرانان محلی به پرداخت مالیات به مغولان رضایت دادند. شیراز همچنین از قتل عام **تیمور** در امان ماند، زیرا **شاه شجاع**، فرماندار فارس تسلیم شد.

این شهر، در دوران **صفاریان**، **بوییان** و **زندیان** پایتخت ایران بوده است. شیراز در زمان **اتابکان فارس**، مخصوصاً دوره **سعدبن زنگی** و **پسرش ابوبکر**، اعتبار کلی داشت. در سال ۱۱۸۰ ه. ق. (۸۰ سال قبل از اظهار امر) **کریمخان** زند شیراز را پایتخت خود قرار داده، حصارى به دور آن کشید و کوچه های آن را سنگ فرش کرد. در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۴ م. زلزله آن را خراب کرد.

۱.۳ مطالبی از کتاب **تور روحانی**، نوشته **حبیب الله حسامی**

۱.۳.۱ تاریخچه مختصر شیراز

یک شب **محمد بن یوسف ثقفی** در خواب می بیند که گروهی از **ملائکة آسمان** بر زمین آمده و بر نقطه ای از زمین سجده می کنند و در عالم رؤیا به او چنین می گویند: این زمینی است که صاحبان کرامت از آن برخوردار خواهند خاست و قدمگاه نفوس مقدّسه خواهد شد و محلی است که مسافران عوالم غیب الهی از آن توشه بر خواهند گرفت و مرکز ولایت و خمیر مایه فقرای بالله است و منبع علم و حکمت و دودمان تقدیس و طهارت است.

محمد آن گاه در عالم رؤیا، پیرامون آن زمین **خطی** می کشد. صبح که از خواب بیدار می شود روانه آن ناحیه می گردد. در آن جا، همان آثار و خطوط را که در عالم رؤیا کشیده بود به طور وضوح می بیند. بنابراین، آن زمین را می شناسد، زمینی که گوئی مملو از نور بود، درست مثل آن چه در خواب دیده بود. آن گاه به استادان و معماران دستور بنای آن شهر را می دهد.

منجمین هم آن شهر را **خوش طالع** تشخیص می دهند، تا آن که شیراز ساخته شد. کم کم آوازه شیراز و تقدّس و آبادانی آن به گوش مردمان رسید و به گونه ای این تقدّس در اعتقادات مردم جا گرفت که **پادشاهان** آن سامان، سالی یک بار، بر آن قطعه زمین حاضر می شدند و این دیدار را برای اداره مملکت به **فال نیک** می گرفتند.

۱.۳.۲ القاب شیراز

این مکان مقدّس، به القاب **دارالملک**، **دارالعلم**، **شهر اولیاء**، **شهر عرفان**، **دارالولایت**، **سرزمین عشق**، **دریای گهر**، **سرزمین صاحب کمالان**، **بهشت موعود**، **منظر اکبر**، **مدینه الله**، **دار الفضل**، **دارالسلام**، **ملک سلیمان**، **شهر نیک مردان**، **قبةالاسلام**، **جنت طراز**، **شهر گل و بلبل**، **شهر سعدی** و **حافظ**، **سرزمین هنر پرور**، **شهر پاکدلان**، **شهر عرفان**، **شهر شاعران**، پایتخت فرهنگی و چند لقب دیگر ملقب گشته است.

۱.۳.۳ ابیاتی در وصف شیراز

مردم خطّه فارس، تقدّس شیراز را سالیان سال قبل از روز اظهار امر احساس می کردند و عرفا در وصف آنجا سخنان نغز و زیبا و پُر معنا گفته و شعرا در آن باب دُرّ اشعاری ناب سفته اند و گوئی آن چه را که شاهد آن بودند، با زبان سرّ، علاوه بر چشمِ سرّ و با قلب و قلمی مطهّر توصیف می نمودند. با جرأت می توان گفت، تعداد ابیاتی که درباره شیراز سروده شده از مجموع اشعاری که در وصف سایر شهرها سروده اند بیشتر است.

از جمله:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش

خداوندا نگه دار از زوالش

به شیراز آی و فیض روح قدسی

بجوی از مردم صاحب کمالش

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز

که بر کند دل شخص مسافر از وطنش

هر باغبان که گل ز سوی برزن آورد

شیراز را دوباره به یاد من آورد

شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم

عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است

شیراز پر غوغا شود شکر لبی پیدا شود

ترسم که آشوب لبش بر هم زند بغداد را

در اقصای عالم بگشتم بسی

به سر بردم ایام با هر کسی

ز هر خرمنی خوشه ای یافتم

زهر گوشه ای توشه ای یافتم

چو پاکان شیراز خاکی نهاد

ندیدم که رحمت بر این خاک باد

باد صبح و خاک شیراز آتشی است

هر که را در وی گرفت آرام نیست

چه هند و چه سند و چه بر و چه بحر

همه روستایند و شیراز شهر

سوی تهرانم کشاند آنکه شنید

هیچ جایی بهتر از شیراز نیست

در خرابات مغان نور خدا می بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

کیست دُردی کِشِ این میکده یارب که دَرَش

قبله حاجت و محراب دعا می بینم

۱.۳.۴ آیاتی در وصف شیراز و مردمانش

قرآن مجید در سوره محمد آیه ۳۸ می فرماید: **وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ** (یعنی به درستی که خداوند قومی غیر از شما که مانند شما بخیل نیستند به جای شما پدید آورد). در تفسیر این آیه از شیخ طبرسی نقل شده که روایت کرده اند که وقتی این آیه نازل شد از حضرت رسول پرسیدند، آنها چه کسانی هستند؟ حضرت رسول دست خود را بر شانه **سلمان فارسی** گذاشته و فرمودند: از قوم این مرد، یعنی از **اهل فارس**. همچنین در آیات دیگر در مورد برانگیختن قومی دیگر مطالبی آمده است. از جمله در سوره اسرا آیه ۵ می فرماید: **وَبَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ** (یعنی بندگان سخت جنگجو و و نیرومند خود را بر شما برانگیزانم) و در سوره مائده آیه ۵ می فرماید: **يُرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ** (یعنی هر کسی از شما که از دین خود مرتد شد، به زودی خدا قومی را می آورد که بسیار دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند و در راه حق جهاد کنند و در راه دین از شکوهش احدی باک ندارد).

در احادیث اسلامی هم مردمان فارس را به نیکی یاد شده اند: **لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مُعْلَقًا بِالثَّرْيَا وَ لَتَنَاوَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أِبْنَاءِ الْفَارِسِ** (یعنی اگر دانش در آسمان هم باشد، قومی از فارس آن را به دست می آورند). و نیز: **يَا اللَّهُ مِنْ عِبَادِ خَيْرَتَانِ فَخَيْرِيهِ مِنَ الْعَرَبِ قَرِيشٍ وَ مِنَ الْعَجَمِ الْفَارِسِ** (قسم به خدا از بندگان دو دسته خوب تر هستند؛ از عرب قریش و از عجم فارس).

در آثار مبارکه نیز از شیراز بسیار یاد شده است. از جمله حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می فرماید: ای بنده حضرت بی نیاز، شیراز در بدایت طلوع صبح حقیقت، خلوتگه راز شد و آهنگ ملاء اعلی آغاز ساز

گشت. و در لوحی دیگر می فرمایند: ای پروردگار، یاران شیراز محرم رازند و در عبودیت آستان مقدس با عبدالبهاء همدم و هم آواز. و همچنین می فرمایند: ای یاران الهی، خطه ی شیراز منسوب به حضرت بی نیاز و موطن کاشف اسرار بر اهل راز، از آن کشور، ماه منور طلوع نمود و از آن اقلیم، صبح منیر سطوح یافت. مبشر جمال مبارک، ندای الهی را از آن ارض نورانی بلند نمود و مژده موعود بیان را در احسن القَصَص به ابداع تبیان گوشزد شرق و غرب کرد. اول ندا در آن خطه و دیار اوج گرفت. و نیز می فرمایند: چون شیراز موطن حضرت نقطه اولی است امیدم چنان است که یک آثار عظیمه ای از آن نقطه ظاهر و هویدا گردد. چه قدر خوب است که یک ترقیات فوق العاده و یک آوازه الهی یک نغمات خوشی از آن جا بلند شود... دو نقطه است در ایران که من خیلی میل دارم به نار محبت الله مشتعل شود و این امر در آن نقاط یک جلوه عظیمی نماید، یکی شیراز یکی مازندران. امیدم چنان است که نفوسی در این دو جا مبعوث شوند که مثل این سراج بدرخشند و مانند ستاره های آسمان روشن باشند. روحانیت فوق العاده حاصل نمایند و سبب ایقاد نار الهی و ترقی نفوس گردند.

۱.۴ تصاویر



۳: شیراز (2)



۲: شیراز (1)



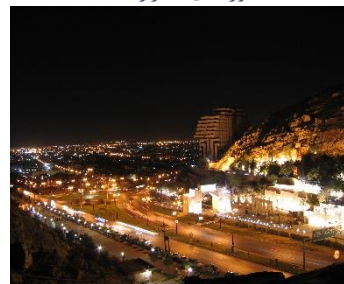
۱: دورنمای شیراز



۶: منظره از خارج شهر شیراز (1)



۵: شیراز قدیم



۴: شیراز (3)



۸: نقشه شیراز



۷: منظره از خارج شهر شیراز (2)

۲ آب زنگی، رکن آباد و تنگ الله اکبر

۲.۱ نکات مهم

✓ نبیل زرنندی برای انجام فریضه حج در آب چشمه زنگی که در حافظیه جریان داشته تغسیل کرده است.

۲.۲ مطالبی از مقاله های رکن آباد و آب زنگی، برگرفته از دانشنامه ویکی پدیا

آب زنگی (شیراز)، روستایی از توابع بخش مرکزی شهرستان شیراز در استان فارس است.

رکن آباد یکی از منابع آب شهر شیراز می باشد که در سال ۳۳۸ هجری و به دست رکن الدوله دیلمی ایجاد شده است. آب این منبع، روستای «اکبرآباد» و نیز محله های «چهل تنان»، «حافظیه» و «هفت تنان» را آبیاری می نماید. رکن آباد در ۱۲ کیلومتری شمال شیراز قرار گرفته است.

تنگ الله اکبر دره ای سرسبز میان کوه چهل مقام و بابا کوهی است که جاده شیراز-اصفهان از میان آن می گذرد.

۲.۳ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۲.۳.۱ آب زنگی و رکن آباد

این چشمه توسط سعد بن زنگی از اتابکان فارس که ممدوح شیخ سعدی بوده و تخلص خود را از نام او گرفته است تعمیر و مرمت گشته و آب آن را تا حوالی مصلی و جعفرآباد که حافظیه فعلی جزئی از آن بوده، رسانده است.

رکن آباد نیز قناتی است که توسط رکن الدوله از حاکمان آل بویه احداث شده و کمبود آب چشمه زنگی را جبران می نموده است. این همان محلی است که حافظ درباره اش گفته است:

ز رکن آباد ما صد لوحش الله

که عمر خضر می بخشد زلالش

شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم

عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است

۲.۳.۲ تنگ الله اکبر

این تنگ به فتح اول و سکون بقیه، مخف تنگه به معنی دره می باشد. باید آن را دروازه جلگه شیراز نامید، چون مشرف به شهر شیراز است. کوه های شمالی به وسیله دره هایی که به تنگ معروف است از یکدیگر جدا می شوند. معروف ترین این دره ها، تنگ اکبر است که میان کوه چهل مقام و باباکوهی واقع شده و به واسطه وجود آب رکنی دارای دامنه های سرسبز و خرم است. راه شیراز-اصفهان از این تنگ می گذرد.

درباره تنگ در آثار العجم چنین نوشته شده است: این تنگ را تنگ الله اکبر گویند. وجه تسمیه اش این است که وقتی یکی از عرفای کامل به عزم زیارت بزرگان و اولیای شیراز آمد، چون به این مقام رسید، چشمش به بقاع و مزارات اولیاء و امامزادگان افتاد، بی اختیار ۴ بار تکبیر گفت و به خاک افتاد و سپس به شهر در آمد.

این تنگه دورنمای فرح بخش جلگه و منظره دل انگیز شهر شیراز را بهتر از هر جای دیگر می نمایاند. از همان قدیم الایام مورد توجه مسافران بوده، حتی در ادبیات و اشعار شعرای این شهر مقام خاصی دارد. گفته اند چون هر مسافری که تازه قدم به این خاک پاک گذارد و از بالای تنگه، منظره بدیع و دل انگیز شیراز را مشاهده کند، اعجاب و تحسین او برانگیخته شده، می گوید **الله اکبر**؛ از این رو آن را تنگ الله اکبر نامیده اند. سعدی علیه الرحمة می گوید:

چه خوش سپیده دمی باشد آنکه بینم باز

رسیده بر سر الله اکبر شیراز

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار

چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست

تا آب ما که منبعش الله اکبر است

۲.۴ تصاویر



۱۱: تنگ الله اکبر (3)



۱۰: تنگ الله اکبر (2)



۹: تنگ الله اکبر (1)



۱۴: تنگ الله اکبر (6)



۱۳: تنگ الله اکبر (5)



۱۲: تنگ الله اکبر (4)



۱۷: رکن آباد (2)



۱۶: رکن آباد (1)



۱۵: تنگ الله اکبر (7)

۳ دروازه قرآن

۳.۱ نکات مهم

- ✓ برای فریضه حج، جناب نبیل می بایست هنگام رسیدن به دروازه شهر، ۱۹ مرتبه الله اکبر و ۹ مرتبه الله ابهی می گفتند.
- ✓ در آن زمان، دروازه قرآن جزء دروازه های اصلی شهر نبوده و دروازه ورودی شهر از سمت اصفهان، دروازه اصفهان بوده است.

۳.۲ مطالبی از مقاله دروازه قرآن، برگرفته از دانشنامه ویکی پدیا

در قدیم شیراز دارای ۶ دروازه بوده است. هم اکنون در شیراز دروازه ای به جز دروازه قرآن وجود ندارد، اما مردم شیراز هنوز به محل دروازه های قدیمی اشاره می کنند که عبارتند از: دروازه باغشاه (که برخی به اشتباه دروازه قرآن را به جای آن جزء دروازه های اصلی می دانند)، دروازه اصفهان، دروازه سعدی، دروازه قصابخانه، دروازه کازرون و دروازه شاه داعی الی اله.

در مدخل تنگ الله اکبر با دروازه ای روبرو هستیم که به دروازه قرآن معروف شده است. این دروازه به دستور عَضُدالدوله دیلمی ساخته شده و وجه تسمیه آن به خاطر قرآنی است که به دستور امیر در آن قرار گرفته شده است تا مسافری به سلامت از زیر آن عبور کنند. این طاق به مرور زمان به خرابی رفت، تا اینکه در زمان کریم خان زند از نو ساخته شد و قرآن معروف به "هفده من" که منسوب به خط سلطان ابراهیم بن شاهرخ تیموری است، در اطاق بالای آن گذاشته شد. این دروازه به دستور رضا خان در سال ۱۳۱۶ شمسی ویران شد و قرآنش به موزه پارس انتقال یافت. اما بار دیگر، این دروازه با بلند نظری یکی از بازرگانان معروف شیراز، به نام مرحوم حسین ایگار، در سال ۱۳۲۸ شمسی تجدید بنا گردید.

۳.۳ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۳.۳.۱ تاریخچه دروازه قرآن

دروازه قرآن از ساخته های زمان عضدالدوله دیلمی است که طاق بلندی بر بالای آن ساخته اند و قرآنی معروف به قرآن هفده من در آنجا بوده تا زائرین از زیر آن عبور نمایند. این طاق به مرور زمان شکسته شد و در زمان حکومت کریم خان زند مجدداً آن را ساختند. در سال ۱۳۱۶ که دولت تصمیم به توسعه راه گرفت طاق را خراب و قرآن موصوف که به خط سلطان ابراهیم بن شاهرخ است را به موزه پارس انتقال دادند. در سال ۱۳۲۷ شمسی، یکی از تجار معروف شیراز به نام حسین ایگار به هزینه شخصی دستور داد مجدداً طاق فعلی را به طرز بدیع و دلپسند از

روی نقشه سابق بسازند. ساختمان طاق در سال ۱۳۲۸ تمام شد و طبق وصیتش او را در اطاق سمت چپ ساختمان دفن نمودند که گفته اند:

نام نیکو گر بماند ز آدمی

به کز او ماند سرای زرنگار

این دروازه قرار بود به طرزی نوین بازسازی شود، ولی به عللی نامعلوم، شهرداری از ساختن آن با وجودی که ماکت آن نیز ساخته و آماده بود خودداری نمود و این ساختمان فعلا سمبل و نماد شهر شیراز می باشد.

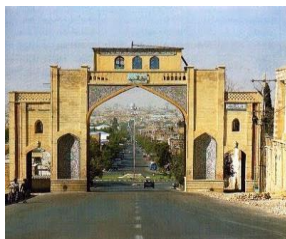
۳.۳.۲ ارتباط با فریضه حج

فعلا دروازه ورودی شهر **دروازه قرآن** است که البته ربطی به سفر روحانی ما ندارد، ولی چون در **سوره حج** می فرمایند: "وقتی به دروازه شهر رسیدی، ۱۹ مرتبه الله اکبر و ۹ بار الله ابهی بگو"، زائرین از این محل تا جلو **هفت تن** که مسافت چندانی نیست به یاد **نبیل زرندی** و تجدید خاطره، ۹ بار به صدای بلند **تکبیر الله ابهی** می گویند. در زمان **نبیل**، دروازه ورودی شهر، **دروازه اصفهان** بود.

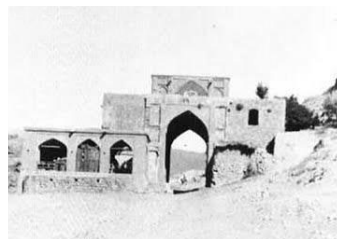
۳.۴ تصاویر



۲۰: دروازه قرآن (3)



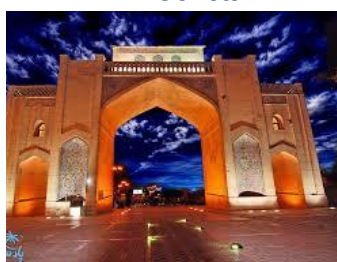
۱۹: دروازه قرآن (2)



۱۸: دروازه قرآن (1)



۲۳: دروازه قرآن (6)



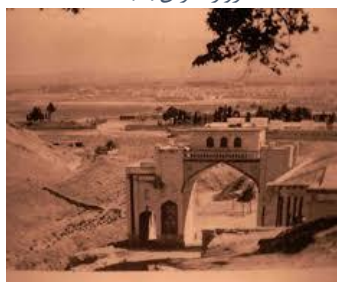
۲۲: دروازه قرآن (5)



۲۱: دروازه قرآن (4)



۲۶: دروازه قرآن (9)



۲۵: دروازه قرآن (8)



۲۴: دروازه قرآن (7)



۲۹: دروازه قرآن (12)



۲۸: دروازه قرآن (11)



۲۷: دروازه قرآن (10)



۳۲: دروازه قرآن (15)



۳۱: دروازه قرآن (14)



۳۰: دروازه قرآن (13)



۳۴: دروازه قرآن



۳۳: دروازه قرآن (16)

۴ هفت تنان

۴.۱ نکات مهم

- ✓ در این باغ، تصویری از حضرت موسی در حال شبانی بر دیوار منقوش است که کمی شبیه به حضرت باب است.
- ✓ دیدن این نقاشی باعث شد که حضرت حرم که از شهادت حضرت باب بسیار اندوهگین بوده و بعد از مدت ها برای تفرج بدان مکان آمده بودند، بیهوش شوند.

۴.۲ مطالبی از مقاله هفت تنان، برگرفته از دانشنامه ویکی پدیا

باغ تکیه هفت تنان یکی از قدیمی‌ترین اماکن تاریخی شیراز است. این باغ به سده‌های پیش از عهد زندیه و عمارت آن از بناهای دوره کریم خان زند است. بیشتر جهانگردانی که در چند سده اخیر به شیراز سفر کرده‌اند باغ تکیه هفت تنان و عمارت زیبای آن را وصف کرده‌اند.

علت نام گذاری این بنا به هفت تنان، وجود هفت قبر از هفت عارف در این باغ است که کریم خان زند روی هر کدام، سنگ بزرگ بدون کتیبه‌ای نصب کرده‌است. این باغ در بن کوه چهل مقام و در شمال آرامگاه حافظ قرار گرفته است. مردم شیراز نیز به این مکان دلبستگی خاص دارند و سابقاً گاه در طلب باران و استجابت دعا، روی بدین مکان می‌آورده‌اند.

۴.۳ مطالبی از مقاله ترسیم سیر و سلوک الی الله در پنج تابلوی نقاشی، برگرفته از

خبرگزاری ایسنا

قسمت جالب و تاریخی این بنا تالاری است که سقف آن بر دو ستون بزرگ یکپارچه استوار شده است. تمام زیبایی این تالار البته به مجلس نقاشی است که کریم خان زند سفارش آنها را داده است. این ۵ مجلس به ترتیب عبارتند از درویشی جوانی که در سمت راست ایوان قرار دارد، تابلوی دوم حضرت ابراهیم را در حال ذبح حضرت اسماعیل نشان می‌دهد و تابلوی بعد عاشق شدن و دلدادگی شیخ صنعان به دختر ترسا است، تابلوی چهارم حضرت موسی (ع) را در لباس شبانی نشان می‌دهد و تابلوی پنجم درویشی با کشکول و تبرزین را به تصویر کشیده است. آقا صادق، نقاش دوره زندیه:

- در تابلوی اول که درویش جوان را شبیه شاه عباس صفوی به تصویر کشیده، یک بوق پشت این درویش آویزان کرده و درحالی که در یک دست چماقی دارد، با دست دیگر سعی می‌کند کشکول را از روی درخت بردارد. در واقع برای گذشتن از سیر و سلوک باید مراحل مختلفی را طی کرد. او ابتدا باید قال و قیل و

سر و صدا که در این تصویر نماد آن بوق است را از بین ببرد و بعد چماق را که نشان زور و قدرت است کنار بگذارد.

- در تابلوی دوم که ذبح اسماعیل (ع) را به دست حضرت ابراهیم (ع) داریم، مقصود نقاش این بوده که برای رسیدن به سلوک باید همانند ابراهیم در راه خدا از همه چیز خود گذشت و مانند اسماعیل مطیع امر خدا بود.
- در تصویر وسط یا سوم که مربوط به شیخ صنعان است، متوجه می شویم که برای رسیدن به سلوک نباید فریب زهد و تقوا را خورد. می دانیم که شیخ صنعان مظهر زهد و تقوا بود، اما در یک شب عاشق دختری مسیحی می شود و دین و تقوا جای خود را به امور دنیوی داد. آنجا که دختر از شیخ صنعان می خواهد شراب بخورد و او خورد، می خواهد قرآن را پاره کند و او کرد و البته دست آخر هم به وصال نرسید.
- تابلوی چهارم حضرت موسی (ع) را نشان می دهد که در حال شبانی است. او که هم قبل از پیامبری و هم بعد از آن شبان بود، با همه کلیم الهی بودن چیزی برای خود نخواست. لذا از خود گذشتن و ساده زیستن مرحله دیگر از مراحل سلوک است.
- و در نهایت تابلوی پنجم، تصویری درویشی است که نام و نشانی ندارد. او بر خلاف تابلوی اول، نه چوب دارد و نه چماق و نه بوقی که با آن قال و قیل کند. همه دارایی درویش در این تصویر تبرزین است که نماد جدایی حق از باطل است و البته کشکول که در تابلوی اول روی درخت قرار داشت، اما چون مراحل سلوک را درویش گذرانده، اینجا در تابلوی آخر به دست او رسیده است.

۴.۴ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۴.۴.۱ تاریخچه هفت تنان

زمانی که کریمخان زند ارگ کریمخانی را که بسیار زیبا بود ساخت، مردم برای تماشا می رفتند، ولی چون ارگ حکومتی و محل سکونت او بود، ورود به آن ممنوع بود. لذا دستور داد محوطه هفت تنان که محل دفن هفت تن از عرفا و درویش وارسته بود را تعمیر و با تابلوهای نقاشی و گلکاری زینت داده، گردشگاه عمومی کنند.

این هفت درویش آنچنان وارسته و از خلق گسسته و به حق پیوسته بودند که از هیچ کدام نام و نشانی موجود نیست و حتی روی قبرستان هم سنگی گذارده نشده است. در صحن حیاط، به موازات هم هفت قبر ساده به چشم می خورد.

۴.۴.۲ بیهوش شدن حرم حضرت باب با دیدن نقاشی شبانی حضرت موسی در هفت تنان

طبق نوشته شرح حال حضرت حرم رب اعلی در کتاب اختران تابان جلد ۱ صفحه ۱۶، وقتی خبر شهادت حضرت اعلی به شیراز رسید، حرم مبارک که بیش از دو سال شوهر داری نکرده و طفل شیرخواره و معصومشان را هم از

دست داده بودند، بسیار اندوهگین و غمناک بودند. زهرا بیگم، خواهر حرم و شوهرش برای اینکه ایشان را از فکر و خیال در آورده و با دیدن سبزه و چمن و محیط با صفای هفت تن، غم جانکاه شهادت معبود خود را فراموش نمایند، ایشان را برای تفریح و تفرج به آن مکان آوردند تا ساعتی اندوه خود را از یاد ببرند. اما مشاهده تابلوی شبانی حضرت موسی که اندک شباهتی با حضرت رب اعلی داشت، دوباره او را به یاد محبوبش انداخت و غم و غصه اش را زیادتیر نمود و آن قدر گریست تا بیهوش شد. خواهر و شوهر خواهرش بسیار ناراحت شده و از اینکه به جای تخفیف غم او، باعث مزید ناراحتی او شده اند پشیمان گشتند.

به هر حال، این محل را به یاد آن مظلومه عالم که اولین نفر از عالم نسوان (بعد از جناب طاهره) بود که پی به مقام حضرت باب برده بود، زیارت کردیم و از مصائب آن بانوی صبور بردبار که چهل سال درد هجران را تحمل نمود آگاه شدیم. حرم مبارک بسیار مورد عنایت حضرت بهاءالله بوده، ضمن آنکه در زمان حیاتش متولی بیت مبارک بودند، بعد از صعودش زیارتنامه غرا به افتخارش نازل و تمام کسانی که در روز صعود ایشان وفات کرده اند به حيله غفران آراسته و به ایشان لقب خیر النساء عنایت فرمودند. حرم مبارک در سن ۶۱ سالگی، غروب روز دوشنبه دوم ذیقعده ۱۲۹۹ به ملکوت ابدی صعود نمودند.

۴.۵ تصاویر



۳۷: هفت تنان (3)



۳۶: هفت تنان (2)



۳۵: هفت تنان (1)



۴۰: هفت تنان (6)



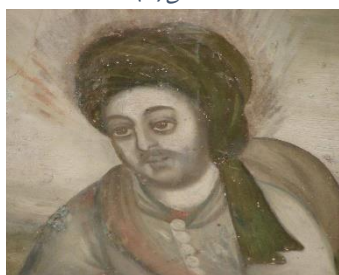
۳۹: هفت تنان (5)



۳۸: هفت تنان (4)



۴۳: هفت تنان



۴۲: هفت تنان (8)



۴۱: هفت تنان (7)

۵ گود خزینه

۵.۱ نکات مهم

- ✓ حضرت باب گاهی در گود خزینه که گردشگاه بوده است به تفرج و تفریح می پرداخته اند.
- ✓ در بعضی تواریخ، این محل به اشتباه، مکان ملاقات حضرت باب با ملاحسین ذکر شده است.
- ✓ این مکان، هم اکنون به خیابان (شهید عمادی) و منازل تبدیل شده است.

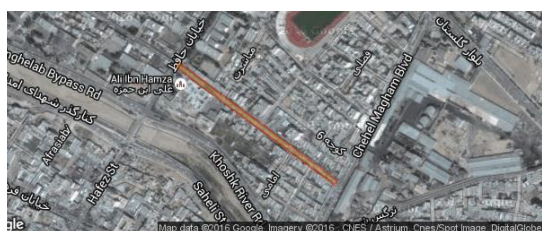
۵.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

قبل از رسیدن به حافظیه، حوالی چهار راهی که به چهار راه ادبیات معروف است، راهنمای محترم به محلی در فاصله یک کیلومتری روبرو اشاره می کند و می گوید: به آن محل که در سمت شمال شیراز و جنوب حافظیه قرار دارد، گود خزینه می گویند که البته دیگر اثری از آن نیست و به محل مسکونی تبدیل شده است.

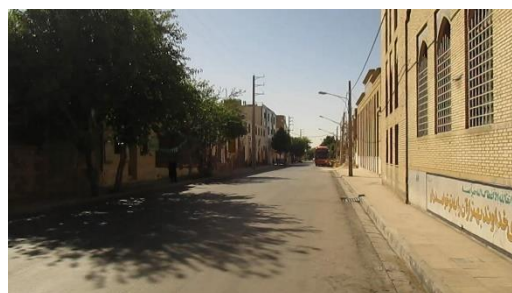
علت اینکه نام گود خزینه برده می شود این است که اولاً این نام در کتب تاریخی ذکر شده و ثانیاً محل تفرج و تفریح و گردشگاه حضرت اعلی بود. حتی عده ای اشتبهاً محل اولین ملاقات حضرت اعلی و ملاحسین را گود خزینه می نویسند. البته ممکن است در این محل که در خارج شهر واقع و محل تفرج و تفریح اهالی بوده، ملاقاتی دست داده باشد، ولی مسلماً اولین ملاقات در این محل نبوده است.

جناب فیضی در کتاب نقطه اولی می نویسد، محل ملاقات دروازه کازرون بوده ولی جناب اشراق خاوری در اسرار ربانی جلد ۱ می نویسد، گود خزینه و دو تاریخ معتبر امری یعنی قرن بدیع و تاریخ نبیل هم اسمی از مکان خاصی نبرده و می نویسند، اولین ملاقات در خارج از شهر شیراز واقع شده است. هیأت سفرهای روحانی شیراز برای رفع این ابهام، عریضه ای به محضر مصون از خطای معهد اعلی معروض داشت و کسب تکلیف نمود. از آن منبع جوابی مرقوم شد که احتمال اینکه محل اولین ملاقات در دروازه کازرون که در جنوب شهر و در مسیر جاده بوشهر است، بوده باشد بیشتر است، زیرا ملاحسین و همراهان از طریق بوشهر به شیراز وارد شده و همچنین ملاحسین در جریان شرح تشریف می نویسد: "بعد از ملاقات در معیت ایشان بعد از چند دقیقه به بیت مبارک رسیدم" و فاصله دروازه کازرون تا بیت مبارک از کوچه سنگ سیاه که از جلوی بی بی دختران رد می شود بسیار اندک است، درحالی که گود خزینه با بیت مبارک فاصله ای بسیار طولانی دارد.

۵.۳ تصاویر



۴۵: خیابان شهید عمادی (2)



۴۴: خیابان شهید عمادی (1)

۶ حافظیه

۶.۱ نکات مهم

- ✓ حافظیه، آخرین محل اقامت حضرت باب قبل از عزیمت به اصفهان می باشد.
- ✓ این مکان، محل تغسیل جناب نبیل برای انجام فریضه حج نیز بوده است. طبق سوره حج، غسل در هزار قدمی دروازه شهر باید صورت می گرفت و حافظیه نیز در آن دوران در هزار قدمی دروازه شهر (دروازه اصفهان) بوده است.

۶.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۶.۲.۱ تاریخچه حافظ و حافظیه

سال ها پیش، پیرامون حافظیه دشت وسیعی بوده که در دامنه کوه چهل مقام و رو به روی تنگ الله اکبر واقع بوده و آن را **مصلی**، یعنی محل نماز می نامیدند. به این جهت به آن مصلی می گفتند که مراسم نمازهای **عید فطر** و **قربان و نماز جمعه** را در این محوطه مسطح وسیع به جا می آوردند.

در محوطه اصلی، **۶ بنای تاریخی مهم** وجود داشت: **چهل تن**، **قبر و صاف مورخ** معروف قرن هفتم، **قبر حافظ**، **باغ جهان نما**، **قربانگاه** و **باغ نو**. از ساختمان ها و ابنیه فوق الذکر، فعلاً **چهل تن و حافظیه** برجاست که البته به مرور زمان و به علت تسطیح و توسعه خیابانها و معابر عمومی تعمیراتی در آن داده شده و محوطه وسیع آنها بسیار محدود و کوچک شده است. **قبر و صاف** جزء حافظیه شده و **قربانگاه** و **باغ نو** تبدیل به خیابان و منازل و قسمتی از آن جزئی از استادیوم ورزشی و بعضی تأسیسات دانشگاهی گردیده است. **باغ جهان نما** هم گرچه از مساحت اصلی اش کاسته شده، ولی جزء میزات فرهنگی محسوب است و به تازگی در آن تعمیراتی نموده و تقریباً به همان وضع سابق موجود و محل گردش و تماشای اهالی شیراز می باشد. این مصلی همان محلی است که حافظ درباره اش گفته: **میان جعفر آباد و مصلی**، **عبیر آمیز می آید شمالش**. و از حوادث دوران اینکه **قبر حافظ** دقیقاً در میان جعفرآباد و مصلی قرار گرفته است.

حافظ، شاعر شیرین سخن قرن هشتم هجری در سال ۷۲۶ هجری متولد و در سال ۸۱۹ وفات نمود. او از شعرای شیرین سخن است که به علت **اشعار عرفانی و مطالب روحانی** که در اشعارش به وفور مشاهده می شود، بسیار مورد توجه صاحب نظران اهل دل قرار گرفته و به او لقب **لسان الغیب** داده و از دیوانش فال گرفته یا به اصطلاح **تفال** می زنند. در امر مبارک نیز از حافظ به نیکی یاد شده و بعضی از اشعارش در آثار مبارکه نقل شده است.

از جمله:

شیراز پر غوغا شود شکر لبی پیدا شود

ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را

ببین هلال محرم بخواه ساغر راح

که وقت امن و امان است و سال صلح و صلاح

بیت اول اشاره به **ظهور الهی در شیراز و بغداد** دارد (اظهار امر حضرت باب و بهاءالله). بیت دوم یعنی هلال محرمی را به حساب در آور که با عدد **ساجر** در آید، یعنی در **محرم سنه ۱۲۶۱** که اشاره به ماه تولد و سال اظهار امر حضرت باب دارد. همچنین وقتی ملاحسین بشروئی در ماکو به حضور حضرت اعلی مشرف شد، از بالای بام قلعه **رود ارس** را به او نشان داده، فرمودند منظور شاعر از شعر زیر:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین نفس

این محل است، زیرا این مکان اکنون به تشریف اقدام مظهر الهی مقدس گردیده است. بعد می فرمایند گاهی روح القدس بر زبان شعرا جاری می شود.

۶.۲.۲ آخرین محل اقامت حضرت باب در شیراز

در تاریخ نوشته شده **آخرین شبی** که هیکل مبارک حضرت رب اعلی در شیراز تشریف داشتند، در **حافظیه** بیتوته فرموده و شب را در آنجا به سر بردند. گرچه به علت محدود شدن مساحت و ایجاد تغییرات، **محل دقیق اقامت** هیکل مبارک مشخص نیست، ولی به هر حال این محل هم از اماکن متبرکه که به قدوم حضرتش مشرف گشته محسوب است.

در تاریخ نبیل مسطور است که حضرت اعلی پس از استخلاص از مجلس **عبدالحمید داروغه** به بیت مبارک رفته، با والده و حرم مبارک و زین العابدین باجناق خود وداع نموده و به **آقا محمدحسن اردستانی** پنجاه تومان عنایت فرموده و می فرمایند در بازار مال فروش ها سه رأس اسب خریداری نموده و به حافظیه ببرد و از آنجا هیکل مبارک به اتفاق **سید کاظم زنجانی** به طرف اصفهان حرکت می فرمایند. لازم به ذکر است که برخی کتب تاریخی امری نوشته اند حضرت باب به اتفاق سید کاظم زنجانی به طرف اصفهان حرکت نمودند، ولی بعضی دیگر محمد حسین اردستانی و یک نفر از خادمین را هم جزء ملازمان دانسته اند.

۶.۳ تصاویر



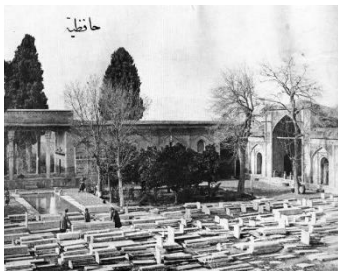
۴۸: حافظیه (2)



۴۷: حافظیه (1)



۴۶: باغ نو و باغ جهان نما



۵۱: حافظیه (5)



۵۰: حافظیه (4)



۴۹: حافظیه (3)



۵۴: حافظیه



۵۳: حافظیه (7)



۵۲: حافظیه (6)



۵۵: نبیل زندی

۷ بقعه شاه میر علی بن حمزه

۷.۱ نکات مهم

- ✓ این بقعه، محل استقرار سرهای شهدا و اسیران بانی نیریز و شهید کردن ۲۰ تا ۲۵ نفر از اسرای مرد، در **واقعۀ اول نیریز**، پس از شهادت جناب وحید می باشد.
- ✓ همچنین این مکان، محل استقرار اسرای بانی مرد در **واقعۀ دوم نیریز (واقعۀ علی سردار)** بوده است.
- ✓ برخی روایات تاریخی، مطالب بالا را **جا به جا حکایت** می کند که **روایت صحیح** نیاز به بررسی بیشتر دارد.
- ✓ به علاوه، مسجدی در نزدیکی این بقعه به نام **مسجد حاج (شیخ) عباس** وجود دارد که گفته می شود **جسد آقا مرتضی سروسستانی و یکی دیگر از شهدا را در چاهی در داخل این مسجد انداخته اند**.^۱

۷.۲ مطالبی از کتاب **تور روحانی**، نوشته **حبیب الله حسامی**

۷.۲.۱ تاریخچه بقعه

این بقعه و امام زاده، **محل قبر شاه میر علی بن حمزه**، از نوادگان امام موسی کاظم می باشد که در سال ۲۲۵ هجری قمری از دست ظلم و جور عباسیان که قصد **قتل علویان** را داشتند به شیراز آمد، ولی در اینجا شناخته شد و به امر خلیفه او را **شهید** نمودند و سرش را به بغداد فرستادند. در آن هنگام، عضدالدوله که حاکم بغداد بود دستور داد آن سر را با احترام دفن نمودند.

در بالای سر در ورودی بقعه، کتیبه بسیار زیبایی به خط **سلطان ابراهیم شاهرخ** موجود است. این بنا در زمان حکومت تیموریان و زندیه مرمت و تعمیر گردید. گویند **مدفن عضدالدوله دیلمی** در این بقعه می باشد.

۷.۲.۲ محل نگهداری و شهادت اسرای نیریز

در وقایعی که در **نیریز** اتفاق افتاد بعد، از شهادت **جناب وحید** و به اسارت گرفتن اصحاب، آنها را به شیراز آورده و در این مکان جای داده و **رئوس شهدا** را به سر نیزه زده و قصد بردن آن را به طهران داشتند، ولی از طهران دستور رسید که **رئوس مطهره** را در **آباده**، در محلی که امروزه به **حدیقه الرحمن** یا **رئوس الشهداء** مشهور است، دفن نمایند. در **پیاده روی** جلوی همین بقعه، طبق نوشته جناب روحانی در **لمعات الانوار**، ۲۵ نفر را **شهید** نمودند.

در **واقعۀ دوم** که ۳ سال بعد از شهادت حضرت وحید رخ داد و به **واقعۀ علی سردار** معروف است، **اسیران مرد** را مجدداً در همین مکان و **زنان** را در **بی بی دختران** سکونت دادند.

^۱ صحت این مطلب مورد تردید است.

محل روبروی این مکان که فعلا هنرستان می باشد، میدان مال فروش ها بوده که اسب های ایتیاعی محمدحسن اردستانی برای حضرت باب از این مکان بوده است. شرح مفصل واقعه اسرا و شهدای نیریز، در کتاب لعمات الانوار جناب روحانی، کتاب نیریز مشکبیز جناب فیضی، کتاب تاریخ نبیل و کتاب تاریخ امری نیریز تألیف حبیب الله حسامی مفصلا شرح داده شده است.

۷.۳ مطالبی از آلبوم تور روحانی شیراز

بعد از واقعه نیریز و شهادت جناب وحید، عده ای از بایبان را اسیر نموده به شیراز آوردند و در جنب این مکان مستقر ساختند و زنان اسیر را به محل بارانداز جنب چاپارخانه بردند.

در دومین واقعه نیریز که به واقعه سردار مشهور شده، مجددا عده ای را در نیریز به شهادت رساندند و سرهای شهدا را به اتفاق اسرای نیریز به شیراز آوردند تا از این طریق به طهران ارسال نمایند. در این نوبت، رجال اسیر شده و سرهای شهدا را در جنب این مکان نگه داشته و تعداد ۲۰ تا ۲۵ نفر از اسرا را در مقابل درب ورودی این بقعه به شهادت رساندند و زنان اسیر را به بقعه بی بی دختران بردند.

۷.۴ تصاویر



۵۸: بقعه شاه میر علی بن حمزه (3)



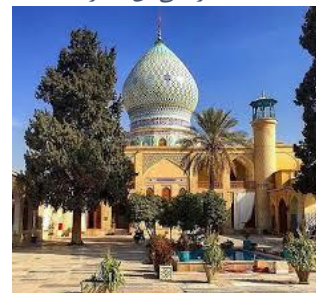
۵۷: بقعه شاه میر علی بن حمزه (2)



۵۶: بقعه شاه میر علی بن حمزه (1)



۶۰: بقعه شاه میر علی بن حمزه



۵۹: بقعه شاه میر علی بن حمزه (4)

۸ دروازه اصفهان

۸.۱ نکات مهم

- ✓ این دروازه، محل ورود جناب نبیل به شیراز برای انجام فریضه حج شیراز بوده است.
- ✓ هم اکنون، دروازه ای در این نقطه وجود ندارد.

۸.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

نبیل در شرح تشریفش به بیت مبارک برای انجام مناسک و مراسم حج که به آن مأمور بوده می نویسد: "صبح سحرگاه که وارد شهر شدم تازه دروازه ها را گشوده و چوپانان گوسفندان خود را به چرا می بردند." بهتر است شرح ورود به شهر را از زبان خود نبیل بشنویم. او می گوید: "بعد از تلاوت آیات و گفتن ۱۹ مرتبه الله اکبر و آیاتی که خطاب به شیراز نازل شده، پای پیاده راه افتادم تا به دروازه شهر رسیدم. با آنکه چند نفر سرباز و قراول دیدم، سجده نمودم و دعای مربوطه را تلاوت کردم، زیرا می فرمایند: **وَ إِذَا وَصَلْتَ إِلَى مَقَامِ الَّذِي اسْتَقْرَبْتَ بَابَ الْمَدِينَةِ مَقْدَارَ عَشْرِينَ خَطْوَةً، إِذَا قَفَ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكَ وَ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَ رَبِّ هَذَا الشَّطْرِ الْمَحْمُودِ. ثُمَّ كَبَّرَ اللَّهُ تِسْعَةَ عَشْرَ مَرَّةً ثُمَّ خَاطَبَ الْمَدِينَةَ مِنْ قَبْلِي وَ قُلْ لَعْنُ اللَّهِ قَوْمًا حَالًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أُنْوَارِ قُدْسِكَ يَا مَدِينَةَ اللَّهِ وَ مَنْعُونَا عَنِ الْإِسْتِنْشَاقِ مِنْ رَوَائِحِ قُدْسِ أَحَدِيَّتِكَ وَ السَّكُونِ فِي جِوَارِ عِزِّ رَحْمَتِكَ وَ الْقِيَامِ عَلَيَّ فَنَاءَ بَابِ فَيْضِ رَحْمَانِيَّتِكَ.** وقتی دعای مبدوله را تلاوت می کردم حالم منقلب شد چنانچه احدی را در آن وقت جز جمال ابهی نمی دیدم و در حال مناجات و چنین حالت بود که می خواستم عازم طواف بیت مبارک شوم که از یکی از سرباز ها صدائی به گوشم رسید که می گوید: این شخص خیلی اخلاص به شاه چراغ دارد؛ گمان نموده بود این آداب برای زیارت شاه چراغ است."

جناب ابوالقاسم افنان از قول جده بزرگوار خویش در این باره می نویسد: "در آن روز که نبیل اعظم با نیت اجرای مناسک حج و زیارت به دروازه شهر رسید (البته جناب افنان می نویسند دروازه سعدی، ولی در سایر کتب دروازه اصفهان ذکر شده است)، وقتی بود که دروازه بانان تازه دروازه شهر را گشوده بودند و زارعین و چوپانان در راه بیرون رفتن از شیراز از دروازه خارج می شدند که نبیل پا به داخل دروازه شهر گذاشت. جده پدري نگارنده این سطور (جده جناب افنان)، **مریم سلطان بیگم افنان** که در آن اوقات خانمی خانه دار و صاحب اولاد و همیشه مجری اوامر و مصاحب حرم مبارک بود، چنین حکایت می فرمود و به دفعات و کرات نقل کرد که زارعین و چوپان ها مشغول بیرون بردن مواشی خودشان از شهر بودند که جناب نبیل زرنندی با آن حالت بی خودی و انصعاق و منزله از جمیع تعلقات با لسانی ذاکر و قلبی متذکر به اذکاء جمال ابهی، متبشر به بشارت و فیوضات حضرت بهاءالله، منقطعاً عما سواه، در داخل دروازه شهر به سجده افتاد و زارعین و چوپان ها از شهر خارج می شدند و هنوز مردم بازار و تجار دکان های خود را باز ننموده بودند. وقتی مردمی از حدود دروازه می گذشتند و جناب نبیل را با آن حالت بی خبری

مشاهده نمود، می پنداشتند که درویشی مصروع است که در حال بیهوشی و غش بر زمین افتاده است. آنها به دست و پا افتادند، به خانه هایشان رفتند که گلاب و داروهای مخصوص مردمی که غش می کنند برایش بیاورند، ولی وقتی رسیدند که نبیل از آن محل دور شده بود."

۸.۳ تصاویر



۶۳: دروازه اصفهان (2)



۶۲: دروازه اصفهان (1)



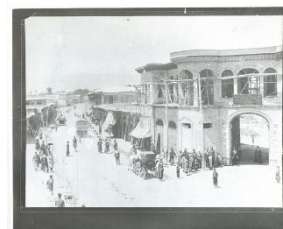
۶۱: پل دروازه اصفهان



۶۶: نبیل زرنندی



۶۵: دروازه اصفهان (4)



۶۴: دروازه اصفهان (3)

۹ ارگ کریم خان

۹.۱ نکات مهم

- ✓ ارگ کریمخان، منزل حسین خان، حاکم فارس بوده است.
- ✓ این مکان، به اشتباه، محل محاکمه حضرت باب در حضور حسین خان نیز ذکر شده است.

۹.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۹.۲.۱ تاریخچه ارگ

این ساختمان عظیم که هنوز هم به همان استحکام و زیبایی بر جای مانده است، دارالحکومه و محل اقامت کریم خان زند بود. این مکان، ساختمانی مربع شکل است و از آجر پخته بنا شده است. ارگ بزرگ کریم خان در مرکز شهر شیراز و بخشی از مجموعه بناهای وکیل است. این بنای حکومتی در حدود سال های ۱۱۶۷ پس از آنکه کریم خان، سر سلسله زند از میدان نقش جهان بازدید کرده، در شمال توپخانه با زیر بنای حدود ۴۰۰۰ متر مربع و در زمینی به وسعت ۱۲۸۰۰ متر بنا شده است. بنای آن به شکل مستطیل بوده و دارای چهار برج به ارتفاع ۱۴ متر و دیوار هایی به ارتفاع ۱۲ متر است.

این محل را کریم خان زند برای محل سکونت و زندگی خود ساخته و بخشی از بیرونی آن را به دارالحکومه اختصاص داده بود. او همچنین در دو گوشه باغ نظر، دو عمارت، یکی عمارت خورشید برای امور حکومتی و دیگری محلی که به نام کلاه فرنگی معروف است و فعلاً موزه پارس می باشد برای پذیرفتن سفرا و نمایندگان و نیز محل دفن خود قرار داد. اما آغا محمد خان قاجار استخوان های او را از آن محل در آورده و برای آن که منتهای اهانت را به آن نماید، دستور داد آن استخوان ها را در زیر پله های کاخ گلستان دفن نمایند تا هر وقت که از پله ها بالا می رود، پا بر روی استخوانهای کریم خان بگذارد. اما بعد ها به دستور رضا شاه، مجدداً آن باقیمانده استخوان ها را به این محل برگرداندند.

بر سر در ورودی این ارگ، کاشی های مصور کار گذاشته اند که مجموعه آنها یک نقاشی از داستان کشتن دیو سفید را به دست رستم نشان می دهد که هنوز این تابلو وجود دارد. این محل در زمان قاجاریه نیز، منزل حسین خان نظام الدوله آجودان باشی، حاکم فارس بود. در اوائل سلسله پهلوی، مدتی زندان شهربانی بود، ولی به دستور شهبانو جزء میراث فرهنگی شناخته شد. ساختمان شهربانی روبروی آن را تخریب و تبدیل به فضای سبز نمودند و این ساختمان قدیمی که نمونه ای از عظمت دوران زندیه می باشد، جزء مناطق دیدنی شیراز بوده و هر روزه مورد بازدید هزاران توریست و مسافر قرار می گیرد.

۹.۲.۲ ارتباط ارگ کریمخانی با حسین خان و مجلس محاکمه

این بنا هیچ ارتباطی به تاریخ امر و وقایعی که در شیراز اتفاق افتاده ندارد. گرچه بعضی ها نوشته اند که جلسه محاکمه حضرت باب در حضور حسین خان حاکم فارس در این عمارت بوده، ولی اشتباه است. جلسه محاکمه در عمارت خورشید واقع شده است.

۹.۳ تصاویر



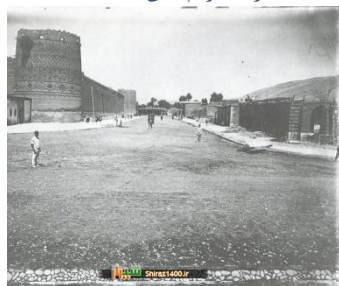
۶۹: ارگ کریم خان (3)



۶۸: ارگ کریم خان (2)



۶۷: ارگ کریم خان (1)



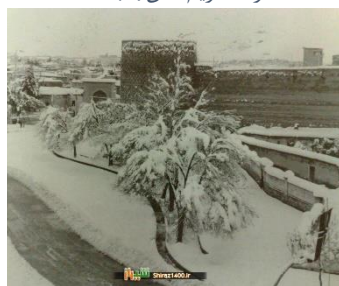
۷۲: ارگ کریم خان (6)



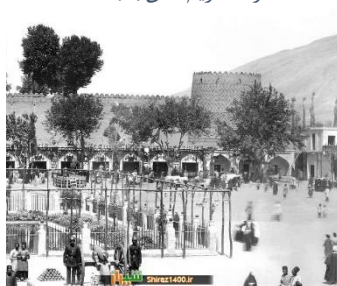
۷۱: ارگ کریم خان (5)



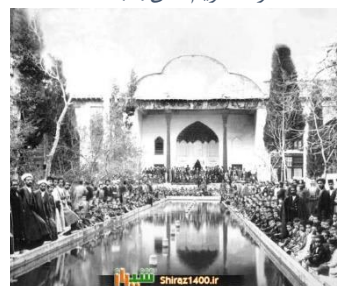
۷۰: ارگ کریم خان (4)



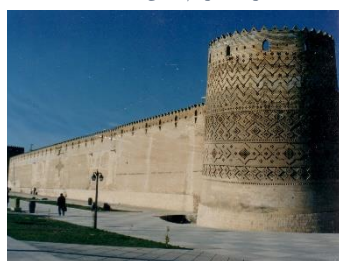
۷۵: ارگ کریم خان (9)



۷۴: ارگ کریم خان (8)



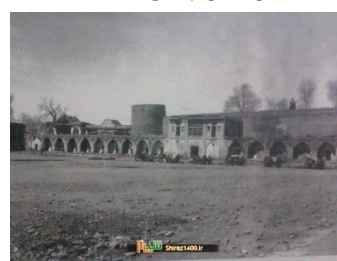
۷۳: ارگ کریم خان (7)



۷۸: ارگ کریم خان



۷۷: ارگ کریم خان (11)



۷۶: ارگ کریم خان (10)

۱۰ عمارت خورشید یا تالار آینه

۱۰.۱ نکات مهم

- ✓ این عمارت، محل ورود حضرت باب پس از بازگشت از سفر حج و مکان ملاقات آن حضرت با حسین خان است،
- ✓ در این عمارت که دارالحکومه بوده، حسین خان خبیث، حضرت باب را محاکمه کرده و دستور می دهد سیلی محکمی به آن حضرت بزنند، به طوری که عمامه از سر ایشان به زمین می افتد.
- ✓ این عمارت، سابقا در باغ نظر و جنب کلاه فرنگی بوده است که قسمتی از آن در مسیر خیابان زند قرار گرفت و امروز اثری از آن نیست و به جای آن خیابان و اداره آموزش و پرورش (هنرستان نمازی) ساخته شده است.
- ✓ نام های این عمارت، کاخ خوشید، عمارت خورشید، تالار آینه و عمارت کاخ می باشد.

۱۰.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۱۰.۲.۱ تاریخچه عمارت

عمارت خورشید در سمت جنوبی ارگ کریمخانی و مشرف به باغ ایالتی، از بناهای حسین علی میرزای فرمانروا است که دوران حکومت ممتد و طولانی وی در فارس بنا شد و همواره محل استقرار حکام فارس برای رتق و فتق امور بود. متأسفانه چون این بنا بر سر راه و در امتداد خیابان زند قرار گرفته بود، تخریب شد و سنگ های آزاره آن به عنوان آثار باستانی در باغ موزه شیراز نگاه داری می شود. بر روی این سنگ ها، تصویر پهلوانان قدیم ایران حجاری شده است.

۱۰.۲.۲ محاکمه حضرت باب در عمارت خورشید

وقتی آوازه اظهار حضرت اعلی در شیراز بلند شد، حسین خان، حاکم فارس عده ای سواره نظام را برای دستگیری حضرت باب به طرف بوشهر اعزام نمود. در چند فرسنگی شهر، حوالی دشت ارژن فعلی، حضرت باب به اتفاق غلامشان که نامشان مبارک بود به شیراز تشریف می آوردند. در بین راه به سواران برخوردند و حضرت از آنان پرسید، کجا می روید؟ سرکرده و فرمانده آنان گفت ما یک مأموریت اداری داریم و برای انجام آن می رویم. حضرت باب فرمودند من می دانم شما برای دستگیری من می روید، بی خود به خود زحمت نداده و راه خود را دور نکنید؛ اینک من در اختیار شما هستم. سواران از اینکه ایشان نه تنها فرار نکرده، بلکه با طیب خاطر خود را در اختیار آنان گذاشته، تحت تأثیر شخصیت و روحانیت حضرتش قرار گرفته، به ایشان عرض کردند که "حسین خان آدم ظالمی است و شما را اذیت خواهد نمود و ما هرگز این کار را نمی کنیم. وقتی مراجعت کردیم به او می گوییم ایشان در

بوشهر تشریف نداشتند." ولی حضرت باب قبول نفرموده و اصرار کردند که هر چه خدا بخواهد همان می شود، شما به وظیفه قانونی خود عمل کنید. آنها هم حضرت را با کمال احترام به شیراز آورده و به محضر حسین خان بردند.

حسین خان در حضور امام جمعه و عده ای از بزرگان، در همین عمارت خورشید به ایشان پرخاش نموده که تو آمده ای که بساط مملکت را به هم بزنی، به محمد شاه می گویی دست از سلطنت بردار و به من می گویی از حکومت این شهر کناره گیری کنیم. حضرت باب با لحنی ملایم فرمودند، اگر این کلام از طرف خدا باشد البته اطاعتش لازم است و بعد به آیه ای از قرآن استناد فرمودند که می فرماید: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا** (یعنی اگر حتی فاسقی هم برای شما خبری آورده یا ادعایی داشت، از او دلیل و برهان بخواهید). حسین خان که آدم بی سواد بود، از این آیه شریفه، فقط کلمه **ی فاسق** را فهمیده و خیال کرد حضرت باب او را فاسق خطاب کرده، عصبانی شد و گفت **"ما فاسق هستیم؟ ما جاهل هستیم؟"** و دستور داد به صورت هیکل مبارک سیلی سختی زدند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح به این واقعه اشاره نموده و می فرمایند: **آثار ضرب در چهره مبارک ظاهر و عمامه مبارک از سر بیفتاد. شیخ ابوتراب، امام جمعه شهر که آدمی عاقل و منصف بود به حسین خان پرخاش کرد که تو که معنی این آیه را نمی دانی چرا بی سبب و بدون جهت به این جسارت دست زدی؟** ایشان بهترین دلیل را آوردند و ما باید درباره ادعای ایشان فحص و تحقیق کنیم. سپس از حضرت اعلی خواهش نمودند فردا به مسجد وکیل تشریف آورده، بیاناتی بفرمایند. این غائله با ضمانت **جناب خال اعظم و وساطت امام جمعه** پایان یافت. داستان توبیخ حضرت باب در مجلس حسین خان، به همین نحو و به اختصار در کتاب **قرن بدیع، اثر قلم حضرت ولی امرالله** نیز آمده است.

۱۰.۲.۳ القاب و عاقبت حسین خان

حسین خان که به القاب اس اساس ظلم، ظالم، شارب خمر، حسین شقی ملعون، ظالم ارض شین، حسین پر کین و اول من حارب الله ملقب است، اولین کسی است که به امر مبارک مخالفت ورزید و باعث دستگیری حضرت باب، تازیانه خوردن ملا صادق مقدس خراسانی و زجر و عذاب و اخراج از بلد جناب قدوس و ملا علی اکبر اردستانی گردید. او همچنین بعد از خروج حضرت باب از شیراز، به آزار و اذیت اقوام حضرت باب و دیگر بابیان پرداخت ولی در عاقبت در **گمنامی و فلاکت** جان سپرد.

۱۰.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

۱۰.۳.۱ شرح مجلس محاکمه

جناب ابوالفضائل در رساله تاریخ امر نوشته است: "چون خبر **ظهور باب** به شیراز توسط مراسلات حاجیان شیرازی که از مکه و مدینه فرستاده شهرت یافت و عده اتباع او، به سبب دعوت تلامذه اش که همان **حروف حی** بودند، روز به روز زیاد می شد، علمای دینیّه شیعه که در آن ایام سطوت کلیّه داشتند، بر ضد باب قیام کردند و حسین

خان نظام الدوله والی فارس را که حاکمی مستبد و متعصب و فوق العاده **محب و مطیع علماء** بود، بر ضد باب و قلع و قمع اصحاب او تحریص و ترغیب نمودند. حسین خان نخست ده سوار به **جانب بوشهر** فرستاد که باب را به شیراز آوردند و این سواران در اثنای راه بین شیراز و بوشهر به باب رسیدند و در مصاحبت او عازم شیراز شدند. چون باب به شیراز رسید، والی مذکور مجلسی منعقد نمود و **اکابر علمای فارس** را در آن مجلس دعوت کرد و باب را نیز در آن مجمع احضار نمود. باب در محضر والی و اکابر فارس و علمای اعلام در کمال حریت و جرات امر خود را اظهار نمود و مذکور داشت که حضرت رب‌الوری باب خود را ارسال فرموده است و او را به **نزول آیات الهیه** بر قلم و لسانش موید داشته... علمای اسلام از شنیدن لفظ نزول آیات نزدیک بود دیوانه شوند... در جواب او فرو ماندند و چاره ندیدند جز آنکه بگویند هرکس بعد از محمد ادعا کند که آیاتی بر او نازل می‌شود کافر است و به این سبب کبار علمای شیراز، فتوی بر قتل باب دادند و والی فارس در اهانت باب و ضرب و توبیخ او و منع و زجر اتباعش فروگذار ننمود."

نبیل زرنندی در تاریخ خود اظهار می‌نماید که چون به اشاره حسین خان یکی از حاضران **سیلی** بر چهره مبارک حضرت باب زد و **عمامه** از سر آن حضرت بیفتاد، **شیخ ابوتراب** امام جمعه شیراز حسین خان را نکوهش نمود و دستور داد تا عمامه را بر سر مبارک حضرت باب گذاشتند. سپس آن حضرت را پهلوی خود نشانید و استمالت نمود. امام جمعه، حسین خان را ترغیب نمود که در اطراف مدعای حضرت باب تحقیق بیشتر نماید و دست از آزار پیروان آن حضرت بردارد. حضرت عبدالبهادر مقاله شخصی سیاح می‌فرمایند: "در ختم مجلس **قرار مشورت** دادند و به **ضمانت و کفالت خال حاج سید علی** به خانه روانه نمودند و منع از ملاقات خویش و بیگانه. "جناب خال، حضرت باب را تا بیت همراهی کرد و آن حضرت در **گوشه تنهایی** مقرر یافتند. جز حرم و والده مبارک و دائی‌های آن حضرت کسی **اجازه معاشرت و مراوده** با حضرتشان نداشت.

۱۰.۳.۲ وصف حسین خان و عاقبتش

لقب حسین خان، **نظام‌الدوله** و وی از اولاد **آقاخان** مقدم از امرای معروف عصر صفوی و از یکی از ایلات ترک به نام **اتوز** یکی بود. در ایام **جنگ ایران و روس**، در بارگاه **شاهزاده عباس میرزا** تقریبی یافت و تدریجاً صاحب رتبه **آجودان باشی** گشت. هنگام عزیمت محمدشاه برای **تسخیر هرات**، با گروهی از افواج آذربایجان به اردوی شاهی پیوست و به مقام **سرتیپی** نائل گشت. مدتی بعد در **راس هیأت نمایندگان ایران** برای مذاکره در باب افغانستان و موضوع هرات به اروپا رفت و در مراجعت، تنی چند از معلمین نظامی فرانسه را با خود به ایران آورد تا به تربیت افراد سپاه قاجار پردازند. به تدریج رتبه حسین خان بالا گرفت تا در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) به **حکومت یزد** منصوب گشت و در ۱۲۵۹ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) **صاحب اختیار** فارس شد. به علت روابط بسیار نزدیک و دوستانه با **حاج میرزا آقاسی**، اقتدار فراوان داشت و احدی از مظالم او در امان نبود.

حضرت باب در مناجاتی تصریح می‌فرمایند که پس از رجوع از سفر حج به علت مظالم حسین خان **روی امنیت** ندیده‌اند. در مناجات مذکور حسین خان را به عنوان "**مختار الفارس**" و "**الظالم الشارب للخمر**"، مؤسس اساس ظلم نسبت به حضرتشان بیان می‌نمایند و تصریح می‌فرمایند که به علت مظالم حسین خان و افراد و اعوان او به

اضطراب از شیراز خارج گشته‌اند. در توقیع محمدشاه که در ماکو از قلم مبارک نازل شده، در خصوص مظالم حسین خان می‌فرمایند: "در شیراز بودم، از خبیث شقی حاکمش ظلم‌ها دیدم که اگر بعضی از آن را مطلع شوی هر آینه به عدل انتقام‌کشی، زیرا که بساط سلطنت را به ظلم صرف الی یوم‌القیامه مورد سَخَطِ الله نمود. و از کثرت طغیان شرب خمرش که هیچ حکمی را از شعور نمی‌کرد، خائفا مضطرا بیرون آمده..." و در توقیع قهریه، پس از توبیخ حاج میرزا آقاسی به علت تعیین حسین خان به حکومت فارس و بیان نسب و حسب پست حاکم مذکور و ترک صلوۀ و شرب خمر و قتل نفس و سایر معاصی کبیره و صغیره، او انذار می‌فرمایند که به زودی انتقام الهی او را فرا خواهد گرفت.

سرانجام خیلی زود **سخط الهی** بر حاکم ظالم مذکور نازل گشت. پس از مرگ محمد شاه و عزل حاج میرزا آقاسی، مردم فارس علیه حسین خان شوریدند و نام برده از حکومت معزول و آواره گشت. مدتی تحت حمایت سفیران دول خارجی بود، ولی آن نیز دردی دوا ننمود. صاحب اختیار فارس و افراد خانه‌اش در به در و مفلوک گشتند. سرانجام، کار حسین خان به **تکدی بر در خانه‌ها کشید**. در **گمنامی و فلاکت** درگذشت و احدی از دوستان وی بر جنازه‌اش حاضر نگشت. جناب **حاج میرزا حیدر علی اصفهانی** در باب عاقبت حال حسین خان چنین می‌نویسد: "ملا علی اصغر، صندوقدار صاحب دیوان، وقتی که در تهران مرا برد دم خانه صاحب دیوان، دیدم حسین خان نظام الدوله، والی فارس به گدائی در خانه صاحب دیوان نشست است. این گونه دلیل شد."

۱۰.۴ تصاویر



۸۱: سنگ ازاره کاخ خورشید



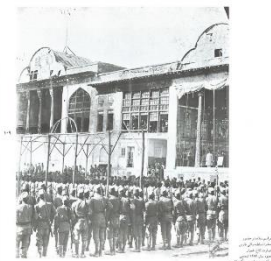
۸۰: تصویر وسط حسین خان را نشان می‌دهد



۷۹: باغ نظر



۸۴: عمارت کاخ (۲)



۸۳: عمارت کاخ (۱)



۸۲: عمارت خورشید



۸۷: موزه پارس (1)



۸۶: عمارت کاخ (4)



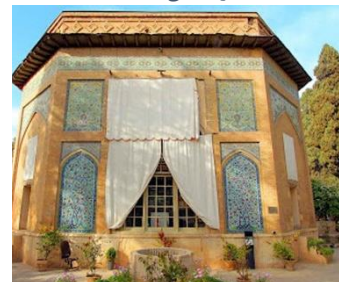
۸۵: عمارت کاخ (3)



۹۰: موزه پارس (4)



۸۹: موزه پارس (3)



۸۸: موزه پارس (2)

۱۱ میدان اجرای احکام یا توپخانه

۱۱.۱ نکات مهم

- ✓ در این میدان، به دستور حسین خان، هزار تازیانه به ملا صادق مقدس خراسانی زده شد.
- ✓ این میدان، همچنین محل به توپ بستن آقا مرتضی سروستانی و دو نفر دیگر از احبا می باشد.
- ✓ این میدان دیگر به شکل سابق وجود ندارد و اکثر محوطه آن، به بانک و فضای سبز تبدیل شده است.

۱۱.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۱۱.۲.۱ تاریخچه میدان

وقتی از کنار ارگ کریم خان عبور می کنیم به میدان بزرگی می رسیم که آن را میدان شهرداری و یا میدان شهدا می گویند. در اطراف این میدان و خیابان های اطراف آن، ساختمان بزرگ دادگستری و در جوار آن ساختمان، اداره آموزش و پرورش که در محل سابق عمارت خورشید بنا شده و رو به روی آن در کنار ارگ، ساختمان های بانک ملی و بانک سپه و شهرداری را مشاهده می کنیم. این محوطه وسیع، میدان اجرای احکام نام داشته و برعکس امروز که اطراف آن ساختمان های متعدد مختلف فرا گرفته، زمین بزرگ و مسطحی بود و یک عراده توپ قدیمی بسیار بزرگ هم در وسط آن قرار داشت. در این محل، مجرمین را مجازات و احکام شرع را از قبیل شلاق زدن، بریدن دست و حتی اعدام را اجرا می نمودند.

۱۱.۲.۲ آزار بابیان و بهائیان در میدان اجرای احکام

در این میدان، شیخ مرتضی سروستانی یکی از عشاق جان نثار حضرت اعلی را بعد از هفت سال زندانی کردن برای شهادت به اینجا آورده و در حالی که دست های او را بسته بودند، از پشت به دهانه توپ بستند.

همچنین در این محل به دستور حسین خان حاکم ظالم فارس، هزار تازیانه بر پیکر نازنین ملا صادق مقدس خراسانی وارد ساختند و بعد بینی او را سوراخ کرده مهار نمودند و با جناب قدوس و علی اکبر اردستانی در شهر گردانیده و اخراج بلد نمودند. البته در این محل، فجایع دیگری هم رخ داده و ظلم های زیادی بر اصحاب اولیه وارد گشته است که ذکر آن موجب تطویل کلام است.

۱۱.۳ مطالبی از کتاب تاریخ امری شیراز، نوشته حبیب الله افنان^۱

پنج سال مدت حبس حضرت مرتضی به طول می انجامد، تا سنه ۱۳۱۰ که اخبار صعود جمال مبارک به فارس می رسد. آن یگانه فدایی جمال جانان، حضرت مرتضی مطلع شده، تاب و توانایی از آن سلب می گردد، بنای ندبه و نوحه سرایی را می گذارد. این مطلب را به سید علی اکبر اطلاع می دهند. سید با سایر علمای آن زمان که عبارت بود از شیخ احمد شانه ساز و ملا احمد محلاتی و شیخ عبدالجبار و شیخ طاهر عرب و میرزا هدایت الله دست غیب متحد و متفق گشته می روند نزد محمدتقی میرزا رکن الدوله حاکم فارس، فتوای قتل آن مظلوم را نوشته، می گویند: "حتما امروز باید او را بکشید." حاکم پس از اخذ نوشته شرعی، حکم به قتل آن مظلوم می دهد.

بعد از ظهر آن روز تابستان که هوا هم به شدت گرم بوده، میرغضب می رود در مجلس که آن مظلوم را در میدان توپخانه حاضر نماید و به دهانه توپ ببندد. پس از آنکه میرغضب به مجلس رفت، بشارت می دهد. آن یگانه شجاع میدان عشق را با زنجیر از مجلس خارج نموده، او در جلوی درب زنجیرخانه در کمال بشاشت و خورسندی کلاه سر خود را برداشته به میرغضب می دهد و می گوید از مالیه دنیوی همین یک کلاه را بیش ندارد و این را هم مزدگانی به تو می دهم، زیرا که بشارت خوبی برای من امروز آوردید. در کمال ادب کلاه را به میرغضب می بخشد تا آنکه آن مظلوم را در حضور اجتماع از مخلوق در میدان حاضر کرده، مقابل توپ می آورد. آن مظلوم می گوید خواهش دارم قدری آب برای من بیاورید. میرغضب گمان می کند که می خواهد دم آخر گلوی خود را تر نماید و یا قدری آب بنوشد، آب را حاضر می نماید. آن سرمست روی جانان وضو گرفته، مقابل ارض اقدس ایستاده، در کمال فصاحت و آزادی صلوئه را می خواند و مناجات مفصلی تلاوت می فرماید. آن وقت به میرغضب می گوید: من فارغ الاعمال می باشم، تو مشغول کار خود شو.

حسب العمول، میرغضب کرسی مقابل توپ گذارده، پشت آن مظلوم را به توپ و با طناب می خواهد ببندد که می فرماید بستن لازم نیست؛ بستن برای اشخاص مقصر و دزد و قطاع الطريق است، من آرزوی چنین روزی و چنین ساعتی را دارم. فقط یک خواهش داریم و آن این است که روی من را به توپ بنمایی تا ببینم که آتش چگونه از دهانه توپ بیرون می آید. میرغضب و تمام مردم و جمعیت که در میدان برای تماشا حاضر شده بودند از استقامت و شجاعت آن یگانه عاشق صادق مات و مبهوت می مانند. میرغضب حسب خواهش آن مظلوم، صورت آن را مقابل توپ می کند. توپچی توپ را آتش می دهد. محوطه شهر از صدای توپ پر می شود، آن جسم پاک به واسطه ضرب آتش متلاشی شده، قطعه قطعه می گردد. آن میرغضب غدار، سر مبارک آن مظلوم را برداشته، در بازار، درب دکاکین کسبه و تجار گردانیده، انعام می گیرد.

^۱ صحت برخی از جزئیات این روایت مورد تردید است.

در آن روز چندین نفر تصدیق می نمایند، از جمله آقای سلطان محمدخان قهرمانی و غلامحسین کوله کش خانجان دزداشی و جمعی دیگر. باری از علماء، اشخاصی که فتوای قتل آن مظلوم را ندادند و سِجِل قتل را مهر نکردند، مرحوم آقا میرزا محمد علی مجتهد و مرحوم حاج شیخ یحیی امام جمعه بود که هر دو از اشخاص خیر نیک نفس بودند. باری روزی که حضرت مرتضی را به توپ می بندند، صدای توپ بلند می شود. مرحوم آقا میرزا محمد علی مجتهد که آدم بسیار نجیب سلیمی بود برای سید علی اکبر پیغام می فرستد به این عنوان که: سید میدانی چه کردی؟ به واسطه صدای توپ، امروز تو سبب شدی که نصف این شهر بابی شوند. عجب خدمتی به دین حنیف اسلام و این طایفه کردی!

اما آن محوطه که آن مظلوم را به دهانه توپ بستند، الان باغ ملی و به انواع ریاحین و گلکاری و سرو و کاج و سایر اشجار مخضره مزین است و جای هر قطره از خون مطهر و هر قطعه از جسد مقدس آن یگانه فدایی حضرت جانان، به یک بوته گل و یک شجره ی مخضره، مزین.

۱۱.۴ تصاویر



۹۳: میدان اجرای احکام (1)



۹۲: تصویر وسط حسین خان را نشان می دهد



بدری برخی شهیدان بابی با وحشیگری به توپ بسته شد

۹۱: به توپ بستن بابیان



۹۵: میدان اجرای احکام



۹۴: میدان اجرای احکام (2)

۱۲ مسجد وکیل

۱۲.۱ نکات مهم

✓ این مسجد، محلی است که حضرت باب پس از محاکمه شدن در عمارت خورشید، به درخواست امام جمعه، برای فرو نشانیدن هیجان علما و مردم، بر روی منبر آن یک سخنرانی ایراد فرمودند.

۱۲.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۱۲.۲.۱ تاریخچه مسجد

این مسجد در سال ۱۱۸۷ هجری قمری یعنی ۷۳ سال قبل از اظهار امر حضرت اعلی، به امر کریم خان زند ساخته شد. این مسجد که تماماً با تخته سنگ هایی بزرگ مفروش شده، حدود ۱۰۰ متر طول و ۱۰۰ متر عرض دارد و در محل سابق مسجد کهنه قدیمی بنا شده که دیگر اثری از آن باقی نمانده بود. این مسجد، ساختمانی استوار و جالب توجه و طرحی چهارگوش دارد. در محوطه وسیع آن آب انبار بزرگی وجود دارد. شبستان این مسجد از شاهکارهای فن معماری است که با ۴۸ ستون مارپیچ شیار دار یکپارچه ساخته شده است. منبری از سنگ مرمر یکپارچه به طول ۶/۴۰ متر و به عرض ۱/۲۶ متر، دارای ۱۴ پله به یاد چهارده معصوم، در وسط آن شبستان قرار دارد. این سنگ را به وسیله گاو و قاطر با زحمت بسیار و خرج گزاف از مراغه به شیراز آوردند و می گویند کریم خان زند گفت اگر این منبر را از طلا می ساختم ارزان تر تمام می شد.

طاق شمالی این مسجد به طاق مروارید معروف است که با کاشی های رنگارنگ زینت یافته است و در چهار سمت مسجد، طاق های زیبا به قرینه یکدیگر وجود دارد که نمای خارجی آن با کاشی هایی که منقوش به گل های رنگارنگ شیراز می باشد تزیین شده و تنوع رنگ ها، جلوه خاصی به آن داده است. گرچه در اثر مرور زمان بعضی از کاشی ها افتاده و یا تغییر داده شده، ولی اصالت سبک معماری قدیمی ایرانی هنوز در آن به چشم می خورد. این نوع کاشی ها که به کاشی بوستان معروف است، مخصوص شیراز می باشد.

۱۲.۲.۲ سخنرانی حضرت باب در مسجد وکیل

همان طور که در جریان معرفی عمارت خورشید و جلسه محاکمه ذکر شد، به درخواست امام جمعه برای فرو نشانیدن هیجان علما و مردم، حضرت اعلی در مسجد وکیل شیراز سخنانی ایراد فرموده اند.

۱۲.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

مخالفتان اعم از علماء و یا دیگران، دست از عداوت برداشتند و به انحاء مختلف و به اصرار می خواستند که آن حضرت در مسجد وکیل حاضر شده و از دعاوی خویش تبرّی نمایند. دشمنان آن قدر بر امام جمعه سخت گرفتند که نامبرده از بیم ضوضای عمومی، نامه ای محرمانه به جناب خال اعظم نگاشت و از وی خواست تا حضرت باب را روز جمعه معینی به مسجد وکیل آورد و آن حضرت بیاناتی بفرمایند تا علماء و مردم تسکین یابند و آتش فتنه خاموش شود.

روز جمعه معهود فرا رسید و حضرت باب همراه جناب خال اعظم به مسجد وکیل تشریف بردند. شیخ ابوتراب بالای منبر بود، چون حضرت باب را دید با کمال احترام درخواست نمود که بالای منبر تشریف برده بیاناتی بفرمایند. نبیل زرنندی می نویسد: "حضرت باب به درخواست امام جمعه به پله اول منبر قدم گذاشتند و شروع به بیاناتی فرمودند. امام جمعه درخواست کرد که بالاتر بروند تا مردم همه آن حضرت را ببینند. دو پله دیگر هم بالا رفتند و ایستادند به طوری که در نظر مردمان پای منبر، سر حضرت باب، مطابق سینه شیخ ابوتراب قرار گرفته بود. حضرت باب شروع به خطبه ای کرده و فرمودند: الحمد لله الذی خلق السموات والارض بالحق؛ ناگهان سید شش پری که عصادار امام جمعه بود فریاد بر آورد: این کلمات بی معنی را کنار و آنچه را باید بگویی بگو. امام جمعه از جسارت سید شش پری خشمناک گردید و از بی شرمی او غضبناک شد و به او فرمود سید ساکت باش! حیا کن! بی شرمی بس است! آن گاه از حضرت باب درخواست کرد که برای تسکین هیجان عمومی مردم بیان خود را مختصر بفرمایند. حضرت باب روی به جمعیت کرده فرمودند: لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند! لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند! لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند! لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمومنین و سایر ائمه اطهار بداند! پس از این گفتار، تا پله اول که شیخ ابوتراب نشسته بود بالا تشریف بردند و با امام جمعه معانقه فرمودند."

واقعه مسجد وکیل شیراز از ضوضاء و هجوم دشمنان ممانعت نمود و در عین حال بر عشق و ایمان اصحاب افزود. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح در خصوص حادثه مسجد وکیل شیراز می فرمایند: "روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند. بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچو گمان برد که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان علیه السلام است؛ بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیت مدنیّه دیگر است و وساطت فیوضات شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمّر."

جناب حاج میرزا محمد صادق معلم (به روایت جناب عندلیب) بدین مضمون می نویسد که چون در شهر شایع گشت که سید باب در روز معین در مسجد وکیل حضور خواهد یافت تا از دعاوی خود تبرّی نماید، در آن روز مردم دسته دسته به سوی مسجد می شتافتند. حدود سه ساعت به غروب هنگامی که انبوه جمعیت در شبستان و صحن

و پشت بام ها و گلدسته های مسجد موج می زند و حسین خان والی فارس و علماء و تجار و بزرگان شیراز در داخل شبستان و نزدیک منبر سنگی مسجد نشسته بودند. صدای همهمه مردم به گوش رسید که خبر از ورود حضرت باب می داد. هیکل مبارک که عمامه بر سر و عبا بر دوش داشتند، پس از ورود بی توجه به جمعیت کثیر حاضر، با جلال و عظمت مخصوصی به والی فارس فرمودند: مقصود شما از احضار من به این مسجد چیست؟ حسین خان پاسخ داد که بر بالای منبر تشریف برده و در حضور خلق، از دعاوی خود تبری نمایند. این بود که حضرت باب بالای منبر تشریف بردند و بی آنکه تبری نمایند بیاناتی ایراد فرمودند که حاضران را از موافق و مخالف مجذوب نمود. پس از نزول از منبر، شیخ حسین ظالم عصای خود را بلند نمود که به حضرت باب بزند، اما میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک که آن زمان جوانی بیش نبود، شانه خود را حائل قرار داد و عصای شیخ حسین به شانه نامبرده خورد.

نفوسی چند در آن روز (روز جمعه در مسجد وکیل) به خلعت ایمان و ایقان مزین گشتند که از جمله آنان شیخ علی میرزا، خواهر زاده شیخ ابوتراب امام جمعه بود. نامبرده در آن ایام تازه به سن بلوغ رسیده بود، بذر محبت در دلش افشاندن شد و به تدریج سرسبز گردید و در عهد ابهی نیز ایمان یافت و قائم به خدمت بود تا به ملکوت الهی شتافت. از دیگر نفوسی که در آن روز در مسجد وکیل منقلب و منجذب گردیدند میرزا آقای رکاب ساز شیرازی، میرزا ابوالحسن شیرازی و میرزا رحیم خباز بودند که تا پایان حیات در نهایت ایمان به سر بردند. باری همانطور که از پیش مذکور آمد، به توصیه امام جمعه شیراز، حضرت باب از مسجد وکیل به بیت مراجعت و تا مدتی در کنار حرم و والده مبارک ایام را سپری فرمودند.

۱۲.۴ مطالبی از کتاب خاطرات میرزا حبیب الله افنان، نوشته مریم افنان^۱

۱۲.۴.۱ سخنرانی حضرت باب در مسجد وکیل

مرحوم حاجی میرزا محمد صادق، معلم مکتب خانه ای در مسجد نو شیراز، شرح تشریف فرمایی حضرت نقطه اولی را به مسجد وکیل این طور نقل می کرد: گفت بیست و پنج سال، شاید بیشتر از عمرم می گذشت و در همین حجره مکتب داشتم و کم و بیش ندای امر جناب میرزا (حضرت باب) را شنیده بودم و مشکوک بودم که حقیقت از چه قرار است. علماء، مخصوصاً شیخ ابو هاشم برادر امام جمعه و شیخ حسین ظالم، ایذا و اذیت می نمودند و در کوچه و بازار و مساجد، افکار مردم را مغشوش می کردند که چون این اساس، باعث تخریب شریعت اسلام است، باید خراب شود. حتی توطئه دیدند که جناب میرزا (حضرت باب) را در شیراز شهید نمایند. چون شیخ ابو تراب، امام جمعه با خیال آن ها موافقت نکرد، با خود اندیشیدند که جناب میرزا را در مسجد وکیل در حضور عموم مردم شیراز دعوت نمایند که چون ایشان ملاحظه اجتماع و کثرت هجوم جمعیت و علماء را بنمایند، خواه ناخواه رعبی در ایشان

^۱ صحت برخی از جزئیات این روایت مورد تردید است.

پیدا خواهد شد و این سبب می گردد که از ادعای خود تبری جویند. بالاخره با حسین خان نظام الدوله که حاکم فارس بود قرارداد کردند که این موضوع را عملی کنند.

روز پنجشنبه بود که منادی، ندا در داد که فردا که روز جمعه است، سه ساعت به غروب مانده، عموم اهل شیراز در مسجد و کیل جمع شوند؛ سید باب می خواهد از دعوی باطل خود تبری نماید. من یک ساعت بعد از ظهر به مسجد رفتم و با زحمت زیاد خود را به نزدیک منبر که جای حکومت و علما تعیین شده بود رسانیدم و فوق العاده اشتیاق داشتم ایشان را ملاقات کنم و کلام ایشان را بشنوم... سه ساعت به غروب مانده بود که از درب مسجد صدا بلند شد، آمدند. مسجدی که پر از همهمه و جنجال بود، یک مرتبه آرام شد و صدا از احدی بیرون نمی آمد. همه ساکت و صامت بودند. دیدم عبدالحمید خان داروغه از جلو و پنج نفر فراش از عقب سر او و جناب میرزا در پشت سر آن ها و پنج نفر فراش دیگر از پشت سر ایشان وارد مسجد شدند. جناب میرزا عمامه سیاه بر سر و شال سبز بر کمر و عبا بر دوش داشتند. دست های ایشان از عبا بیرون بود. وقتی که به مقر حکومت و علما رسیدند، بدون این که کوچکترین اعتنایی به کسی بنمایند به حکومت فرمودند: مقصود شما از احضار من در این جا چیست؟ شیخ حسین ناظم الشریعه (ظالم) با کمال تشدد گفت: "منظور این است که بر بالای منبر بروی و از دعوی باطل خود برائت جویی."

خوب در چهره و وجنات صورت جناب میرزا دقیق شدم، دیدم کثرت جمعیت و هیمنه حکومت و قدرت علما کوچکترین تاثیری در روحیه ایشان نداشته است. به هیچ کدام اعتنا ننموده، تشریف بردند و در پله سوم منبر جالس شدند. شیخ حسین به حکومت گفت: "بگویند برود بالا تا همه کس صدای ایشان را بشنود." حسین خان گفت: "سید برو بالا تا همه تو را ببینند." حضرت به عرشه منبر تشریف بردند و شروع فرمودند به قرائت خطبه توحید به عربی غرایی که تا آن روز ندیده و نشنیده بودم. فوق العاده جالب و بدیع بود و جمیع مردم از خرد و کلان عالم و جاهل همه گوش بودند و مفتون و مسحور بیان ایشان. شیخ حسین که دید قدرت بیان ایشان همه را جذب نموده به حسین خان گفت: "سید الان با سحر بیانی که دارد همه را می فریبد. بگویند هر چه باید بگوید، بگوید." حسین خان با تشدد گفت: "سید هر چه باید بگویی، بگو. این مزخرفات چیست؟" جناب میرزا بیش از دو دقیقه تامل نموده فرمودند: ایها الناس بدانید و آگاه باشید چیزی می گویم که جدّم رسول الله در ۱۲۶۰ سال قبل گفته، چیزی نمی گویم که او نگفته باشد و این حدیث را ذکر فرمودند: حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه، كما قال المعصوم علیه السلام اذا قام القائم قامت القیامه (یعنی هر چه را محمد حلال کرده است، تا روز قیامت حلال است و هر چه را حرام کرده است، تا قیامت حرام است، چنانچه معصوم می فرماید هنگامی که قائم ظاهر شود قیامت خواهد بود). این را فرمودند و از منبر پایین آمدند. شیخ حسین که درک کرده بود چه فرموده اند چوبش را برداشت و به سر مبارک حواله نمود. میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک حاضر بود شانه اش را حائل سر جناب میرزا نمود و چوب به شانه او اصابت کرد.

۱۲.۴.۲ حوادث دیگر مرتبط با مسجد وکیل در سال های بعد

آقا میرزا آقا نورالدین (فرزند زهرا بیگم، اخت حرم) در روز ۲۴ شعبان سال ۱۳۲۱ هجری قمری رخت از این عالم بر بست. او در وصیت نامه اش، میرزا حبیب الله را از میان سایر فرزنداناش به مقام تولیت بیت مبارک برگزیده بود و از آن روز بود که وظیفه ای خطیر و پرمسئولیت بر دوشش گذاشته شد که برای اجرای آن تا وقتی که به عالم بقا صعود نمود، لحظه ای آرام نگرفت و ششی را بدون دغدغه خاطر و آسودگی خیال به روز نیاورد، زیرا علاوه بر تولیت بیت مبارک، برای حفظ آثار و الواح مبارک و کتب و نوشتجات امری که در خانه او و پدرش باقی مانده بود، احساس مسئولیت شدیدی می کرد. اگر چه همه ی این اموال شخصی بود، ولی میرزا حبیب الله بر این اعتقاد بود که همه مایملکش متعلق و مربوط به جامعه امر است.

در آن زمان، حکومت و سلطنت ایران هنوز در اختیار سلسله قاجاریه قرار داشت و کشور ایران از امنیت کامل برخوردار نبود و قدرت سلطنت میان حکومت، ملّاه و بعضی از اعیان هر شهر که سردمداران امور کشوری بودند تقسیم می شد و همین تقسیم وظایف، غالباً سبب جلوگیری از بعضی اغتشاشات می گردید. ولی باید گفت که ملّاه من حیث المجموع مطلق العنان و همه کاره بودند.

هنوز خیال ها از کار میرزا جلال آسوده نشده بود که ملّاهای شیراز به پیروی از اعمال امام جمعه یزد، بساط بلوا و شورش را علیه بهاییان این شهر به راه انداختند. بعضی از اغوای سیدعلی اکبر فالی و پسرش سیدمحمد، شیخ محسن قنّاد و شیخ جعفر محلّاتی، بازارها را بستند و علیه بهاییان بر رؤوس منابر به هتّاکی و رذالت و تحریک احساسات مذهبی مردم پرداختند تا جایی که قیام مردم و قتل عام بهایی ها حتمی الوقوع به نظر می رسید. اما علاءالدوله می خواست قدرت و توانایی و حسن سیاست و عمق فهم و درایت خود را در اداره امور کشوری به اولیای دولت در طهران نشان بدهد، از ترس اینکه مبدا اوضاع شیراز به صورت و وضعیت یزد بیرون آید، از امام جمعه طلب استعانت نمود که به هر نهج که می داند آن سر و صدا را بخواباند و مردم را از این فکر منصرف سازد. امام جمعه اظهار داشته بود که بهترین راه، اهداء مقداری پول از طرف حاکم به علما است. علاءالدوله با این نظر موافقت کرد و فی المجلس جمعی از بهائیان سرشناس را دعوت کرد و موضوع را با آنها در میان گذاشت. بهاییان حاضر در جلسه هر کدام مبلغی پرداختند که نزدیک به هزار تومان می شد. قسمت اعظم این وجه به وسیله مرحوم محمدحسین میرزا مؤید السلطنه، رییس تلگرافخانه تقدیم شد.

وقتی این پول ها حاضر شد، امام جمعه به نسبت شان و مرتبه و نفوذ هر یک از ملّاه که سبب آن شورش بودند، مبلغی تعیین نمود و از علاءالدوله خواست که به هر یک رقعۀ ای بنویسید که چون مبلغی از وجوه بریه در نزد حکومت باقی است، باید به دست مستحقین و ملهوفین برسد، آن مبلغ به حضور شما ایفاد می گردد که زیر نظر آن جناب به ذوی الحقوق پرداخت شود. و مخصوصاً تاکید کرد که فرآشی که آن پاکت را با پول می رساند، در پشت پاکت، از آن ملای معلوم، قبض وصول دریافت نماید.

امام جمعه پس از اینکه امضای آخوندها را به دست آورد، منادی به بازار فرستاد که روز جمعه جمیع کسبه و تجار و اهل شهر در **مسجد و کیل** حضور یابند، برای اینکه صحبت های امام جمعه را بشنوند. مردم در وقت مقرر به مسجد و کیل آمدند و امام جمعه را که نوکرش به خاطر پیری و کهولت بر دوش گرفته بود به بالای منبر برد و او با کمال ملایمت و مهربانی با مردم شیراز مشغول صحبت شد و گفت: "آیا قبول دارید که من از تمام شما که در این مسجد مجتمع هستید معمرتر و پیرتر هستم؟" همه با صدای بلند گفتند، درست است. بعد گفت: "آیا قبول دارید که غالب مادرهای شما را برای پدرتان، من عقد ازدواج بسته ام و در حقیقت، همه به منزله فرزندان روحانی من هستید و بر شما حق پدری دارم؟" همه تصدیق کردند. بعد گفت: "من پیر شده ام، جواب سوال های من را خیلی بلند بگویید که خوب بشنوم. این امامی که پدر شماست می گوید: فرزندان من، در شهر شیراز به غیر از مذهب شیعه جعفری، هیچ مذهب دیگری وجود ندارد." مردم فریاد زدند که ندارد. باز گفت: "نور چشمان من، بدانید و یقین داشته باشید که همه ی مردم، مسلمان و شیعه علی علیه السلام اند." مردم همه تصدیق کردند. بعد گفت: "ای عزیزان، من می گویم **در شهر شیراز بابی وجود ندارد** و همه بگویید بابی وجود ندارد." بعد از اینکه این اعتراف را از مردم گرفت، گفت: "امروز روز جمعه و عید حضرت محمد است. به مبارکی و میمنت این روز مقدّس، همه می رویم به بازار، **دکان ها را باز می کنیم** و از فردا که روز شنبه است تمام اقایان مشغول به کسب و کار خودتان بشوید و من هم امشب نماز حاجات می خوانم و از طرف همه به نیت جمیع شما دست به دامن رسول اکرم می شوم که شفاعت همه ما را از گناه در روز قیامت بفرماید و رواجی کامل به کار و کاسبی همه مردم شیراز که اهل کسب هستند عنایت کند." بعد دستمال بزرگی را که پر از نقل کرده بود بر سر مردم ریخت و گفت دهانی شیرین کنید و همه به بازار رفتند و این غائله ختم شد.

امام جمعه توسط پیشکار خودش **عارف الشریعه**، به چند نفر از معاریف احبّاً پیغام فرستاد که از خانه خارج نشوند. از آن جمله، **میرزا ابوالقاسم ساعت ساز** را که در تکیه شاه چراغ دکان ساعت سازی داشت به حسین آباد، ملک شخصی خودش در مغرب شیراز فرستاد. بعد از دو ماه، اشرار از وجود او در حسین آباد خبر گرفتند و به امام جمعه خبر دادند که میرزا ابوالقاسم بابی به حسین آباد، ملک شخصی شما فرار کرده است. امام جمعه ناچار او را به شیراز خواست و نسبت به او تفقّد بسیار فرمود و **حواله دکان نانوائی** متعلّق به خودش نوشت که هر ماه پانزده من نان به مشارالیه بپردازند و این بخشش تا سه سال ادامه داشت. و همچنین نسبت به سایر کسب که در **صحن شاه چراغ** دکان داشتند، مثل آقا میرزا **یوسف نقاش** و آقا **میرزا عبدالحسین ثابت** تفقّد ها نمود و از آنها خواست که مدتی در خانه باشند و خارج نشوند تا این سر و صداها خاموش گردد.

چند ماه بعد از این واقعه، علما مجدداً به تحریک مردم پرداخته، بنای بلوا گذاشتند و این بار با شخص **علاءالدوله** در افتادند. همه به تلگراف خانه ریخته و از مرکز عزل علاءالدوله را خواستار شدند. از این رو علاءالدوله عزل و موقتاً تمشیت امور فارس را به عهده **محمدرضا خان قوام الملک** محول نمودند. تا مدتی که قوام الملک سمت کفالت حکومت فارس را داشت، در تمام فارس **امنیت** برقرار بود و مزاحمتی ایجاد نگردید.

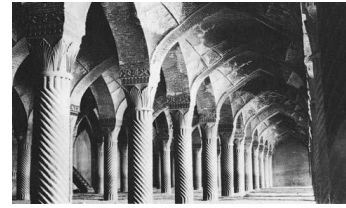
۱۲.۵ تصاویر



۹۸: مسجد وکیل (1)



۹۷: درب ورودی مسجد



۹۶: داخل مسجد



۱۰۱: مسجد وکیل (4)



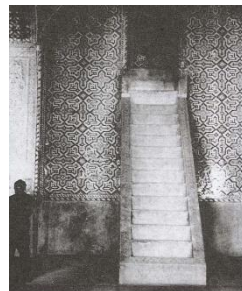
۱۰۰: مسجد وکیل (3)



۹۹: مسجد وکیل (2)



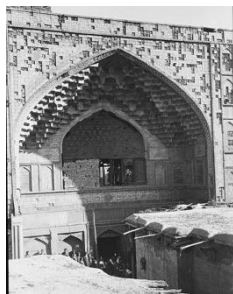
۱۰۴: مسجد وکیل (7)



۱۰۳: مسجد وکیل (6)



۱۰۲: مسجد وکیل (5)



۱۰۷: مسجد وکیل (10)



۱۰۶: مسجد وکیل (9)



۱۰۵: مسجد وکیل (8)



۱۰۸: منبری که حضرت باب از بالای آن به مجتهدین خطاب فرمودند

۱۳ بازار وکیل

۱۳.۱ نکات مهم

- ✓ حجره تجارتي خال اعظم که حضرت باب در آن مدتی مشغول به کسب بوده اند در (کاروان) سرای گمرک واقع است. کاروانسرای گمرک نزدیک بازار وکیل است که برخی آن را جزئی از بازار می دانند.
- ✓ حجره بزازی والد مبارک حضرت باب در (کاروان) سرای روغنی واقع است. کاروانسرای روغنی به احتمال زیاد، جزئی از بازار وکیل (نه بین الحرمین) محسوب است.
- ✓ مشخص نیست که این حجره های تجاری به هندسه اصلی باقی مانده اند یا خیر.

۱۳.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۱۳.۲.۱ تاریخچه بازار

بازار وکیل یکی از شاهکارهای معماری دوره زندیه می باشد که از لحاظ فن معماری بسیار قابل توجه است. این بازار دارای سقفی بلند، هواکش های طبیعی وسیعی و سکو های مرتفع می باشد و ساختمان آن طوری است که تابستان ها هوای آن خنک و زمستان ها گرم است و سطح ارتفاع دکان ها از زمین حدود یک متر است تا از رطوبت مصون باشند. قسمتی از این اثر تاریخی که با آجر ساخته شده و سقف آن دارای طاق های مقرنس است، بر اثر وقوع زلزله در سال ۱۸۱۲ میلادی ویران گردید و قسمت کوچکی از آن نیز به هنگام احداث خیابان زند از بین رفت و در حقیقت بازار وکیل را به دو بخش تقسیم نمود.

۱۳.۲.۲ حجره تجارتي خال اعظم

در اواسط این بازار، در محلی به نام بازارچه فیل یا سرای گمرک، حجره تجارتي خال اعظم قرار دارد که هنوز هم به همان صورت سابق موجود است و حضرت اعلی در ایام توقف در شیراز، چندی در آن حجره به تجارت مشغول بودند.

جناب ابوالقاسم افنان نقل می کند که این مکان تا قبل از انقلاب به شکل و هندسه اول در ملکیت امر بود، ولی بعد از انقلاب اسلامی معلوم نیست که چه بر سر آن آمده است.

۱۳.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

۱۳.۳.۱ حجره بزازی والد حضرت باب

مفتون یزدی در کتاب ردیه خویش از قول میرزا محمدباقر حسرت که در اواخر غازی تخلص می کرده، در خصوص جناب سید محمد رضا، پدر حضرت باب می نویسد: "میرزا رضا در شیراز تجارت می کرد، ورشکست شده به مصر رفت و در آنجا مشغول خرید و فروش شد. پس از مدتی به شیراز برگشت. سپس در بازار بین شاه چراغ و سید میر محمد که مشهور به بین الحرمین است دکان بزازی باز کرده مشغول کار شد." باید توجه داشت که موضوع ورشکستگی جناب سید محمد رضا و سفر مصر، بر اساس مدارک موجود، به کلی بی پایه است. جناب سید محمد رضا فرزند میرزا ابوالفتح ابن میرزا ابراهیم ابن میرزا نصرالله حسینی شیرازی اند.

نبیل زرنندی می نویسد: "تقوی و نجابت و فضل و شرافت والد حضرت باب در جمیع اقلیم فارس مشهور و ایشان نزد همه محترم بودند." از میان افراد خاندان پدری حضرت باب، رجال برجسته ای در جهان اسلام برخاسته اند که از جمله می توان به میرزا محمدحسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی (مرجع شیعیان اثنا عشری جهان) و نیز حاج سید جواد، امام جمعه کرمان اشاره نمود. شغل جناب سید محمد رضا بزازی بوده و حجره بازرگانی ایشان در یکی از مراکز بسیار مهم تجارته و دینی شیراز، محله بازار وکیل (سرای روغنی) قرار داشته است. ظواهر امر نشان می دهد که توانایی مالی والد مبارک در حد اوضاع مالی خاندان مادری آن حضرت نبوده است. خدیجه خانم حرم حضرت باب درخصوص اشتغال والد مبارک می فرماید: "والد حضرت نقطه اولی، آقا سید محمد رضا پسر عموی ما بودند و مشغول به تجارت جزیی." ولی به هر حال کسب جناب سید محمد رضا نیز رونق داشته و به خوبی تامین نیازهای زندگی را می کرده است. علاوه بر حجره تجارته مذکور، خانه موروثی کوچکی (بیت مبارک) نیز در کوی شمشیرگرها، جنب مسجد خضر، واقع در محله بازار مرغ به ایشان رسیده بود. حجره تجارته جناب سید محمد رضا از ایام سلطنت خاندان زند، محل کسب بزازی اسلاف آن جناب بوده است.

۱۳.۳.۲ حجره تجارته خال اعظم

بعد از چند سالی که حضرت باب به اصرار دایی خویش به مکتب می رفتند، سرانجام جناب خال اعظم با ترک تحصیل ایشان موافقت نمودند و حضرتشان را روزها به حجره تجارته خود، واقع در سرای گمرک در بازار وکیل می بردند.

۱۳.۴ تصاویر



۱۱۱: بازار وکیل (3)



۱۱۰: بازار وکیل (2)



۱۰۹: بازار وکیل (1)



۱۱۴: سرای گمرک - بازار وکیل (1)



۱۱۳: داخل بازار وکیل



۱۱۲: بازار وکیل



۱۱۶: سرای گمرک - بازار وکیل (3)



۱۱۵: سرای گمرک - بازار وکیل (2)

۱۴ محلّه و کوچه شمشیرگرها

۱۴.۱ نکات مهم

- ✓ بیت مبارک در این محلّه و کوچه واقع بوده است.
- ✓ این مکان، محل عبور و مرور حضرت باب و حروف حی و جمعی از مومنین نیز بوده است.

۱۴.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

این محوطه از مقدس ترین، تاریخی ترین و قدیمی ترین مکان های شیراز است، هم از لحاظ امری و هم از نظر اسلامی، زیرا هم بیت مبارک و بیوت خال و بیت عموی والده در آن محوطه است و هم شاه چراغ و مساجد نو، ایلخانی، عتیق و بیت العباس در آنجا قرار دارد.

وقتی وسیله نقلیه از خیابان پیروزی (نمازی سابق) به خیابان لطفعلی خان زند وارد می شود، راهنما در سمت راست، در اواسط خیابان کوچه ای باریک و سراشیب را نشان می دهد و می گوید: در دنیا هزاران خیابان و بلوار بزرگ دیدنی و تماشایی و زیبا وجود دارد، ولی نام هیچکدام مانند نام این کوچه مختصر که قدیم ها سنگفرش بوده و اطراف آن را دکان های کوچک تشکیل می داده، در کتب تاریخی مخدّد و جاوید نشده، زیرا این کوچه موطی اقدام مبارک بوده و مصداق همان بیان مبارک حضرت بهاءالله می باشد که خطاب به زمین شیراز می فرمایند خوشا به حال تو که قدم های مبارک بر تو گذاشته شده است. اگر خاک و گل این کوچه زبان داشتند، چه خاطرات شیرینی که از عصر رسولی و ورود اصحاب اولیه و بعضی حروف حی و شرح تشرف به حضور مبارک برایمان بازگو می کردند. به هر حال این کوچه شمشیرگرها این سعادت نصیبش گشته که شاهد عبور و مرور هیکل مبارک باشد.

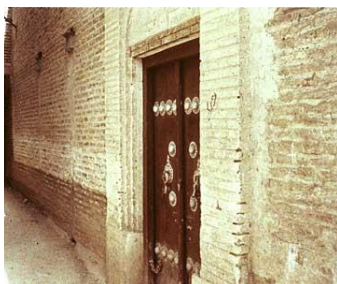
۱۴.۳ مطالبی از کتاب خاطرات میرزا حبیب الله افنان، نوشته ی مریم افنان

منزل مسکونی آقا میرزا زین العابدین (با جناب حضرت باب و شوهر زهرا بیگم) که در محلّه شمشیرگرها و در مجاورت مسجد جامع واقع بود، در دست غیر بهاییان بود و تا قبل از انقلاب اسلامی به صورت اول باقی بود و الان وضعیت آن مشخص نیست.

۱۴.۴ تصاویر



۱۱۹: کوچه شمشیرگر ها (2)



۱۱۸: کوچه شمشیرگر ها (1)



۱۱۷: درب ورودی منزل



۱۲۲: کوچه شمشیرگر ها (بیت المهدی در سمت چپ است)



۱۲۱: کوچه شمشیرگر ها (4)



۱۲۰: کوچه شمشیرگر ها (3)

۱۵ بیت العباس یا قهوه اولیاء

۱۵.۱ نکات مهم

- ✓ این مکان، مکتب شیخ عابد بوده که حضرت باب در کودکی به آنجا تشریف می برده اند.
- ✓ نام جدید این مکان که به مسجد تبدیل گشته، بیت العباس می باشد.
- ✓ حمام بازار مرغ، که محل استحمام حضرت باب بوده نیز در نزدیکی این مکتب قرار داشته که اکنون خراب شده و از میان رفته است.

۱۵.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۱۵.۲.۱ تاریخچه مکتب و شیخ عابد

این مکتب به نام قهوه اولیا معروف و در پشت بازار مرغ قرار دارد. قهوه اولیا خانقاهی بوده برای عبادت و ریاضت سالکان طریقت و درویشان و دارای صحنی وسیع که اطرافش حجره هایی قرار داشت. این مکان در حقیقت، مسجد بود تا خانقاه، ولی وسعتش محدودتر و فاقد مناره و گنبد است. در فضای آن، قبری از یکی از شیوخ، ملقب به اولیاء در دالان سمت جنوب و رو به قبله وجود دارد. معلم و مکتب دار این محل، شخصی فاضل و دانا و از مریدان شیخ احمد احسانی به نام ملا محمد بود که به واسطه ورع و تقوی و فضیلتش به او شیخنا، شیخ عابد و زین العابدین می گفتند.

۱۵.۲.۲ مکتب حضرت باب

در کتب تاریخی نوشته اند که وقتی خال اعظم حضرت اعلی را به مکتب خانه آورد، روش شیخ عابد چنین بود که برای درک میزان فهم و استعداد شاگردانش، آیه از قرآن را تلاوت می نمودند و به شاگرد جدید می گفت عیناً تکرار کند. وقتی آیه بسم الله الرحمن الرحیم را ادا نمود و به حضرت اعلی، که در آن زمان طفلی حدود پنج شش ساله بودند، گفتند این جمله را تکرار کن، حضرت فرمود چگونه معنی جمله ای را که نمی دانم ادا کنم؟ می گویند شیخ عابد چنین وانمود کرد که معنی آیه را نمی داند. آن حضرت در دوران صباوت، آن چنان تفسیری عالمانه برای این آیه ادا کردند که شیخ عابد گفته بود هرگز نظیر آن را نشنیده و در هیچ کتابی نخوانده بود. لذا به جناب خال عرض نمود من از تعلیم دادن به این طفل معذورم و کوچکتر از آنم که بتوانم به او چیزی یاد بدهم، ولی جناب خال اعظم به حضرت اعلی گفتند مانند سایر اطفال باش و درس بخوان. حضرت اعلی دو سه سالی را در مکتب گذرانیدند. بعد ها که شیخ عابد آثار مبارکه را زیارت نمود و آوازه ظهور حضرت را شنید، او نیز جزء مومنین در آمد و به حضرت اعلی ایمان آورد.

۱۵.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

۱۵.۳.۱ تاریخچه مکتب و شیخ عابد

چون حضرت باب به سن پنج یا شش سالگی رسیدند، جناب خال اعظم ایشان را برای فرا گرفتن مقدمات زبان فارسی به مکتب سپردند. مکتب مبارک در محلی به نام قهوه اولیاء قرار داشت. قهوه اولیاء نام خانقاه درویشان و محل ریاضت بود. اولیاء نام درویشی بوده که در آن محل مدفون است. تاریخ وفات درویش مذکور از بیت آخر ابیات حک شده بر سنگ قبر او مستفاد می شود. یک هفته پیش از وفات، اولیاء خودش گفت: حشرش بود با رسول. عبارت "حشرش بود با رسول" ماده تاریخ وفات اولیا است که سال ۱۱۱۹ هجری قمری (۱۷۰۷ میلادی) است. قبر اولیاء بعداً بدل به مسجدی گشته است.

معلم مکتب قهوه اولیا، شیخ عابد بود. نام اصلی شیخ عابد، محمد و لقبش زین العابدین بود، اما نزد مردم به شیخ عابد، شیخ معلم، شیخ انام، شیخنا شهرت داشت. شیخ عابد مردی پرهیزگار و محترم و دانشمند و از پیروان جنابان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی بود. شاگردان مکتب از همه از کودکان خاندان اشراف و نجباء و تجار محله بازار مرغ بودند. شیخ عابد با خاندان حضرت باب و خصوصاً دایی های آن حضرت مراوده داشت و گاه برای دیدار و اجراء مراسم مذهبی و از جمله روضه خوانی به خانه آنان می رفت. به استناد قول جناب حاج سید جواد کربلایی، شیخ معلم مردی فاضل و در انواع معارف زمان متتبع بوده است.

۱۵.۳.۲ شرح ایمان شیخ عابد

جناب ابوالفضائل به نقل از جناب حاج سید جواد کربلایی، داستان ایمان شیخ عابد را به حضرت باب چنین بیان کرده است: "این استاد در آن ایام در سفر بود. پس از مراجعت و استماع حوادث ظهور، وی نیز در صدد چون و چرا برآمد. از حضرت اذن طلبیدم که با او در مجلسی ملاقات و گفتگو نمایم. پس از صدور اذن و تعیین وقت و محل انعقاد مجلس، چون اعضایی که موعود بودند، همه حاضر شدند و از هر در گفتگو کردند، مقرر شد که لوحی از الواح آن حضرت که در جواب اسئله علمیه به لغت عربیه صدور یافته بود، تلاوت شود. من عرض کردم آقایان عادت ما چنین است که در حین تلاوت کتاب سخن نمی گوئیم و به کاری جز استماع مشغول نمی شویم. هر کس می خواهد قلیان بکشد و یا چای تناول نماید، قبل از شروع به قرائت به این امور اشتغال جوید و اگر در اثنای قرائت اعتراضی به خاطر رسد، بگذارد بعد از فراغ بیان فرماید. خلاصه عهد محکم گرفته شد که البته کسی در اثناء تلاوت لوح تکلم ننماید و یکی از حاضرین به قرائت مشغول شد. من در صورت شیخ نظر می کردم، دیدم لون او متغیر می شود و از رنگی به رنگی بر می گردد. دانستم که در حال هیجان است... چون چند صفحه از لوح تلاوت شد، دیدم او به حالت اصلی برگشت و آرام یافت. دانستم که ... اعتراضات او منحل گشت. هنوز لوح ختام نیافته بود که اشک از چشمانش جاری شد و انکارش به اقرار و اعتراضش به اعتراف تبدیل یافت". شیخ عابد در ماه رجب سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷)

میلادی) با نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. حضرت باب در بیان عربی خطاب به شیخ عابد بیانی بدین مضمون می فرمایند، که ای محمد معلم من، مرا پیش از پنج سالگی تنبیه منما، زیرا قلب من بسیار رقیق است.

۱۵.۳.۳ حکایاتی از کودکی حضرت باب در دوران مکتب

معروف است که شیخ عابد، نوشته ای در باب خاطرات خویش از ایام کودکی حضرت باب به جا نهاده است. متأسفانه این نوشته در دست نیست، اما حکایاتی چند در متون کتب تاریخچه امر از وی به یادگار مانده است. نبیل زرنندی در تاریخ خویش می نویسد: "جناب شیخ عابد حکایت کرده است که من یک روز به حضرت باب گفتم جمله اول قرآن را که **بسم الله الرحمن الرحيم** است تلاوت کنند. فرمودند تا من معنی این جمله را ندانم تلاوت نمی کنم. من این طور وانمود کردم که معنی آن را نمی دانم. فرمودند من معنی آن را می دانم، اگر اجازه می فرمایید بگویم. آن وقت شروع به بیان فرمودند. چه بیان عجیبی بود. سرپای مرا حیرت فرو گرفت. در تفسیر کلمه **الله و رحمن و رحیم** مطالبی فرمودند که تا آن وقت نمی دانستم و از کسی هم نشنیده بودم. هنوز شیرینی گفتار آن حضرت در مخیله من موجود است. چاره ندیدم جز اینکه ایشان را نزد جناب خال ببرم و سفارش های لازمه را به ایشان بنمایم که در حفظ این امانت جدیت فراوان به خرج دهد. جناب خال تنها بودند. کسی آنجا نبود. به ایشان گفتم من این طفل را آوردم که به شما بسپارم. این طفل مثل سایرین نیست. من قوه ای در این طفل می بینم که جز در حضرت صاحب الزمان، در سایرین آن قوه نیست. لهذا لازم است خیلی توجه کنید. بگذارید در منزل بماند، زیرا حقیقه احتیاج به معلم ندارد. ولکن جناب خال به حضرت باب تاکید کردند که به مکتب برگردند و درس بخوانند و با لهجه ملامت آمیزی به حضرت گفتند مگر به شما نصیحت نکردم که مانند سایر اطفال رفتار کنی و به هر چه معلم می گوید گوش بدهی. برای مراعات خاطر خال، حضرت باب به مکتب مراجعت کردند و روح آن حضرت بسیار قوی بود. روز به روز آثار علم لدنی و حکمت و دانش خارج از حدود بشری در آن حضرت آشکار تر می شد." شیخ عابد، سال ها بعد و پس از اظهار امر حضرت باب و بر اثر مذاکره با جناب حاج سید جواد کربلایی (به شرحی که آمد) و استماع تفسیر مبارک آن حضرت در توضیح بسم الله، اشک حسرت و نیز مسرت از دیدگان جاری نمود و به حضرتشان ایمان یافت.

جناب ابوالفضائل به نقل از جناب حاج سید جواد کربلایی و نامبرده از قول جناب شیخ عابد حکایت کرده است که: "حالات آن حضرت به وجهی به کودکان شباهت نداشت و به لهو و بازی مایل نبود و جز به درس و مشق در مکتب به امر دیگر مشغول نمی شد. گاهی صبح ها دیرتر به مکتب می آمد و چون حاضر می شد می گفتم چرا دیر آمدی؟ چیزی نمی گفت. چند بار بعضی هم درسان او را فرستادم او را بیاورند که از وقت درست تعویق نیفتد. چون آمدند از آن تلمیذ پرسیدم او را به چه کار مشغول دیدی؟ گفت دیدم در زاویه تالار نماز می خواند. روزی از خانه آمد، پرسیدم کجا بودی؟ آهسته زیر لب گفت خانه جدّم بودم. چون صبح ها غالباً دیر می آمد و معلوم شد کاری جز صلوه ندارد، به او گفتم تو کودک نه ساله یا ده ساله هستی و هنوز به بلوغ نرسیده ای و به تکالیف مکلف نیستی، برای چه این همه نماز می خوانی؟ باز آهسته فرمود می خواهم مثل جدّم بشوم و من امثال این عبارت را حمل بر سادگی کودکانه می نمودم..."

مثل این حکایت را مرحوم آقا سید محمد شیرازی که در سرای امیر در طهران سال ها سکونت داشت و به شغل صحافی مشغول بود و بیتشان در جوار نقطه اولی بود از شیخ معلم حکایت می کرد. می فرمود در غالب ایام اعتدال هوا، عادت تلامذه این بود که هر هفته یکی از ایشان، استاد و تلامیذ را در یوم جمعه دعوت می نمودند. صبح می رفتند و غروب مراجعت می کردند. شیخ معلم گفته بود که در چنین اوقاتی که غالباً کودکان در باغ جز به تفریح و بازی اشتغال نمی جستند، آن حضرت غالباً ایشان را غافل ساخته از آنها کناره می گرفت. چون از آن حضرت جستجو می نمودند، می دیدند که در جای خلوتی در سایه درختان به نماز مشغول است.

و نیز جناب ابوالفضائل در خصوص یکی از خاطرات جناب حاج سیدجواد کربلایی از دوران کودکی حضرت باب چنین نوشته است: "در شیراز در خدمت نقطه اولی جلّ ذکره در حینی که سنّ مبارکش هشت نه ساله بود شرفیاب گشتند. می فرمود اول چیزی که از آن حضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی در شیراز خدمت حضرت خال مشرف بودم. درست به خاطر من نیست کدام خال را می فرمود، ولیکن ظنّ غالب اینست که مقصودشان مرحوم حاجی میرزا سید محمد رحمه الله علیه بود. می فرمود در تالاری نشسته و صحبت می داشتیم که از نمازخانه تالار صوت کودکی مسموع بود که به نماز خواندن اشتغال می نمود، لکن اثری از صوت ظاهر می شد که سبب انجذاب و اهتزاز سامع می گشت. پس از قلیل مدتی دیدم طفلی هشت یا نه ساله از نمازخانه بیرون آمد. مرحوم خال فرمود همشیره زاده است و والدشان مرحوم شده است".

جناب حاج میرزا حبیب الله افنان در تاریخ (خطی) خویش خاطره ای از آقا محمد ابراهیم اسمعیل بیگ، یکی از همکلاسان حضرت باب در خصوص ایام تحصیل آن حضرت نقل کرده است. به گفته آقا محمد ابراهیم، وقتی شاگردان در مکتب شیخ عابد مشغول تکرار عبارات متن درس به صدای بلند بودند، حضرت باب سکوت نموده و همراهی نمی فرمودند. چون علت امر از ایشان سوال شد، جوابی نفرمودند جز آنکه این شعر حافظ را زمزمه فرمودند:

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتادست

جناب افنان حکایت دیگری را در تاریخ خویش نقل کرده است که خلاصه اش این است. جناب شیخ عابد در همان مکتب قهوه اولیا کلاس دیگری برای طلاب علوم دینی داشته است. روزی تنی چند از طلاب موضوع مشکلی را از شیخ عابد سوال می نمایند. پس از بحث فراوان، شیخ پاسخ قطعی طلاب را موقوف به مراجعه به برخی از کتب مربوطه می نماید و می گوید پس از رجوع به منابع لازم فردا پاسخ شما را خواهم داد. حضرت باب که اتفاقاً به مباحثات آنان گوش کرده بودند، پاسخ دقیقی به پرسش آنان می دهند. وقتی شیخ عابد با تعجب و تحیر فراوان منبع این دانش عظیم حضرت را سوال می کند، در پاسخ، این بیت شعر حافظ را تکرار می فرمایند:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

جناب افنان همچنین از جده پدری خویش داستانی نقل کرده است که ایشان از جناب خال اعظم شنیده اند. خلاصه داستان اینست که هنگامی که حضرت باب نه ساله بودند، همراه جناب خال اعظم و برخی از دیگر بستگان سفری به **سبزپوشان** (مزار سید ابواسحق واقع در دو یا سه فرسنگی جنوب شیراز و در میان کوه) تشریف بردند. نیمه شب که همگان در خواب بودند، جناب خال ملاحظه می نماید که حضرت باب غیبت کرده اند. بسیار مضطرب می شوند و پس از جستجو و استماع لحن زیبای مبارک، در می یابند که ایشان زیر کمر کوه مشغول **اداء نماز و راز و نیاز** با خداوند بی انبازند.

۱۵.۳.۴ عدم تحصیل زبان عربی توسط حضرت باب

به استناد قول جناب ابوالفضائل، حضرت باب حدوداً پنج سال و به قول جناب بالیوزی شش تا هفت سال به مکتب شیخ عابد تشریف بردند و به فرا گرفتن مبادی زبان فارسی پرداختند. آنچه مسلم است، حضرت باب تمایل چندانی به حضور در کلاس درس نداشته اند و غالب اوقات خویش را مصروف عبادت در کنج خلوت می کرده اند.

سرانجام جناب خال اعظم با ترک تحصیل ایشان موافقت نمودند و حضرتشان را روزها به **حجره تجارتي** خود، واقع در سرای گمرک در بازار وکیل می بردند. گویا شیخ عابد از اینکه حضرت باب ترک تحصیل کرده اند، بسیار ناراحت بوده و بارها گفته که اگر جناب سید محمدرضا (والد آن حضرت) در حیات بودند، هرگز با این ترک تحصیل موافقت نمی کردند. حضرت باب چند سالی در حجره تجارتي جناب خال اعظم به کار اشتغال داشتند.

از قرائن بر می آید که در اوان بلوغ حضرت باب، جناب خال اعظم مجدداً ایشان را به ادامه تحصیل ترغیب نموده و آن حضرت را به جهت **تحصیل زبان عربی نزد ملّا عبدالخالق یزدی** برده اند. **ملّا عبد الرحیم قزوینی** در این خصوص می گوید که: "در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملّا عبد الخالق یزدی شدم و ایشان از جمله معظم علماء و اجلّه اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلسی سخن حضرت به میان آمد. فرمود که من حیرت دارم از این ادّعای عظیمه، زیرا که در شیراز امامت می کردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که به فلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند، شما قدری متوجهش باشید. من بعد از قبول، او را سپردم به پسر کوچک خود و چند روز دیگر، پسر آمد، شکایت و گریه می کرد که شخصی به من سپرده ای که اصلاً مقدمات ندیده، باید **امثله** بخواند و درس امثله گفتن شان من نیست. بعد او را فرستادند به تجارت. حال نوشتجات عالیّه و آیات بی بدیله می بینم. عقلم متحیر مانده..." جناب **ابوالفضائل** در رساله تاریخ ظهور تصریح می نماید که: "باب ... **لغت عربی** تحصیل نموده بود و جز لسان فارسی نمی دانست". جناب **حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر** می نویسد که حضرت باب دروس مقدماتی زبان عربی را تا **سیوطی و حاشیه ملاعبداللّه** بیشتر خوانده بوده اند.

به هر حال آنچه مسلم است تحصیلات حضرت باب منحصر به فراگرفتن مقدمات زبان فارسی و شاید تا **حدودی عربی** بوده است و هرگز پس از سن بلوغ نزد احدی برای کسب علوم معموله زمان تلمذ ننموده اند. آنچه

ذکرش در اینجا ضرورت دارد این است که خداوند در کودکی نیز درایت و ذکاء مخصوص بی نظیری به ایشان عنایت فرموده بود. حضرت باب از جمله در سوره نوزدهم کتاب قیوم الاسماء بدین نکته اشاره فرموده اند.

۱۵.۴ مطالبی از کتاب تاریخ امری شیراز، نوشته حبیب الله افنان^۱

ملافتح الله، خادم مسجد وکیل تعریف می کند که یک روز صبح در کودکی (جزء شاگردان بوده) حضور شیخ عابد بودم و دیدم که جناب آقا میر محمد رضا که سابقه دوستی با شیخ انام داشتند به قهوه تشریف فرما شدند. پهلوی شیخ جلوس فرموده، شرح حال خود را بدین منوال بیان فرمودند که: پس از چهل سال، خداوند علی اعلی طفلی به من عطا فرموده که از حالات آن همیشه متحیرم. شیخ سوال از تحیرشان نمود. جواب دادند: نگفتنی است. اصرار کرد، فرمودند: جناب شیخ از کدام حالاتش بیان کنم، به واسطه اینکه حیرت آمیز است. از ایشان غرائب ها بروز و ظهور می نماید که انسان را مبهور می نماید. اکنون که به سن پنج سال رسیده، گاهی دست به درگاه حضرت احدیت بلند می نماید و مناجات می کند و در نیمه شب ها بر می خیزد و نماز می خواند، در بین نماز تضرع می نماید؛ گاهی در غم، وقتی در سرور، هنگامی در اغماء، اوقاتی در اشارات که از صحبتش در تزلزلم. اگر از زمان تولد تاکنون بخواهم شرح دهم کتابی مبسوط لازم می شود.

و همچنین نقل می کنند: با این سن، از ذکور و اناث، از حمل تمام قبیله (جنسیت فرزند) خبر می دهد. پس از تولد چنان است که خبر داده. مثل آنکه در چندی قبل، در حمام بازار مرغ با جناب حاجی میرزا سید علی خالوی او بودیم. این طفل بین من و خالوی خود خوابیده بود، بغتتا برخواسته اظهار داشت حمام میرزا هادی که زنانه بود طاق گرم خانه اش خراب شد، پنج نفر زن و یک بچه زیر آوار رفتند. خالویشان فرمودند آقا بخوابید، این حرف ها را نزنید، این ها چه چیز است می گوید؟ فرمودند همان است که گفتم. طولی نکشید که صدای همهمه از سرحمام بلند شد که حمام میرزا هادی خراب گشته، جمعی از زنان زیر آوار رفتند. یکی بیست نفر عنوان می کرد، دیگری سی و چهل نفر مذاکره می کرد و خبر می داد. بعد که معلوم شد همان پنج زن و یک بچه بیشتر تلف نشده، صحیح همان بود که گفته بودند. من جمله چندی قبل خبر دادند که شب خواب دیدم میزانی بلند در فضایی وسیع برپاست. حضرت امام جعفر صادق در یک کفه جالس. کفه سنگین روی زمین و کفه خالی در هوا. یک نفر غایب من را بلند کرده گذارد در کفه خالی. آن کفه ای که من را گذاردند سنگینی کرد، آمد روی زمین و آن کفه اول رفت به هوا. گفتم فرزند واعجا چنین صحبت ها مدار. چه عرض کنم از این گونه مطالب و غرایب ها بسیار دارد که نمی توانم اظهار نمایم. باری چندیست که در مشقات چنین طفلی گرفتارم. نمی دانم از کدام حال هایش عنوان کنم. حال هنگام تعلیم و تعلم است، میل دارم که نزد شما بیاید، بسم الله را به دهانش بگذارید.

ملا فتح الله می گوید من از استماع کلمات جناب میرزا تعجب داشتم. جناب شیخ هم در مقام تعجب برآمد. قرار شد روز پنجشنبه صبح که ساعت خوب است، ایشان را به مکتب خانه بیاورند. روز موعود صبح تشریف آوردند.

^۱ صحت برخی از این روایت مورد تردید شدید است.

حضرت از جلو و غلامشان از عقب، سینی کوچک **نقل و هجی** که مرسوم مکتب خانه شیراز است که مبتدی می خواند روی پشت قاب نقل، وارد شدند. من و جناب شیخ با چند نفر اطفال که به حدّ تمیز رسیده بودیم همگی به واسطه استماع فرمایشات جناب آقا میرمحمد رضا که از ایشان نقل کرده بودند و در انظار ما متجسم شده، تماماً متوجه ایشان گشتیم. تشریف آورده، سلام کرده، مقابل شیخ انام نشستند. طولی نکشید که جناب حاجی **میرزا سید علی خالوی ایشان** تشریف آوردند پهلوی شیخ نشستند. بعد از تعارفات رسمی، جناب شیخ **هجی** را از روی سینی نقل برداشته، باز کردند، فرمودند بیا آقا بخوان. تبسمی فرموده، گفتند بفرمایید. شیخ علی الرسم گفت: **بگوئید هو الفتح العلیم**. حضرت ساکت شدند. شیخ مکرر گفت، باز ایشان ساکت بودند. شیخ اصرار کرد، فرمودند: **هو کیست؟ می شناسید؟** شیخ فرمود **هو خداست**، شما هنوز طفلید چه کار به معنی **هو** دارید. فرمود **منم فتح العلیم**. شیخ سخت متغیر شده، ترکه را برداشته خطاب به ایشان کرد که این حرف ها را اینجا مزیند. مشغول شدند به خواندن. جناب خال پس از تبسمات، سفارشات لازمه را فرموده تشریف بردند.

مرحوم آقا محمد ابراهیم اسمعیل بیک که مردی تاجر و معتبر و معروف بود صحبت می کرد که من آن روز به سن ۱۲ ساله بودم. سید باب آمد بین من و آقا میرزا محمد رضای مستوفی که آن هم به همین سن ها بود نشستند، ولی به دو زانو و با ادب، سر به روی هجی، ولی **نمی خواندند**. من گفتم چرا شما مثل سایر اطفال درس نمی خوانید؟ جوابی ندادند، ولی دو طفل دیگر قریب به ما نشسته بودند، کتاب حافظ را بلند می خواندند، به شعر زیر رسید:

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

فوری رو کردند به ما فرمودند: **این است جواب شما، بشنوید**. من گفتم آفرین. ایضا روایت می کنند که جناب شیخ **انام** چون مردی فاضل و از پیروان شیخ احمد بود، صبح ها **حوزه درسی** داشت در همان قهوه اولیاء. چندین نفر از **طلاب** بودند، می آمدند مشغول مذاکره و مباحثه می شدند. روزی یک مسئله از مسائل علمیه مطرح شد چون خیلی **غامض** بود زیاد مذاکره کردند، بالاخره منفصل نگشت. جناب شیخ فرمودند امشب من در این باب کتب را مطالعه کرده، فردا در این باب صحبت می داریم، مطلب را تمام می کنیم. سخن به اینجا خاتمه یافت. **دفعتاً ایشان به سن طفولیت** سر مبارکش را بلند کرده، بنای نطق را گذاردند. در کمال متانت و اتقان به ادله و براهین علمیه بیان مطلب را ادا فرمودند و **اشکالات آنها را حل کردند**. تمام متحیر و مبهور ماندند. طلاب به جناب شیخ گفتند گاهی خاطر نداریم در این مبحث مذاکره شده باشد که این طفل **طوطی وار** آموخته و حال بیان مطلب را نماید، خیلی تعجب است! جناب شیخ گفتند من هم تعجب دارم. جناب شیخ در نهایت حیرت از ایشان سوال می نماید که شما این مسئله را از کجا آموختید؟ تبسمی فرموده، جواب را به این شعر حافظ خاتمه دادند:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

۱۵.۵ تصاویر



۱۲۵: بیت العباس (3)



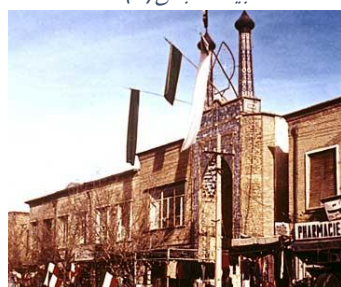
۱۲۴: بیت العباس (2)



۱۲۳: بیت العباس (1)



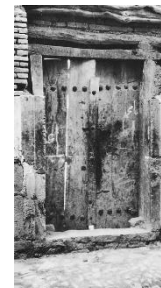
۱۲۸: خرابه های قهوه اولیاء



۱۲۷: بیت العباس (5)



۱۲۶: بیت العباس (4)



۱۲۹: درب ورودی خرابه های قهوه اولیاء

۱۶ بیوت خالوهای حضرت باب

۱۶.۱ نکات مهم

- ✓ این مکان، محل استقرار سه منزل متعلق به دایی های حضرت باب (خال اعظم و خال اکبر، خال اصغر) بوده است.
- ✓ برخی می گویند منزل خال اکبر و اعظم همجوار با منزل میرزا سید علی عموی والده بوده است، نه منزل خال اصغر. این مطلب صحیح تر به نظر می رسد، اما احتیاج به تحقیق بیشتر دارد.
- ✓ حضرت باب بعد از صعود پدر و قبل از عزیمت به بوشهر (مدتی حدود ۱۲ سال) و همچنین بعد از بازگشت از سفر حج تا قبل از عزیمت به اصفهان، در منزل خال اعظم زندگی می فرمودند.
- ✓ حضرت حرم نیز تا مدت ها بعد از شهادت حضرت باب و قبل از تولیت بیت مبارک، در منزل خال اعظم سکونت داشتند.
- ✓ علاوه بر محل موقت زندگی حضرت باب و برگزاری جشن عروسی ایشان، منزل خال اعظم محل نزول بسیاری الواح و ملاقات حروف حی و مومنین اولیه (مانند جناب وحید) با حضرت باب است.
- ✓ منیره خانم، همسر حضرت عبدالبهاء نیز در بیت خال اعظم، مهمان حضرت حرم بوده اند.
- ✓ بیت جناب خال اعظم در دوران بعد نیز محل بیتوته زائران و تشکیل محافل عمومی، جلسات اعیاد و ایام منصوصه قرار گرفت و به مرکز بهائیان شیراز مشهور شد.
- ✓ حضرات عبدالبهاء بیت جناب خال اعظم را مشرق الاذکار نامیده اند.
- ✓ همه این منازل به جهت توسعه خیابان و صحن شاه چراغ تخریب گشته اند.

۱۶.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

در حد فاصل بیت العباس و شاه چراغ که فعلاً پیاده روی خیابان حضرتی است و مغازه ها و دکاکین بسیار در آن ساخته شده، سه باب منزل مسکونی وسیع وجود داشت که متعلق به خالو های حضرت باب بود و درب آن اطراف بازار مرغ که پشت محوطه بیت العباس است باز می شد. به طوری که می دانیم حضرت اعلی سه دایی داشتند: سید محمد که به نام خال اکبر معروف است و مخاطب کتاب ایقان که قبلاً به رساله خالویه معروف بود می باشد، دوم سید علی که به خال اعظم معروف است گرچه از خال اکبر سناً کوچکتر می باشد و سوم میرزا حسین علی که به خال اصغر معروف است.

۱۶.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

۱۶.۳.۱ عزیمت به بیت خال اعظم در کودکی

پس از صعود والد حضرت باب، آن حضرت همراه والده مبارک به بیت جناب حاج سید علی خال اعظم انتقال یافتند، زیرا جناب خال وصی والد مبارک بودند. دوران کودکی آن حضرت در این بیت سپری شد.

۱۶.۳.۲ حوادث منزل خال اعظم بعد از سفر حج

حضرت باب، نوروز سال ۱۲۶۲ هجری قمری (۱۸۴۶ میلادی) را نیز با آرامش نسبی در شیراز و در بیت مبارک و در کنار حرم و والده و جناب خال اعظم سپری فرمودند، ولكن به خوبی واقف بودند که حوادث ناخوشایندی در پیش است و این آرامش، مقدمه بلایای عظیمه ای در سال های آینده است. لذا بی آنکه والده مبارک مضطرب شوند، امور مالی خانه را ترتیب و تنظیم نمودند. بیت مبارک و اثاث آن و دیگر اموال مبارک را در سندی که به خط حضرتشان مرقوم فرموده و امضا نموده بودند، به حرم و والده بخشیدند و تصریح فرمودند که پس از صعود والده مبارک، سهم ایشان نیز تعلق به حضرت حرم خواهد داشت. به حضرت حرم در باب بلایای آتیه که قرار بود بر وجود مبارک حضرتشان نازل شود مطالبی اظهار فرمودند. فرمودند که والده مبارک نباید از این موضوع آگاه شوند. دعای مخصوصی نیز برای حرم مبارک نازل فرمودند تا در ایام فراق و ابتلا، زیارت نمایند. پس از آن، حضرت باب محل سکونت خویش را به بیت جناب خال اعظم انتقال دادند.

در آن اوقات به علت اشتها امر در فارس و در جمیع ولایات ایران و نیز مراوده گروهی از اصحاب با حضرت باب، حسادت دشمنان حضرتشان به اوج رسید و نزد حکومت به سعایت پرداختند. حسین خان حاکم فارس نیز که خود با آن حضرت نهایت خصومت داشت به کمک ماموران مخفی خویش از مراودات و اقدامات اصحاب اطلاعات کافی به دست آورد و مراتب را به مرکز گزارش نمود. حاج میرزا آقاسی که از آغاز ظهور جدید همواره خیال امحاء حضرت باب را به سر داشت، محرمانه به حسین خان دستور داد که وسائل اعدام حضرتشان را فراهم سازد. نیکلا فرانسوی در تاریخ خود می نویسد که حاج میرزا آقاسی به حسین خان دستور داده بود که حضرت باب را مخفیانه اعدام نماید. لذا حسین خان با سر داروغه شیراز مشورت نمود و هر دو تصمیم گرفتند که گروهی از اراذل و اوباش شهر را مامور قتل حضرت باب نمایند، زیرا معتقد بودند که اگر حضرت باب را در منظر عموم اعدام نمایند، اولاً مخالف دستور صدر اعظم است، ثانیاً به علت سیادت حضرتشان ممکن است که در شهر ضوضاء شود و لذا مسئول حکومت مرکزی گردند. این بود که ماموران حسین خان قصد بازداشت حضرت باب و افشاء مخفیانه ایشان نمودند. اما در آثار مبارکه و تواریخ امریه اگر چه قصد حسین خان افشاء حضرت باب تلقی شده، ولكن تصریح گردیده که حسین خان به عبدالحمید خان سر داروغه شیراز دستور داد که با ماموران خود و نه مردم غیرمسئول و اوباش و اراذل، شبانه به خانه جناب خال اعظم هجوم کنند و حضرت باب و اصحاب مجتمع را دستگیر نموده و به دارالحکومه آورند. این بود که عبدالحمید خان و مامورانش در شب بیست و سوم سپتامبر ۱۸۴۶ از دیوار خانه جناب خال اعظم بالا رفته و به خانه داخل

گشتند و با آنکه در گزارش های رسیده به مرکز حکومت ذکر شده بود که جمعیت انبوهی در خانه خال اعظم اجتماع کرده اند، در آن خانه، **جز حضرت باب و جناب خال اعظم و جناب سید کاظم زنجانی** شخص دیگری را نیافتند.

جناب ابوالفضائل در رساله تاریخ مختصر امر می نویسد: "والی فارس را بر قتل باب تحریص نمودند. لذا والی، عبدالحمید خان رییس ضبطیه شیراز را امر نمود تا با جمعی نیمه شب به **خانه باب** روند و بیت او را احاطه نمایند. چون رییس ضبطیه در خانه باب اثری از آثار فتنه نیافت و جز باب و سیدکاظم نامی زنجانی از اتباعش کسی را ندید، باب را به خانه خود آورد و در آنجا محبوس کرد." **جناب ابوالقاسم افنان** (فرزند جناب حاج میرزا حبیب الله افنان) در پژوهش خویش تحت عنوان "بیت الله الاکرام" نوشته است: "از جمله وقایع مهمه تاریخ امر الهی که در ایام توقف حضرت نقطه اولی در آن بیت اتفاق افتاده است، هجوم و حمله جمعی از فرآشان داروغه شیراز عبدالحمید خان به تحریک و اغوای میر مومن ایزدخواستی که در دوره حکومت حسن خان آزدان باشی در فارس به جمیع امور تسلط یافته و فرمانش نافذ بوده، در نیمه شب ماه رمضان به **بیت مبارک** است و آن داستان از این قرار است که مقارن نیمه شب ۱۸ رمضان ۱۲۶۲ هجری قمری چند نفر فراش از پشت بام منزل مجاور به **بیت مبارک** هجوم آوردند، در حالی که حضرت اعلی در پشت بام استراحت فرموده بودند و در آن شب به غیر از حرم و والده مبارک و فضّه و مبارک (کنیز و غلامشان) دیگری در آن بیت نبود. آن عده به بهانه اینکه جمعی از پیروان وجود مبارک مشرف هستند، آن عمل عنیف را مرتکب شدند. از افراد عائله مبارک، تنها حضرت باب در پشت بام استراحت نموده بود و سایرین در حیاط و محل خودشان بودند. مامورین داروغه تمام خانه را کاوش نمودند و کسی را نیافتند و حضرت اعلی فرمودند حال که دیدید کسی در این خانه غیر از اهل و عیال من نیست، مزاحم آسایش آنها نشوید. ولکن آن عده قانع نشدند. مقادیری از اوراق و الواح و کتبی که در طاقچه اطاق فوقانی بود برداشته و در آن شب حضرت اعلی با تشدد و تغیر شدید صحبت نمودند و دستگاه حکومت را مامورین ظالمه و دستگاه ظلم و فساد خواندند و تحقیر و توهین فرمودند، به طوری که عبدالحمیدخان داروغه ناچار شد، دو ساعت به صبح مانده، حضرت اعلی را به خانه حاجی **میرزا ابوالقاسم** برادر حرم مبارک آورد و از ایشان سند و ضمانت گرفت که حضرت باب مجلسی نیارایند و کسی را به منزلشان دعوت نکنند و مبلغی به اسم قلق و خدمتانه که مرسوم آن ایام بود وجه نقد بگرفت و شال ترمه در کمر حضرت اعلی را نصف کرد و با خود برد. آن اهانت و جسارت در آن نیمه شب به گونه ای بود که جمیع مردم محل به کوچه و پشت بام ها ریختند و ناظر آن مظالم و ستمکاری ها بودند و معلوم و مسلم است که بیش از همه کس، والده و حرم مبارک که ناظر و شاهد آن جسارت بودند به زحمت و تعب افتادند و آه و حنینشان مرتفع بود. خوشبختانه مکتوبی از مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم فوق الذکر خطاب به خال اکبر در بوشهر به تاریخ ۲۱ شهر رمضان ۱۲۶۲ در اختیار نگارنده این سطور است که جمیع وقایع و اتفاقات آن شب را مشروحاً مرقوم فرموده است." ذکر چند نکته در باب نوشته جناب ابوالفضائل مستفاد می شود که ماموران عبدالحمیدخان حضرت باب را در **بیت مبارک** توقیف کرده و به خانه عبدالحمید برده اند. این نکته با محتوای **تاریخ نبیل مباین** دارد، زیرا به شرحی که قبلاً آوردیم، حضرت باب در **بیت جناب خال اعظم** توقیف گشته اند. شاید برای نظر جناب ابوالفضائل در این خصوص توان محملی یافت و گفت که نوشته وی (چنانچه نسخه خط خود او نشان می دهد) نخستین پیش نویس رساله تاریخ ظهور است و **سهو قلم** است و شاید در

مرور مجدد، جناب ابوالفضائل این نکته را تصحیح می نمود. ولکن نظر جناب ابوالقاسم افنان به تصریح و به تکرار بیان گشته است و آن با محتوای تاریخ نبیل که بر توقیف حضرت باب در بیت جناب خال اعظم تصریح دارد، مبین است. بدیهی است که نوشته جناب افنان که سال ها افتخار تولیت بیت مبارک حضرت باب را داشته حاوی نکات تاریخی مهم است، ولکن موضوع توقیف حضرت باب در خانه جناب خال اعظم، مندرج در تاریخ نبیل زرنندی، مستند به آثار مبارکه است. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح می فرمایند: علما، ... حاکم فارس حسین خان را دلالت نمودند که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و فتور را سدّ محکمی طلبی، علاج فوری و چاره قطعی، قتل باب است و باب جمعیت زیادی جمع نمود و در خیال خروج. حسین خان عبدالحمید خان داروغه را امر نمود که نصف شب بر خانه خال باب از اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست بسته حاضر سازند. عبدالحمیدخان با جنود در خانه، جز باب و خال و سید کاظم زنجانی کسی را نیافت و چون از قضاء در آن شب، علت وبا و اشتداد حرارت هوا، حسین خان را مجبور فرار نمود، باب را به شرط خروج از شهر رها کرد. در صبح آن شب، باب با سید کاظم زنجانی از شیراز قصد اصفهان نمودند. " حضرت ولی امرالله نیز در کتاب قرن بدیع، حادثه توقیف حضرت باب را در خانه جناب خال اعظم تصریح فرموده اند.

۱۶.۳.۳ حوادث پس از دستگیری مجدد حضرت باب در منزل جناب خال اعظم

باری عبدالحمید خان داروغه و مامورانش، حضرت باب و جناب سیدکاظم زنجانی را بازداشت نموده، کتب و آثاری که در بیت خال اعظم یافتند برداشته و عازم دارالحکومه شدند. چون به نزدیک بازار رسیدند، دیدند مردم با هراس از این سوی به آن سوی می دوند. هر جا نظر می کردند تابوتی بر دوش مردم روان و در پی آن مردان و زنان گریه کنان و شیون زنان دوان بودند. عبدالحمید خان که سخت وحشت کرده بود از مردم علت پرسید، گفتند وبا در شهر شایع شده و از نیمه شب تاکنون بیش از صد نفر از مردم شیراز را کشته است.

عبدالحمید خان پس از ورود به دارالحکومه دریافت که وبا سه نفر از مستخدمان حسین خان را کشته است و اعضاء خانواده وی نیز در وضع وحشتناکی بوده اند، لذا حسین خان همراه بستگانش از آنجا گریخته و به باغ تخت در حومه شیراز پناه برده است. عبدالحمید خان ناچار حضرت باب و سیدکاظم رنجانی را به خانه خود برد تا تصمیم مقتضی اتخاذ نماید. ولکن در ورود به خانه دریافت که پسرش به وبا دچار گشته و بر بستر مرگ افتاده است. عبدالحمید خان خود را به پاهای مبارک حضرت باب افکند و از حضور مبارک رجای بخشش گناهان و شفای فرزندش نمود و معروض داشت که از شغل خویش استعفاء خواهد کرد و هرگز چنین مشاغلی را در زندگی قبول نخواهد نمود. بر اثر نفثات روح قدسی و دعای حضرتشان فرزند عبدالحمیدخان بهبود یافت و نامبرده بلافاصله برای رهایی حضرت باب اقدام نمود. به حسین خان حاکم فارس پیغام فرستاد و تقاضا کرد که با رهایی حضرت باب موافقت نماید. حسین خان که از وحشت ابتلا به وبا دچار نهایت اضطراب بود با تقاضای عبدالحمیدخان موافقت نمود به شرط آنکه حضرت باب شیراز را ترک نمایند. ضمناً از جناب ابوالقاسم افنان برادر حرم مبارک التزام گرفته شد که هر هنگام حکومت اراده نمود، نامبرده حضرت باب را ظرف دو هفته در دارالحکومه حاضر کند.

صبح آن شب که برابر با روز بیست و سوم سپتامبر ۱۸۴۶ میلادی (بیست و یکم رمضان ۱۲۶۲ هجری قمری) بود، حضرت باب، جناب خال اعظم را به خانه عبدالحمیدخان احضار فرمودند و پس از مذاکرات مختصری، مجدداً مراقبت از والده و حرم مبارک را به وی سپردند و با نامبرده تودیع فرمودند. از منابع موثق موجود مستفاد می شود که حضرت باب از خانه عبدالحمیدخان **یکسر عازم اصفهان** گشته اند و دیگر در جهان فانی با والده و حرم مبارک ملاقات جسمانی نداشته اند. این استنباط موید است به بیان حرم مبارک به منیره خانم فرموده اند: "شبی در خواب بودم، نیمه شب دیدم داروغه عبدالحمید خان ملعون با جمعی از بالای بام خانه وارد شدند و حضرت را یکتا آرخالق گرفته، بدون سوال و جواب بردند. دیگر من خدمت حضرت نرسیدم". حضرت باب پس از تودیع با جناب خال اعظم و سفارش لازم در باب مراقبت از والده و حرم مبارک، همراه جناب سید کاظم زنجانی **عازم اصفهان** گشتند.

مدتی پس از عزیمت حضرت باب به اصفهان، شدت شیوع وبا در شیراز کاهش یافت و حسین خان به مقر حکومت بازگشت و مظالم خویش را از سر گرفت. تازه به خود آمده و دریافته بود که حضرت باب دیگر در چنگ او اسیر نیستند و در اصفهان مقیم اند. این بود که **مزااحم منسوبان** آن حضرت گشت. ابتدا **جناب خال اعظم** را مجازات کرد. سپس دستور داد که ماموران به خانه برادر حرم مبارک **جناب حاج میرزا ابوالقاسم افنان** هجوم برند و ایشان را به دارالحکومه کشند. جناب میرزا ابوالقاسم به علت ابتلاء به وبا در بستر بیماری بود. **عبدالحمید خان** داروغه با وجود عهدی که قبلاً در حضور حضرت باب کرده بود از حسین خان اطاعت نموده، همراه ماموران و گروهی از اشرار شیراز به خانه جناب میرزا ابوالقاسم هجوم برد. چون فیروز غلام سیاه خانه زاد جناب افنان در خانه را باز نمود، ماموران و اشرار همه نقاط خانه را واری نمودند و متصلآ سراغ حضرت باب را می گرفتند. هر چه جناب افنان و اهل خانه تاکید می نمودند که از آن حضرت خبری ندارند، ماموران بیشتر مزاحمت فراهم می نمودند. سرانجام جناب حاج ابوالقاسم را به دوش گرفته نزد حسین خان بردند. حسین خان در نهایت وقاحت و غضب با جناب افنان سخن گفت و حضرت باب را از ایشان خواست. جناب افنان اظهار نمود من مبتلای وبا بوده ام و هنوز نیز دچار آنم و از اوضاع خبری ندارم. سرانجام حسین خان از ایشان **پانزده روز مهلت** می خواهد که حضرت باب را **تسلیم نماید** و **یا پانزده هزار تومان** به حاکم بدهد. پس از پانزده روز حسین خان مجدداً جناب **حاج ابوالقاسم** را احضار و مطالبه **حضرت باب** و **یا پانزده هزار تومان** می نماید. هر چه جناب افنان سوگند می خورد که از حضرت باب خبری ندارد، قبول نمی کند و بر شدت وقاحت و مزاحمت می افزاید. در این بین، **چاپار مخصوص جناب منوچهرخان معتمد الدوله** از اصفهان می رسد و پیام معتمد را به حسین خان می دهد که دیگر مزاحم نسویان حضرت باب نشود. لذا حسین خان از خوف ظاهراً ساکت می شود. با وجود آن، مبلغ **هزار و پانصد تومان** از جناب حاج ابوالقاسم می گیرد تا ایشان را آزاد می نماید. اما حسین خان دست از مظالم خویش بر نمی دارد و به **آزار اصحاب حضرت باب** ادامه می دهد. دستور می دهد در هر خانه آثار حضرت باب را بیابند آن خانه را **خراب** نمایند. این بود که منسویان و اصحاب حضرت باب، برخی از آثار آن حضرت را **محو** نمودند و یا در آب شستند تا از این مخمصه رهایی یابند. حسین خان به علت مظالم و اعمال ناجوانمردانه اش، سرانجام به **خاک سیاه** نشست و با نهایت **فلاکت** از این جهان در گذشت.

۱۶.۴ مطالبی از کتاب **خاطرات میرزا حبیب الله افنان**، نوشته **مریم افنان**

بیت خال اعظم از طرف حضرت **عبدالبهاء مشرق الاذکار** نام گرفت، جزء اماکن مقدسه شیراز به حساب می آید و از اهمیت و موقعیت معنوی والایی برخوردار است.

حضرت باب بعد از **صعود والد** بزرگوارشان به این خانه نقل مکان نموده و **دوران کودکی**، **تحصیلات ابتدایی** و **نوجوانی** خود را تا سن پانزده سالگی در این خانه سپری فرمودند و سپس برای اشتغال به کارهای تجارت به بوشهر رهسپار شدند.

حضرت باب پس از اظهار امر، هنگامی که از **مکه** به **شیراز** مراجعت فرمودند مورد جسارت، آزار و اذیت صاحب اختیار، حاکم وقت فارس، قرار گرفته، زندانی شدند. دوران این گرفتاری با چاره اندیشی امام جمعه شیراز و ضمانت خال اعظم پایان یافت، به این ترتیب که قرار شد حضرت باب در بیت خال سکونت نموده و از آمیزش و معاشرت با دیگران ممنوع باشند. این تمهیدات موثر واقع شد و با گذشت زمان آرامشی نسبی برقرار گردید و بالاخره شرایط برای ملاقات اصحاب و یاران فراهم آمد. در همین بیت، **باب الباب**، **آقا سیدحسین کاتب**، **ملا عبدالکریم قزوینی**، **ملا شیخ علی عظیم** و **بعضی دیگر** از **اجلّه بابیه** مانند **حاج سید جواد کربلایی** به حضور حضرت باب مشرف شدند و **جناب وحید آقا سید یحیی دارابی** در همین خانه به محضر انور تشرّف حاصل نمود و تفسیر **سوره مبارکه کوثر** به اعزاز وی نازل شد.

بعد از عزیمت والده حضرت باب از شیراز به صوب کربلا، **حرم آن حضرت** محل سکونت خود را از **بیت مبارک** به این خانه تغییر داده و سالیان متمادی در آن ساکن شدند و از میهمانان معززی چون **حرم حضرت عبدالبهاء** و والده شان در این مکان مقدّس پذیرایی فرمودند.

پس از **واقعه شهادت خال اعظم**، این بیت در اختیار **حرم ایشان** و یگانه فرزندشان **حاجی میرزا محمد جواد** قرار گرفت و سرانجام بعد از **صعود حرم خال**، چهار دانگ از آن به تصرف **وراث غیر بهایی** در آمد که در حدود سال ۱۳۲۷ هجری قمری برای فروش آن اقدام نمودند. در این حال، **آقا سید حسین افنان** موضوع فروش، اهمیت و موقعیت این خانه را به حضور حضرت **عبدالبهاء** معروض داشت. حضرت **عبدالبهاء** به **موقّر الدوله بالیوزی** امر فرمودند که **قسمت مورد بحث را خریده** و سپس تمام خانه را در اختیار جامعه امر قرار دهد. **موقرالدوله** در امتثال فرمان مبارک، به وسیله **حاجی عبدالرحمن کمپانی** چهار دانگ مذکور را خریداری و به امر تقدیم کرد. حضرت **عبدالبهاء** در لوحی که به اعزاز **آقا سید محمد حسین افنان** نازل گردید، می فرمایند: **درخصوص خانه ای که لانه و آشیانه حضرت الفرع المقدس الشهید، خال جلیل جناب آقا سید علی روح اله الفداء مرقوم فرموده بودید، آن خانه لانه حمامه قدس بود و مجاور مسقط راس نیّر ملا اعلی، نقطه اولی، روحی و ذاتی و کینونتی له الفداء. لهذا آن خانه از بقاع مقدسه محسوب و احترامش امر مفروض. جناب فرع روحانی، حضرت میرزا علی محمد خان را از قبل عبدالبهاء تحیّت مشتاقانه برسان و بگو، ای فرع بدیع، به تمام همّت و رغبت و اهمیّت بکوش**

تا آن بیت معمور را از دست اغیار در آری و مشرق الاذکار ابراز نمایی. اگر واضح و آشکار سبب اغبرار اغیار و ضوضاء اشرار شود، این راز را مستور و پنهان نمایید و آن بیت محترم را از دست غیر برهانیید و خفیباً در آن محفلی بیارایید و به اذکر در اسحار و نماز و نیاز در ابکار مشغول گردید تا به مبارکی این عمل مبرور، فیض موفور حاصل گردد و قلوب، مشغول ذکر ربّ غفور گردد، فرحی رخ بگشاید و نشئه ای در دماغ آید که نار محبت الله شعله ای شدید زند و شوری دیگر در سرها اندازد، چنانکه در سایر دیار مشرق الاذکار سبب فوران نار محبت الله شد، شوق و شعفی عظیم در دل ها انداخت و بشارتی الهیه به جان ها بخشید. ولی در شیراز باید در نهایت حکمت و احتیاط مجری گردد که ابداً اغیار اطلاع نیابند، حتی در میان احباب محفل روحانی عنوان کنید، اگر چنین نباشد، اراذل قوم بر رذائل قیام نمایند و سبب وحشت قلوب شوند.

اما پس از مدتی، این خانه محل توقف مبلغین و ناشرین امر الهی شد و محافل عمومی، جلسات اعیاد و ایام منصوصه و نیز کلاس های دروس اخلاقی در آن تشکیل گردید. از این گذشته، بعضی از احبای الهی که از قراء و قصبات اطراف به شیراز می آمدند، در آن بیتوته می نمودند. همین امر سبب شد که این خانه به عنوان مرکز بهاییان در شهر شیراز مشتهر گردد و مطمح نظر یار و اغیار قرار گیرد.

در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی، شهرداری شیراز به منظور ادامه خیابان لطفعلی خان زند تا شاه چراغ، دست به تخریب خانه ها و ساختمان هایی زد که در مسیر مورد نظر قرار داشت. از جمله این اماکن، یکی هم بیت خال بود که چهار پنجم آن تخریب شد ولی یک پنجم دیگر، یعنی بنای قسمت غربی، مشتمل بر اتاق محل اجتماع حروف حی، اتاق اختصاصی خال اعظم و پستوی چسبیده به آن به علاوه طبقه زیرین و راهی که از زیر بنا، بیت خال را به بیت محل ولادت یعنی منزل آقا میرزا علی پدر حرم متصل می کرد و زمانی موطن اقدام حضرت باب قرار گرفته بود، باقی ماند. بعد به دستور محفل روحانی شیراز، دیواری جلو قسمت باقیمانده کشیده شد و مستخدمی مامور نگهداری و خدمت در آن محل گردید. سرانجام در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی بقایای بیت خال، منزل ولادت حضرت باب که منصوص وصیت نامه مبارک است و نیز منزل خال اکبر، همه و همه به پیشنهاد شریفی متولّی شاه چراغ و دستور دربار ایران در مسیر توسعه میدان جلو شاه چراغ قرار گرفت و به تمامی از میان رفت.

۱۶.۵ تصاویر



۱۳۲: حمام عمومی که حضرت باب در طفولیت تشریف می بردند (۱)



۱۳۱: بیت خال اعظم



۱۳۰: بیت حاج میرزا سید علی خال



۱۳۴: داخل بیت خال اعظم



۱۳۳: حمام عمومی که حضرت باب در طفولیت تشریف می بردند (2)

۱۷ شاه چراغ

۱۷.۱ نکات مهم

- ✓ شاه چراغ، محل دفن موقت حضرت حرم و دفن دائم خال اکبر، همسر خال اعظم، زهرا بیگم خواهر حضرت حرم، آقا میرزا آقا نورالدین (پسر زهرا بیگم) و تعدادی از اکابر افغان است.
- ✓ در بعضی تواریخ، محل دفن فضه، کنیز حضرت حرم نیز در این محل ذکر شده که به نظر اشتباه می‌رسد.
- ✓ رمس حضرت حرم، بعدها به دستور حضرت ولی امرالله از آن مکان منتقل شد.

۱۷.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۱۷.۲.۱ تاریخچه شاه چراغ

شاه چراغ مرقد حضرت احمد بن موسی بن جعفر، فرزند امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان است که به نام شاه چراغ مشهور و معروف است. علت اینکه آن را شاه چراغ گویند این است که می‌گویند در ازمنه سابق که این محل گورستان بزرگی بوده، مأمور نظیف و نگهداری قبرستان متوجه می‌شود که شب‌ها بر روی یکی از قبرها نوری پیدا می‌شود. وقتی این موضوع چندین بار تکرار شد، به حاکم و مسئولین امر خبر می‌دهد. آنها نبش قبر نموده، به جسدی سالم و تره تازه که انگار همین امروز وفات یافته برمی‌خورند و متوجه می‌شوند که ایشان از امامزادگان و از اولیا می‌باشند. لذا بر سر آن قبر، مقبره و بارگاهی می‌سازند و آن را شاه چراغ می‌نامند!

این امامزاده در زمان خلافت مأمون هنگامی که شنید برادرش امام رضا ولی‌عهد مأمون گشته، بین سال‌های ۱۹۳ و ۲۲۰ هجری قمری به شیراز آمد تا از این طریق به مشهد برود، ولی در شیراز شناسائی شد و به دست عمال حکومت شهید و در همین محل دفن گردید. بعدها به وسیله امیر مقرب الدین مسعود، وزیر اتابک ابوبکر سعد زنگی، قبر آن جناب شناسائی و گنبدی بر روی آن بنا گردید. اتابک نیز در آن تعمیراتی نمود و تاشی خاتون، مادر شاه شیخ ابواسحاق اینجو در سال ۷۴۴ هجری، بر مزار آن حضرت گنبد رفیعی ساخت و املاکی وقف کرد و در جنب صحن آن مدرسه‌ای عالی بنا نمود. این مکان دارای موزه زیبایی و کتابخانه مجللی است و زیارتگاه شیرازیان و مسافریان است.

۱۷.۲.۲ در مورد صعود و دفن حرم حضرت باب

مقام تولیت بیت مبارک اختصاص به حضرت حرم داشت و آن جناب در روز دوشنبه دوم ذوالقعدة ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) در همان بیت صعود فرمودند. جناب محمد علی فیضی نوشته است حرم مبارک پس

^۱ این روایت مبنای علمی ندارد، زیرا طبق فرموده ی حضرت عبدالبهاء، جسد مظاهر ظهور نیز تجزیه می‌شود.

از پنج ماه و نیم بیماری به ملکوت ابهی صعود فرموده اند. در الواح متعدده از قلم جمال ابهی ذکر حضرت حرم شده و چند لوح مبارک نیز خطاب به آن امه مقدسه نازل گشته است. حرم حضرت باب نیز از قلم جمال ابهی به "خیرالنساء" ملقب گشته اند (از جمله در کتاب بدیع، صفحات ۹۱ - ۳۹۰). پس از صعود حرم، رمس مطهرشان در شاه چراغ شیراز مدفون گشت، اما بعدها رمس ایشان را به دستور حضرت ولی امرالله از آنجا منتقل نمودند.

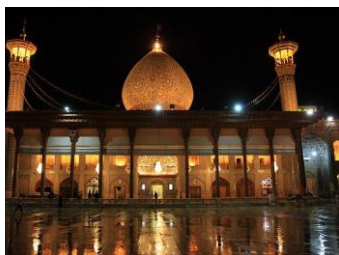
۱۷.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

همسر جناب خال اعظم، سرکار حاجیه بی بی جان، خواهر مادری حضرت حرم بود و نتیجه این ازدواج، تولّد پسری شد به نام سید جواد که در هجده سالگی در سفر حج هنگامی که همراه جناب حاج میرزا ابوالقاسم سقاخانه (برادر حرم) بود صعود نمود. سرکار حاجیه بی بی جان با آنکه بانوئی مقدسه و عفیفه بود، متأسفانه فائز به ایمان نشد و در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۸ میلادی) در شیراز درگذشت و در ضریح شاه چراغ مدفون گشت. پس از نزول کتاب مبارک ایقان، خال اکبر به عرفان مقام عظیم حضرت باب و نیز جمال ابهی فائز گشت. ایقان جناب خال اکبر در وصیت نامه ایشان تصریح شده است. نامبرده در سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) در شیراز صعود فرمود و جسدش در ضریح شاه چراغ مدفون گشت.

پس از صعود حرم مبارک، به امر جمال ابهی تولیت بیت مبارک به اخت حرم، جناب زهرا بیگم تفویض گردید. حرم مبارک، جناب میرزا آقا افنان فرزند زهرا بیگم را در سیزده سالگی به امر جدید مؤمن فرموده بودند. میرزا آقا نیز در همان آغاز نوجوانی سبب هدایت مادر خویش گشته بود. زهرا بیگم پس از صدور امر جمال ابهی خانه خویش را که در جوار مسجد جامع شیراز بود رها کرد و در بیت مبارک ساکن شد. زهرا بیگم در سال ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) در همان بیت به ملکوت ابهی صعود فرمود و در شاه چراغ شیراز، جنب مرقد حضرت حرم مدفون گردید. الواح متعدده از قلم ابهی به اعزاز زهرا بیگم نازل گردیده و آن جناب در آن الواح مقدسه به بیان مبارک "اخت حرم" مخاطب گشته است.

چون ذکر اخت حرم مقدم بر بیان احوال دائی های محترم حضرت باب شد، در اینجا به اختصار به شرح حال جناب میرزا آقا افنان و فرزندان برومند ایشان اشاره می کنیم. نام اصلی جناب میرزا آقا، سید محمد بوده و لکن به میرزا آقا شهرت یافته است. پدر نامبرده جناب آقا میرزا زین العابدین از منسوبان نزدیک والد حضرت باب بوده است. نتیجه ازدواج زهرا بیگم و آقا میرزا زین العابدین تنها همین پسر بوده است. میرزا آقا افنان از قلم اعلی به "نورالدین" ملقب گشته است. نامبرده سال ها به خدمت امر مبارک اشتغال داشته و خدمات او از جمله در خصوص تعمیرات مکرر بیت شیراز در تاریخ امر ابهی آمده است. او با میرزای شیرازی نیز مذاکراتی داشته است. از قلم ابهی چند لوح و از جمله لوح دنیا و از قلم حضرت عبدالبهاء الواح متعدده خطاب به آن جناب نازل گشته است. صعود جناب میرزا آقا در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳ میلادی) در شیراز واقع گشت. مدفن شریفش در شاه چراغ، جنب مرقد مطهر حضرت حرم است.

۱۷.۴ تصاویر



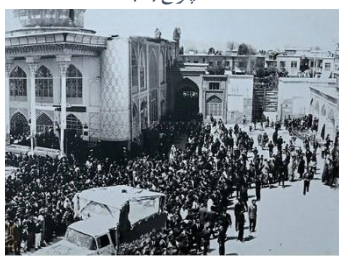
۱۳۷: شاه چراغ (2)



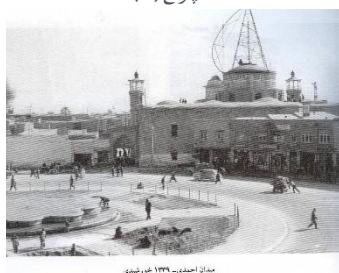
۱۳۶: شاه چراغ (1)



۱۳۵: داخل شاه چراغ



۱۴۰: شاه چراغ (5)



۱۳۹: شاه چراغ (4)



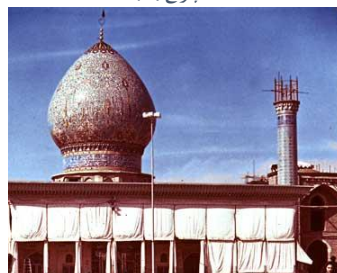
۱۳۸: شاه چراغ (3)



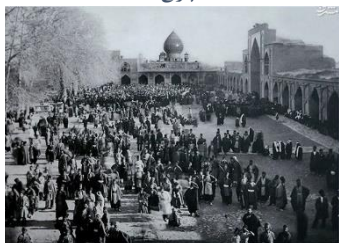
۱۴۳: شاه چراغ (8)



۱۴۲: شاه چراغ (7)



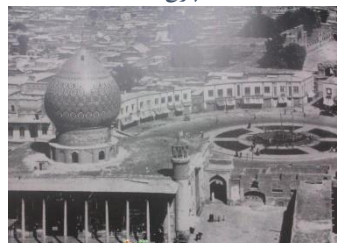
۱۴۱: شاه چراغ (6)



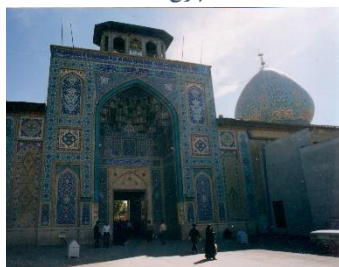
۱۴۶: شاه چراغ (11)



۱۴۵: شاه چراغ (10)



۱۴۴: شاه چراغ (9)



۱۴۸: شاه چراغ



۱۴۷: شاه چراغ، آرامگاه حرم

۱۸ منزل میرزا سید علی (عموی والده)

۱۸.۱ نکات مهم

- ✓ حضرت باب در منزل عموی والده خود متولد شدند.
- ✓ این منزل، همچنین محل عقد حضرت باب با خدیجه بیگم (با حضور امام جمعه شیراز شیخ ابوتراب به عنوان عاقد) بوده است، زیرا میرزا سید علی پدر حضرت حرم می باشند.
- ✓ گفته می شود که منزل خال اکبر و خال اعظم همجوار با منزل میرزا سید علی عموی والده بوده است (این منزل در وسط بوده) و این قول به نظر صحیح می رسد، هر چند نیاز به تحقیق بیشتر دارد.
- ✓ میدان احمدی که برخی می گویند محل سابق منزل عموی والده بوده، و تاحیه ای که منازل دایی های حضرت باب در آنجا بوده، هم اکنون تخریب شده و جزئی از خیابان و محوطه شاه چراغ شده اند.

۱۸.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

راهنمای محترم به محوطه چمن کاری جلو شاه چراغ که آب نمای زیبای در آن به چشم می خورد و تابلوی عریضی که عکس عده زیادی از شهدای جنگ تحمیلی بر آن نقش بسته اشاره نموده و می گوید این محیط، محل سکونت میرزا سید علی، عموی والده حضرت رب اعلی و محل تولد حضرت باب است.

والده حضرت رب اعلی دو سه بار صاحب اولادانی قبل از حضرت اعلی شدند، ولی همگی در طفولیت وفات یافتند. قدیمی ها معتقد بودند که اگر زائو در محلی غیر از محل سکونت خود وضع حمل نماید، اولادش باقی می ماند. لذا هنگامی که آثار وضع حمل در ایشان ظاهر شد، به خانه عموی خود که فاصله چندانی با منزل مسکونی ایشان نداشت نقل مکان فرمود و حضرت اعلی در یوم اول محرم سنه ۱۲۳۵ هجری قمری در آن محل متولد شدند.

۱۸.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

تولد مبارک حضرت باب پیش از سحر نخستین روز ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری (بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی) در محله بازار مرغ شیراز و در بالاخانه بیت جناب میرزا سید علی عموی والده آن حضرت واقع گشت. از میان ده ها مدرک در خصوص تاریخ تولد مبارک، کافی است به بیان خود آن حضرت در توفیق "الفهرست" استناد نمائیم. در خصوص روز تولد حضرت باب، علاوه بر آثار مبارکه حضرتشان، نصوص متعدده از جمال ابهی، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در دست است. در رساله سوال و جواب نازل است: "مولود اقدس ابهی، اول فجر یوم دوم محرم است و یوم اول، مولود مبشر است و این دو یک یوم محسوب شده عندالله". حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در خصوص تاریخ تولد حضرت باب می فرمایند: "روز اول محرم متولد". حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک مورخ دهم جولای ۱۹۳۹ میلادی (بخط منشی مبارک)، تولد حضرت باب را پیش از سحر دانسته اند.

به استناد قول جناب حاج میرزا حبیب الله افنان (در تاریخ خطی وی)، پیش از تولد حضرت باب، والدین آن حضرت صاحب فرزند دیگری گردیدند، ولیکن آن نوزاد باقی نماند و پس از چند روز درگذشت. لذا هنگامی که والده مبارک مجدداً باردار شدند، به رسم معمول زمان و بر پایه عقاید شیعیان و اصولاً ایرانیان، تصمیم گرفتند در زمان وضع حمل، محل اقامت را تغییر دهند تا نوزاد جدید بماند. این بود که از بیت موروثی، والد مبارک موقتاً به بیت جناب میرزا سید علی (عموی والده مبارک) کوچ نمودند. **خدیجه خانم حرم مبارک حضرت باب**، دختر بلند اختر همین جناب میرزا سید علی است.

نام والده محترمه حضرت باب، جناب **فاطمه بیگم** و ایشان صبیّه جناب میر محمد حسین از سادات حسینی شیرازند. همه منابع موجود نام والد حضرت باب را جناب **سید محمد رضا** دانسته اند. کاظم بیگ نویسنده روسی به خطا نام ایشان را **صالب** (محرّف صالح) نوشته که یقیناً با نام والد جناب قدّوس (**صالح**) اشتباه گرفته است. نسب نامه حضرت باب و تواریخ موجود، اجداد مبارک را تا میرزا نصرالله قطعاً شیرازی دانسته است. لذا قول احمد شریف شیرازی (ایشیک آقاسی) که می گوید اجداد جناب سید محمد رضا **اهل هرات** بوده اند و نامبرده از هرات به شیراز کوچیده اند، اشتباه بین در تاریخ نگاری است.

۱۸.۴ مطالبی از کتاب تاریخ امری شیراز، نوشته حبیب الله افنان^۱

تولد مبارک در شب اول محرم سنه هزار و دویست و سی و پنج هجری در خانه آقا میرزا علی عموی والده خود واقع. از قراری که از قول علیا محترمه، **والده حضرت مذکور می داشتند و به کرات عنوان می کردند**، می فرمودند: **"در بدو تولد ملاحظه می گشت که آن طفل مانند سایر اطفال حریص در آشامیدن شیر نمی باشند، اغلب آرام و بی صدا بودند، در ظرف بیست و چهار ساعت، چهار مرتبه بیشتر تقاضای آشامیدن شیر نمی کردند، در وقت آشامیدن بسیار ملایم بودند که حرکت دهان ایشان مفهوم نمی شد. بسا اوقات من مضطرب می شدم که چرا باید این بچه مثل سایر اطفال نباشد، شاید مرضی داشته باشد که مایل به آشامیدن شیر نمی باشد. بعد خود را تسلی می دادم که اگر خدای ناکرده مرض کمونی داشت، باید بی آرامی نماید و بی تابی کند. تا زمان انفصام از شیر، باز مثل سایر اطفال بهانه نمی گرفت و حرکت ناشایسته نمی کرد. زیاد شاکر بودم که هر گاه خداوند علیّ اعلی یک طفل عنایت فرموده، آن نیز مؤدب و آرام است!"** و نیز از قراری که اشخاص موثق ذکر نموده، در بدو طفولیت، **اخلاق غریب و عجیب** از ایشان مشاهده می شد که تمام خویش و اقربا و بیگانه و آشنا حیران و متحیر بودند.

^۱ صحت برخی از این روایت مورد تردید است.

۱۸.۵ مطالبی از کتاب **خاطرات میرزا حبیب الله افنان**، نوشته **مریم افنان**

خانه محل ولادت حضرت باب یکی از اماکن مقدسه در شهر شیراز است. این خانه بین منزل حاجی میرزا سید محمد خال اکبر و حاج میرزا سید علی خال اعظم قرار گرفته است. حضرت باب در بالاخانه ی (گوشواره) سمت شمال غربی این منزل متولد شده اند.

بنای اصلی این خانه در سمت غربی محوطه عبارت بود از درب ورودی که به کوچه پشت خانه باز می شد و سه اتاق و دو راهرو در طبقه تحتانی و دو بالاخانه در طبقه فوقانی، به این ترتیب که یک اتاق پنج دری بزرگ (أرسی) با ارتفاعی مساوی با ارتفاع قسمت دو طبقه، در وسط قرار داشت و دو راهرو نسبتاً عریض در دو طرف آن و در سمت دیگر هر کدام از این دو راهرو، یک اتاق دو دری وجود داشت. درهای ورودی طرفین ارسی و نیز درهای ورودی هر یک از این دو اتاق کوچک به این دو راهرو باز می شد. در گوشه هر کدام از راهروها پلکانی مارپیچ ساخته شده بود که به دو گوشواره‌های (اتاق های کوچک طبقه فوقانی) که بر روی اطاق های دو دری طبقه پایین واقع بود، منتهی می گردید.

این خانه که به آقا میرزا علی، پسر میر عباد والد حرم حضرت باب تعلق داشته است، بعد از صعود ایشان به ملکیت چهار فرزند او (دو پسر و دو دختر) در آمده است. حاجی میرزا ابوالقاسم، پسر ارشد آقا میرزا علی بعد از اینکه بساط تجارتش رونقی گرفت، در محله میدان شاه چراغ، چند خانه کوچک که در کنار هم قرار داشتند خریداری نمود و پس از تخریب و ساختمان مجدد آن ها به صورت یک خانه بزرگ اعیانی، از محله بازار مرغ به منزل جدید نقل مکان کرد. برادر ایشان حاجی میرزا سید حسن، معروف به افنان کبیر که از ایام جوانی به یزد رفته و در آنجا ساکن بود، توجهی به این منزل نداشت. زهرا سلطان بیگم دختر بزرگتر آقا میرزا علی در خانه شوهرش آقا میرزا زین العابدین و خدیجه بیگم دختر کوچکتر، یعنی حرم حضرت باب در بیت مبارک سکونت داشتند. بنابراین بیت محل ولادت که خالی و بلا مصرف در اختیار حاجی محمد مهدی حجاب که از طرف مادر، برادر ناتنی این چهار برادر و خواهر بود، گذاشته شد.

حاجی حجاب در سال ۱۳۰۴ هجری قمری فوت شد و حاجی میرزا ابوالقاسم به خاطر رعایت حال برادر زاده ها آن خانه را کماکان در اختیار آن ها باقی گذاشت. در سال ۱۳۰۵ هجری قمری، حاجی میرزا ابوالقاسم و متعاقب او دو نفر از پسرانش به عالم بقا صعود نمودند. آقا میرزا ابوالحسن، پسر دوم حاجی میرزا ابوالقاسم شیراز را ترک کرد و مدت ها در عشق آباد و سمرقند اقامت گزید و در اواخر عمر به ارض اقدس شتافت و در حیفا صعود کرد. به این ترتیب تنها وارث قانونی و محقق این خانه، آقا سید محمد حسین افنان بود، ولی در برابر وراث حجاب، از عهده دفاع از حق خود بر نیامد و وراث مذکور آن خانه را به یک نفر قالی فروش که از اعداء عدو امر الهی بود فروختند.

سکونت این شخص در آن خانه که در مجاورت بیوت خال اکبر و خال اعظم قرار داشت اسباب زحمت و دردسر های زیاد بود تا اینکه قسمت شرقی ساختمان این خانه در مسیر خیابان شاه چراغ قرار گرفت و تخریب شد. در این حال، محفل روحانی شیراز برای خرید باقی مانده آن ساختمان کوشش فراوان کرد، ولی مالک حاضر به فروش

نشد و آن را به اسم مهدیه وقف نمود و تابلویی به همین نام بر سردر آن نصب کرد و بالمآل در وقت توسعه میدان و خیابان شاه چراغ تمامی آن بنا تخریب شد و از میان رفت.

۱۸.۶ تصاویر



۱۵۱: میدان احمدی



۱۵۰: بیت عموی والده



۱۴۹: اتاق سمت چپ محل تولد است

۱۹ بی بی دختران

۱۹.۱ نکات مهم

- ✓ این بقعه، محل موقت دفن حضرت احمد، پسر حضرت باب و فضه، کنیز با وفای حضرت حرم می باشد.
- ✓ رمس حضرت احمد، بعدها به دستور حضرت ولی امرالله از آن مکان منتقل شد.
- ✓ برخی تاریخ نگاران، مدفن فضه را در شاه چراغ می دانند که به نظر نادرست می آید.
- ✓ این مکان، همچنین محل نگهداری اسرای زن در واقعه دوم (یا به قولی واقعه اول) نیریز می باشد.

۱۹.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۱۹.۲.۱ تاریخچه بقعه

فرصت شیرازی در کتاب آثار العجم علت تسمیه این بقعه را به بی بی دختران چنین نوشته است: بی بی دختران که نامش خدیجه و کنیه اش ام عبدالله بود، سیده ای از اولاد امام حسین بود. این بقعه چندین بار به علت وقوع زلزله آسیب فراوان دیده و در زمان محمد قلی خان ایلخانی تجدید عمارت شد و بقعه ای بر مزارش ساختند.

بعضی هم گفته اند، بین شخص خانمی تارک دنیا از سلسله اتابکان بود که کارش سرپرستی دختران یتیم و بیوه زنان بی پناه بود و به همین دلیل به بی بی دختران معروف شد. زیارت این بقعه مخصوص نسوان است و آقایان را به آنجا راه نمی دهند. در محوطه کوچک حیاط آن سردابی است که چند پله می خورد و به پائین می رود و در وسط آن قبری با ضریحی آهنی وجود دارد که زیارتگه بانوان است.^۱

۱۹.۲.۲ محل دفن احمد و نگهداری اسرای زن واقعه دوم نیریز

قبلاً در اطراف این محل، قبرستان بزرگی بود و احمد یگانه فرزند حضرت باب که در کودکی وفات نمود، در این قبرستان مدفون گردید. در سال ۱۳۳۳ شمسی که آن قبرستان متروک را برای ساختن دبیرستان تخریب نمودند، به دستور حضرت ولی امرالله، محفل مقدس روحانی شیراز به اغتنام فرصت، آن رمس مطهر را از آنجا به گلستان جاوید منتقل نمودند. زمانی که گلستان جاوید قدیم مورد استفاده بود، در مقابل درب ورودی آن، باغچه مدوری مملو از گل های اطلسی بود که می گفتند محل دفن احمد می باشد.

همچنین در واقعه دوم نی ریز که اسرای بابی را از نی ریز به شیراز می آوردند، زن ها را در این محل و مردها را در بقعه شاه میر علی بن حمزه نگهداری می کردند.

^۱ هم اکنون آقایان نیز می توانند از آنجا بازدید کنند و همچنین گفته می شود که بی بی دختران از نوادگان امام سجاد است.

۱۹.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

۱۹.۳.۱ واقعه دوم نیریز

بقعه بی بی دختران، محل نگهداری عده ای از **أسرای نسوان در واقعه دوم نی ریز** می باشد. بنای این بقعه منسوب به سیده فاضله ای از **اتابکان** فارس در دوره سلجوقیان است.

۱۹.۳.۲ فضه

فضه شاید حدود هفت سال داشت که حضرت باب او را خریدند و در بیت مبارک در خدمت حضرت حرم گماشتند. حرم و والده مبارک به تعلیم فضه پرداختند. این دختر در همان سال های خردسالی نشان داد که بسیار مؤدب و منضبط است. مهارت فضه در آشپزی و دوخت و دوز و نیز انجام وظائف دینی به زودی زبان زد اعضاء خاندان مبارک گشت. به او به چشم عضوی از افراد منسوبان مبارک نظر می نمودند و فضه به همه آنان علاقه و خصوصاً به **حضرت حرم** عشق مخصوص داشت و لحظه ای بی وجود ایشان زندگی برایش مفهوم نداشت.

او هرگز از شهادت حضرت باب اطلاع نیافت. هنگامی که امر جمال ابهی بر **تعمیر بیت شیراز** صادر گشت، فضه گمان نمود که تعمیر بیت نشانه مراجعت حضرت باب از سفر طولانی است. از شوق سر از پای نمی شناخت، ولكن افسوس که این پنداری بیش نبود و هرگز دیگر حضرت باب را زیارت ننمود. سال ها در محضر حضرت حرم بود تا صعود فرمودند. هنوز مراسم تدفین حرم مبارک انجام نیافته بود که فضه از غم مرگ خانم خویش **دق کرد** و مرغ روحش آزاد گشت و به سرای جاوید شتافت. مرقدش در **بقعه بی بی دختران** است و هنگام مرگ حدود **چهل و هفت** سال داشت. اگرچه بر حسب ظاهر به عرفان مقام حضرت باب فائز نگشت، ولكن چون **روز صعود حضرت حرم** درگذشت، به تصریح قلم اعلی، **مشمول عفو و غفران الهی** شد و به ملکوت ابهی واصل گشت.

۱۹.۳.۳ حضرت احمد

نتیجه **اقتران** حضرت باب و خدیجه خانم، فرزندی بود به نام **احمد** که **اندکی پس از تولد** درگذشت. حضرت باب در **سوره صد و نهم** از کتاب **قیوم الاسماء** به تولد احمد و عروجش به ملکوت الهی اشاره فرموده و صعود آن نوزاد معصوم را ناشی از **قضاء محتوم الهی** دانسته اند. همچنین در **سوره القرابه** از کتاب مذکور، در خصوص احمد خطاب به حرم مبارک نموده می فرمایند که **صبور** باشند و بدانند که **فرزندشان در جنت قدس** است.

پس از صعود احمد، مناجاتی از قلم حضرت باب نازل گشته که مضمون آن چنین است: **اللهم یا الهی، کاش این ابراهیم تو را هزار اسمعیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی می نمود. یا محبوبی، یا مقصود قلبی، محبت این احمد که بنده تو علی محمد او را در راه تو قربانی کرد، هیچ گاه نمی تواند شعله محبت تو را که در قلبش افروخته خاموش سازد. تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسمم در راه تو به خاک و خون نغلطد**

و تا سینه ام برای تو هدف گلوله های بی شمار نشود، اضطراب من تسکین نیابد و دل من راحتی نپذیرد. ای خدای من، ای یگانه مقصود من، قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و به فضلت فداکاری مرا قبول فرما. آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نمایم. تأثیر مخصوصی به خون من عطا کن تا بذر الهی به زودی در قلوب عباد انبات نماید و سرسبز گردد و نمو کند تا درختی توانا گردد و جمیع اهل عالم در سایه آن مجتمع شوند. **اللهم استجب دعائی و حقق لی املی و منائی. انک انت المقتدر الکریم.**

جسد نوزاد احمد در آغاز در بقعه بی بی دختران در زیر سایه درخت سروی مدفون گردید. چون در اواخر سال ۱۳۳۳ شمسی، اداره فرهنگ شیراز محلّ مذکور را برای احداث مدرسه ای منظور نموده بود، محفل روحانی شیراز با کسب اجازه از ساحت حضرت ولیّ امرالله، رمس اطهر احمد را از بقعه بی بی دختران به **حظیره القدس** همان شهر انتقال داد و در آنجا محفوظ بود تا در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۳۴ شمسی که مصادف با **روز شهادت حضرت باب** (بیست و هشتم شعبان) بود، در حضور جمعی کثیر در **گلستان جاوید شهر شیراز** استقرار یافت. حضرت ولیّ امرالله از جمله طیّ تلگرام مبارک مورخ بیست و چهارم اپریل ۱۹۵۵ میلادی خطاب به اعضاء محفل روحانی شیراز، شرف هیكل مبارک را به علّت استقرار جسد مطهر احمد در گلستان جاوید شیراز ابراز و از اقدامات آن یاران شجاع در این خصوص تقدیر فرموده اند.

جناب حاج میرزا **حبیب الله افنان** در تاریخ (خطّی) خود تصریح می کند که احمد زنده به دنیا نیامد. اما از آیات قیوم الاسماء مستفاد می شود که خداوند به حضرت باب فرزندی عطاء فرموده که احمد خوانده شود و سپس در گذشته است (سوره صد و نهم). **جناب فاضل مازندرانی** در خصوص احمد نوشته است: "اما از نقطه طفلی به نام احمد بود که در **صغر** درگذشت." **جناب نبیل زرنندی** در خصوص ازدواج حضرت باب و صعود احمد در تاریخ خود می نویسد: "از این اقتران فرزندی احمد نام به وجود آمد که **یک سال قبل از بعثت**، یعنی در سال ۱۲۵۹ هجری وفات یافت." ایادی **امرالله جناب بالیوزی** تصریح می نماید که احمد **پس از تولّد** مدّت زیادی زنده نماند. **جناب محمّد علی فیضی** در کتاب "خاندان افنان" نوشته است: "یگانه فرزندی که از ازدواج حضرت اعلی و حرم مبارک در سال ۱۲۵۹ متولّد گردید، احمد نامیده شد و این طفل در همان **اوان طفولیت و شیرخوارگی** فوت نموده و جسد آن طفل رضیع در بقعه بی بی دختران ... مدفون گردید." جناب فیضی همچنین در کتاب "حضرت نقطه اولی" نوشته است: "از این ازدواج فرزندی به وجود آمد که احمد نامیده شد ولی در همان **سنین شیرخوارگی** درگذشت." **حضرت ولیّ امرالله** در مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی و ضمن توضیح شجره نامه حضرت باب، در خصوص احمد فرزند آن حضرت (شماره هفت در شجره نامه مذکور) می فرمایند: "**Died at Birth**". از بیان مبارک حضرت ولیّ امرالله دو استنباط توان نمود. نخست آنکه احمد در **جریان تولّد** در گذشته است. دوم آنکه عروج احمد **بلافاصله پس از تولّد و یا اندک زمانی پس از آن** بوده است. با توجه به بیانات حضرت باب در قیوم الاسماء استنباط اخیر به واقعیت نزدیک تر است. مفاد بیان مبارک حضرت باب در این خصوص در آثار جمال ابهی نیز زیارت گردیده است.

حضرت باب در بیان علو مقام تربت احمد در باب نخست از واحد پنجم کتاب بیان فارسی می فرماید: "و هر قدر که توان ارتفاع داد امرالله را، لایق بوده و هست. چنانچه خواهد رسید به یومی که محلّ طین الله احمد، در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محلّ صلوٰه مصلیان گردد، چنانچه الآن در مکه ظاهر است."

۱۹.۴ تصاویر



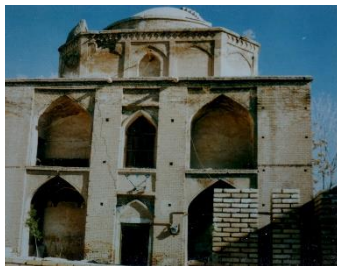
۱۵۴: بی بی دختران (3)



۱۵۳: بی بی دختران (2)



۱۵۲: بی بی دختران (1)



۱۵۷: تصویر بی بی دختران



۱۵۶: بی بی دختران



۱۵۵: بی بی دختران (4)



۱۵۹: درختی که آرامگاه احمد را مشخص می کند (2)



۱۵۸: درختی که آرامگاه احمد را مشخص می کند (1)

۲۰ مسجد ایلخانی

۲۰.۱ نکات مهم

- ✓ این مسجد، محل اقامت و تدریس جناب ملاحسین و همچنین اعتکاف برخی از حروف حی بوده است.
- ✓ حضرت باب نیز چندین بار برای ملاقات ملاحسین به این مسجد تشریف برده اند.

۲۰.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۲۰.۲.۱ تاریخچه مسجد

آن تابلو که روی آن با خط درشت جمله یا ابوالفضل العباس نوشته شده همان مسجد ایلخانی معروف است. این مسجد را جانی خانی، فرزند اسماعیل خان، رئیس ایل قشقایی ساخته است که در سال ۱۲۲۰ الی ۱۲۲۵ در جوار خانه خود واقع در میدان شاه شیراز بنا کرده است. علت اینکه به آن مسجد ایلخانی گویند این است که جانی خانی بعد از پدر به ریاست ایل برگزیده شد و در حقیقت خان ایل شد، لذا مسجد مزبور به به مسجد ایلخانی یعنی مسجد خان ایل نامیده شد.

۲۰.۲.۲ اقامت ملاحسین و حروف حی در مسجد ایلخانی

وقتی ملاحسین بشروئی و همراهان وارد شیراز شدند، او به همراهان خود گفت شما به مسجد ایلخانی بروید، من هم بعداً به شما ملحق خواهم شد. این همان مسجدی است که نه تنها ملاحسین و همراهان، بلکه سایر حروف حی و اصحابی که به شیراز آمدند نیز در همین مسجد اقامت نمودند. مانند این بود که اراده الهی بر این قرار گرفته باشد تا شاگردان سید کاظم رشتی که در جستجوی قائم موعود بودند به نزدیکترین مسجد در جوار محبوب وارد شوند، در حالی که در آن زمان در شیراز بیش از سی چهل مسجد وجود داشت.

این مسجد، محل ورود و اعتکاف اصحاب اولیه و بعضی از حروف حی گردید. ملاحسین بشروئی به دستور حضرت باب به مدت چهل روز تا تکمیل شدن حروف حی در این مسجد موعظه و تدریس می کرد. حضرت اعلی نیز به طور ناشناس گاهی در مجلس درس او حاضر می شدند.

۲۰.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

۲۰.۳.۱ علت عزیمت ملاحسین به شیراز

روایاتی چند در کتب حدیث در باب تولد قائم موعود در فارس ملاحظه می گردد که اشهر آنها روایت "(وقیل) یولد فی الفرس" (یعنی گفته شده که قائم موعود در فارس متولد می شود) است. یقیناً ملاحسین به این روایت و

روایات مشابه توجه داشت و لذا عازم شیراز گشت. پس از ورود به آن شهر، از برادر و خواهر زاده اش جدا شد و به آنان گفت به مسجد ایلخانی بروند و در آنجا منتظر وی باشند، هنگام غروب آفتاب بدانان خواهد پیوست.

۲۰.۳.۲ شرح ایمان بقیه حروف حی

گروهی از شیخیّه که خبر سفر ملاً حسین را به شیراز شنیده بودند، در مسجد ایلخانی اجتماع نموده بودند تا به دیدار وی نائل گردند. هر روز گروهی به دیدار ملاًحسین می شتافتند. ملاًحسین همانطور که حضرت باب امر فرموده بودند، ایام را به دعا و تعلیم نفوس می گذراند. هر روز گروهی بسیار از مردم شیخی و اصولاً شیعی در مدرّس جناب ملاًحسین در مسجد ایلخانی اجتماع می نمودند. برخی از علماء و بزرگان شهر نیز هر روز به ملاقات وی می شتافتند و نحوه تعلیم و محتوای مطالبی که ملاًحسین تدریس می نمود، موجب شگفتی آنان بود و از منبع این دانش عظیم ناآگاه بودند.

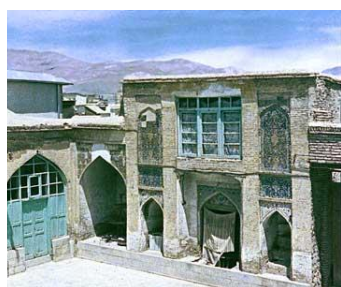
در آن اوقات، ملاًحسین چند بار شب ها به حضور حضرت باب شرفیاب گشت. هر بار، حضرت باب، مبارک غلام حبشی را به مسجد ایلخانی می فرستادند تا به ملاًحسین اطلاع دهد که حضرتشان منتظر وی هستند. هر بار که مشرف می گشت تا صبح بیدار بود و از محضر مبارک استفاضه می نمود. ملاًحسین اجازه نداشت که مشخصات حضرت باب را برای احدی افشاء نماید. به تعلیم آن حضرت، تنها مأمور تدریس بود.

یک شب حضرت باب به وی فرمودند فردا سیزده نفر از شیخیّه و همراهان قبلی شما به شیراز خواهند رسید. در حق آنان دعا نما تا حقیقت را شخصاً بیابند. صبح روز بعد پس از مراجعت از بیت مبارک حضرت باب، ملاً حسین دریافت که ملاً علی بسطامی و دوازده تن همراهان او به مسجد ایلخانی وارد گشته اند. ملاًحسین از آنان پذیرائی نمود. ملاً علی بسطامی از مشاهیر شاگردان جناب سید کاظم رشتی و مردی بسیار دانشمند بود. یک شب نام برده به ملاحسین گفت که من و همراهانم به توصیه شما ترک دیار خود کرده و در پی درک محضر موعود به این شهر آمده ایم. با آنکه شما این آتش جستجو را در وجود ما برافروخته ای، اینک خود به نهایت آرامش به عبادت و تدریس مشغول گشته ای. ملاًحسین وی را اطمینان داد که آتش مجاهدت در طریق حضرت موعود در وجود او بی نهایت شعله ور است و اصلاً به امر آن حضرت در شیراز مانده و به تدریس اشتغال یافته است. جناب بسطامی از سخنان جناب ملاًحسین دریافت که وی به مقصود راه یافته است. از وی خواست که جرعه ای از جام ایمان به وی نیز بنوشاند. ولکن ملاًحسین فرمود شما خود باید دریابید و شخصاً از این جام بیاشامید.

ملاًعلی نزد همراهان خویش بازگشت و ماجرا باز گفت. از آن لحظه به بعد همگی در حجرات خود به راز و نیاز و دعا و نماز پرداختند و چنان غرق عبادت گشتند که گذر زمان برایشان نامحسوس بود. بسطامی در شب سوم اعتکاف، در رؤیا به حضور حضرت باب شرفیاب گشت. صبح روز بعد نزد ملاًحسین رفت و داستان بگفت و هر دو در نهایت خلوص و طهارت قلب به محضر حضرت باب شتافتند؛ ملاً علی به موهبت ایمان فائز گشت. تفاوت نحوه ایمان وی با ایمان ملاًحسین (در شب تاریخی اظهار امر مبارک) این بود که ملاًعلی بی درنگ اظهار ایمان فرمود، ولی

ملّاحسین استدعای برهان و در دل خویش تفسیر سورۀ یوسف قرآن نمود. همراهان جناب بسطامی نیز هریک به طریقی فائز به ایمان گشتند. غالب آنان در عالم خواب و رؤیا و برخی به هنگام عبادت و تنی چند نیز در بیداری و پس از تشرّف به حضور مبارک افتخار ایمان یافتند.

۲۰.۴ تصاویر



۱۶۲: مسجد ایلخانی (1)



۱۶۱: سید کاظم رشتی



۱۶۰: اتاقی که حضرت باب با ملاحسین ملاقات کردند



۱۶۵: مسجد ایلخانی (4)



۱۶۴: مسجد ایلخانی (3)



۱۶۳: مسجد ایلخانی (2)



۱۶۷: مسجد ایلخانی



۱۶۶: مسجد ایلخانی (5)

۲۱ بیت مبارک

۲۱.۱ نکات مهم

- ✓ این بیت مقدس، محل اقامت حضرت باب، قبل از صعود پدر و بعد از مراجعت از بوشهر (کربلا) تا قبل از سفر حج بوده است.
- ✓ بیت مبارک، در کوچه شمشیرگرها، جنب مسجد خضر، واقع در محله بازار مرغ قرار داشته است.
- ✓ ازدواج، تولد حضرت احمد و اظهار امر حضرت باب در این بیت واقع شد. عقد و جشن عروسی حضرت باب به ترتیب در منزل عموی والده و خال اعظم صورت گرفته است.
- ✓ بیت مبارک در سال ۱۲۸۸ و ۱۳۲۱ هجری قمری تعمیر کلی گردیده است. در مرتبه اول، به خواهش حضرت حرم، نقشه اصلی بیت عوض شد و در دفعه دوم، به دستور حضرت عبدالبهاء، بیت کاملاً تخریب و از روی شالوده، مانند هندسه اولیه بنا شد.
- ✓ متولیان بیت بعد از صعود حضرت حرم، به فرمان حضرت بهاءالله، زهرا بیگم (خواهر حرم مبارک) و فرزندان (آقا میرزا آقا نورالدین، حاج میرزا حبیب الله افنان، جناب ابوالقاسم افنان و ننه آقا رضا) بوده اند.
- ✓ این بیت، یکی از دو مکان مشخص شده برای انجام فریضه حج است.
- ✓ این بیت، در اوایل انقلاب اسلامی به کلی تخریب شد.
- ✓ به گفته بسیاری، مکان فعلی بیت که روبروی بیت المهدی بوده، شامل قسمتی از حیات بیت المهدی، پیاده رو، پارکینگ و خیابان می شود.
- ✓ بر سردر و در داخل بیت المهدی، آیاتی منقوش است که حق مطلب را در مورد تقدس امر الهی و تلاش بی ثمر دشمنان ادا می کند. این بیانات به دست خود اعداء نوشته شده است:
 - **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** (یعنی تمایل دارند که نور خداوند را با دهان های خود خاموش کنند، اما خداوند جز این نمی خواهد که نورش را کامل کند، اگر چه کفار از آن کراهت داشته باشند).
 - **فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى** (یعنی کفشهایت بیرون آر، چون در سرزمین مقدس هستی).
- ✓ منزلی در حوالی بیت مبارک به نام خانه فروغ الملک (موزه هنر مشکین فام)، از عصر قاجار باقی مانده که کمی شبیه بیت مبارک است و دیدن آن خالی از لطف نیست.

۲۱.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۲۱.۲.۱ بیت المهدی

زمین خالی جنب بیت المهدی، محل سابق بیت مبارک بوده است. البته مقداری از مساحت اطاق اظهار امر و اطاق نشیمن زیر آن، ضمیمه بیت المهدی شده است. بیت المهدی، منزل مخروبه شخص یهودی بود. وقتی در سال ۱۹۴۸ اسرائیل استقلال یافت و یهودیان از اقصی نقاط عالم به خاک اسرائیل فعلی مهاجرات نمودند، مسلمین نیز این خانه محقر مخروبه را خریده و آن را تبدیل به حسینیه نمودند و سال های متمادی حسینیه کوچکی بود که در جوار درب ورودی بیت مبارک ایجاد شده و اغلب مزاحمت هایی برای زائرین فراهم می آوردند. به همین سبب محفل مقدس روحانی شیراز، عبور و مرور زائرین را از کوچه تلفن خانه و از این درب ممنوع نموده و از درب دیگر که در کوچه شمشیرگرها باز می شد، اجازه رفت و آمد داده می شد.

۲۱.۲.۲ وقایع بیت مبارک

بیت مبارک شیراز که به القاب فخریه مطاف ربانیان، کعبه روحانیان، بیت سلطان وحدانیت، مطاف ملاء اعلی، کعبه مقصود و بیت مکرم معظم ملقب گشته، خانه موروثی و پدری حضرت رب اعلی است که دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ گذشته، اظهار امر مبارک در آن واقع شد و مطاف ملاء اعلی و زیارتگاه کرویبان عالم بالا شد و زیارتگاه اهل بهاء گردید. بیت مبارک که در کوچه شمشیرگرها قرار داشت پس از صعود آقا سید محمد رضا، والد هیکل مبارک متروکه گردید، زیرا هیکل مبارک و والده به بیت خال اعظم نقل مکان فرمودند تا آنکه بعد از مراجعت حضرتش از بوشهر آن را تعمیر و نوسازی نموده و با والد مکرمه در آنجا ساکن شدند. مراسم ازدواج هیکل مبارک در آن انجام شد و احمد، یگانه فرزندشان نیز در همین بیت پا به عرصه وجود گذاشت و در همین خانه روح پاکش به ملکوت اعلی عروج نمود. بعد از عزیمت حضرت رب اعلی در سال ۱۲۶۲ به صوب اصفهان، بیت مبارک، محل سکونت والده مکرمه و حرم مبارک بوده است.

بیت مبارک حضرت رب اعلی تا قبل از غروب روز پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ نه تنها با ساختمان های همجوار فرقی نداشته، بلکه از اغلب آنها محقرتر بود، ولی دو ساعت و ۱۱ دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی گذشته بود که همین ساختمان محقر خشت و گلی، مطاف کرویبان عالم بالا گردید و طور سینا و بریه القدس و فاران روح طائف حول آن شدند، زمین و هوا و اشجار و دیوارهایش مورد عنایت حق و خطاب الهی قرار گرفتند و از بین تمام شهرهای دنیا، خداوند فقط این شهر را به خود نسبت داده و به آن لقب مدینه الله داده و آن مقام را به کلام قرت اعین المشتاقین و استجذبت افئده العاشقین و منتهی مقصد القاصدین ستود.

۲۱.۲.۳ بیاناتی در مورد مقام بیت مبارک

این خانه در آثار مبارکه بسیار مورد عنایت بوده و حضرت بهاءالله در سوره مبارکه حج، ذره ای از خاک آن را ارزشمندتر از آنچه خلق شده شمرده (لذرة من ترابها لا عز عند الله عما خلق في ميادين البقاء) و می فرماید حضرت آدم ابوالبشر از خاک آن به وجود آمد (اشهد ان بقبضة من هذا التراب خلق آدم الاولى و لذا سمى ابوالبشر في ملكوت الاسماء). سپس زائر بیت مبارک را که به چنین افتخاری نائل گشته می ستایند و می فرمایند خوشا به حال تو که به بریه القدس و فاران روح و سینای امر وارد شدی.

حضرت عبدالبهاء نیز در الواح متعدد، اهمیت این مکان مقدس را یادآوری می فرماید: باید احبائی که در شیراز هستند، در ماهی اقلای یک دفعه، زیارت بیت را فرض قاطع دانند و واجب شمرند، چنانچه اگر این عبد در فارس بود، هفته ای یک مرتبه البته طواف می کرد، ولو آنکه مخالفان سنگسار نمایند.

و نیز در لوحی دیگر می فرماید: مقصود این است که این آستان اهمیتش از روح عبدالبهاء بیشتر؛ دیگر ملاحظه فرمایند که چطور معزز و مکرم است. لهذا آن جناب باید این امر را چنان مجری فرمایند که روح عبدالبهاء مهتز و مسرور گردد. قسم به روح مبارک حضرت مقدس منزّه، آن شمس حقیقت، رب البیت، روحی و ذاتی و کینونتی لتربته الفدا، که منتهای آمال دل و جان آنست که به آن خاک پاک مشرف گشته، به مژگان آن آستان را جاروب کنم.

و در جایی دیگر می فرماید: مطاف ربانیان و کعبه روحانیان، یعنی بیت مقدس را از هر جهت محافظه و صیانت لازم و واجب و خدمتی الیوم اعظم از این، در آستان مقدس نه؛ کل باید به آن قیام نمایم.

و نیز می فرماید: الحمدالله بیت مکرم بر اساس اصلی و ترتیب قدیم بناء انشا شد و به قدر امکان تصرفات تزئید یافت و به تأییدات اسم اعظم کم کم توابع آن بیت معظم، مانند شفاخانه و مدارس ایتمام و بیت عجزه، کل نیز اتمام و تکمیل شود. آن حرم مبارک در نهایت عظمت در مستقبل جلوه نماید و به رداء عزت ابدی مخلع گردد.

همچنین می فرماید: ای افنان سدره منتهی و ای احبای جمال ابهی، بیت مقدس و مطاف ملاء اعلی را باید از هر جهت در کمال حمکت حفظ و صیانت نمود و به حرمت و خدمت کوشید. این عبد از خدام آن آستان است؛ ملاحظه نمائید در ملکوت الهی، آن مطاف روحانیان چقدر اهمیت دارد. باری اهل فارس، کل در ظل آن مقام مقدسند. آن مقام، مطاف ارواح قدسیان، را باید افنان سدره مبارکه از قبل این عبد طواف نمایند.

۲۱.۲.۴ تولیت و تعمیر بیت

بعد از اینکه خبر شهادت حضرت رب اعلیٰ به شیراز رسید، به سبب تألمات روحی، اقامت والده و حرم مبارک در آن بیت مشکل بود. قریب یک ربع قرن، بیت مبارک، متروکه و در اجاره یا تملک اشخاص متفرقه بوده تا اینکه حضرت حرم تصمیم گرفتند خود در آنجا ساکن شوند. ایشان توسط منیره خانم حرم محترم حضرت عبدالبهاء که از طریق شیراز برای ازدواج با حضرت عبدالبهاء عازم کوی جانان بودند، از محضر مبارک حضرت بهاءالله استدعا نمودند که تغییراتی در بیت مبارک بدهند و در آنجا ساکن شوند، زیرا آن بنا با همان اسلوب اولیّه، خاطرات ایام شیرین مصاحبت با حضرت اعلیٰ را تداعی می کرد. حضرت بهاءالله نه تنها اجازه فرمودند، بلکه او و همشیره و ذریه اش را متولی بیت قرار دادند. حضرت حرم و همشیره و همشیره زاده شان میرزا آقا افنان در آنجا ساکن شدند.

در سنه ۱۳۲۱ هجری قمری، حضرت عبدالبهاء به جناب آقا میرزا افنان دستور فرمودند بیت مبارک را به همان سبک و اسلوب اولیه بنا نمایند و با وجودی که آن زمان مصادف با ضوضای یزد و نیریز بود، حضرت عبدالبهاء بر این نکته تأکید اکید داشتند و طی الواح متعدد دستورات صریحه صادر فرمودند. آقا میرزا افنان هم حسب الامر مبارک، ساختمان را کلاً تخریب و از روی شالوده و پی اصلی، مجدداً آن را به همان هندسه و شکل سابق بنا نمود و تقریباً ساختمان به اتمام رسید که جناب افنان به ملکوت ابهی صعود نمود و علت تعجیل حضرت عبدالبهاء و حکمت بالغه در تسریع ساختمان آشکار شد.

۲۱.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

علاوه بر حجره تجارتی در سرای روغنی، خانه موروثی کوچکی نیز در کوی شمشیرگرها، جنب مسجد خضر، واقع در محله بازار مرغ به سید محمد رضا والد حضرت باب رسیده بود. این خانه تا صعود جناب سید محمد رضا محل سکونت حضرت باب بود و پس از آن همراه والده محترمه به بیت جناب حاج سید علی خال اعظم انتقال یافتند و قریب دوازده سال در آن بیت سکونت داشتند، اما پس از مراجعت از سفر کربلا، مجدداً در بیت موروثی مبارک اقامت نمودند و اقتران آن حضرت با خدیجه خانم و اظهار امر مبارک به جناب باب الباب، در همین بین موروثی واقع گشت.

۲۱.۳.۱ ازدواج حضرت باب و شرح حال حضرت حرم

اقتران مبارک حضرت باب با سرکار خدیجه سلطان بیگم (خدیجه خانم) در روز هجدهم رجب سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) در شیراز و در بیت موروثی از والد حضرتشان (در کوی شمشیرگرها) واقع گشت. نام والد خدیجه خانم حاج میرزا سید علی بن میرزا عابد و ایشان عموی والده حضرت باب بوده است.

حضرت خدیجه خانم خاطرات خود را در خصوص اسباب و ایام مواصلت با حضرت باب برای حضرت منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء چنین نقل فرموده اند: "والد حضرت نقطه اولی، آقا سید محمد رضا پسر عموی ما بودند و

مشغول به تجارت جزئی. ما سه همشیره بودیم. شبی در عالم رؤیا دیدم **حضرت فاطمه** زهرا به خواستگاری به خانه ما تشریف آوردند و من و همشیره ها به کمال شمع و شوق حضورشان. ایشان از جای برخاستند و پیشانی مرا بوسیدند. در عالم رؤیا چنین مفهوم شد که مرا پسند فرمودند. صبح از خواب برخاسته، بسیار مسرور و مشعوف. لیکن حیا مانع بود که خواب خود را به کسی اظهار نمایم. بعد از ظهر همان روز، **والده حضرت** به خانه ما تشریف آوردند. من و همشیره رفتیم خدمتشان، به همان نحو که در خواب دیده بودم، ایشان برخاسته پیشانی مرا بوسیدند و مرا بغل گرفته و بعد تشریف بردند. همشیره بزرگ به من ذکر کردند که ایشان به خواستگاری شما آمده بودند. من در جواب گفتم زهی سعادت. پس خوابی را که شب گذشته دیده بودم ذکر نمودم و گفتم این خوابی است که قلب من به آن مسرور است. بعد از چند یوم، ذکر وصلت به میان آمد و بعضی اشیاء به عنوان نامزد فرستادند و حضرت به اتفاق خال عازم بوشهر شدند به رسم تجارت. بعد از خواب، هر وقت خدمت **والده حضرت مشرف** می شدم، اگر چه عمو قزی فانیه بودند، لکن کمال ادب و احترام به جای می آوردم. دیگر سفر حضرت چقدر طول کشید در نظر نیست و آیامی که در بوشهر تشریف داشتند، شبی در عالم رؤیا دیدم گویا شب زفاف است و من در خدمت حضرت نشسته ام و ایشان ردای سبز پوشیده که اطراف آن **کتیبه ها** و در آن کتیبه ها **آیات قرآن** نوشته شده، از آن جمله آیه نور و از **هیکل مبارک نور ساطع** بود و از شدت فرح و سرور که حضرت را به آن نحو مشاهده نمودم از خواب بیدار شدم. بعد از خواب در قلبم اطمینانی پدید گشت و یقین دانستم که ایشان شخص بزرگواری هستند و محبت ایشان در قلبم جای گرفت. لکن نزد کسی اظهار نمی داشتم تا آنکه از بوشهر تشریف آوردند و جناب خال عروسی فراهم آوردند؛ زفاف وقوع یافت."

حضرت باب از جمله در **سوره القراة** (سوره بیست و هشتم) از کتاب قیوم الاسماء به ازدواج مبارک اشاره و خطاباتى به خدیجه خانم فرموده اند. خدیجه خانم **در همان آغاز ظهور حضرت باب** بدان حضرت ایمان یافتند.

باری حضرت باب پس از ازدواج با خدیجه خانم، همچنان در شیراز به کسب **بزازى** اشتغال داشتند و اوقات فراغت خویش را صرف عبادت و نزول ادعیه و تفاسیر آیات و سور قرآنی می فرمودند. حرم مبارک برای منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء چنین تعریف فرموده اند که: "قلبم به تمامه منجذب به آن حضرت بود که ایشان شخص بزرگواری هستند، لیکن تصور نمی نمودم که ایشان **مهدی موعود و قائم آل محمد** بودند. اغلب اوقات به مناجات و نماز و زیارت مشغول بودند. شب ها به قاعده تجار، دستمال نوشتجات و دستک محاسبات می طلبیدند. لکن من ملاحظه می نمودم که اینها **دفتر تجارتي** نیست. گاهی سؤال می کردم این اوراق چیست؟ متبسمانه می فرمودند این **دفتر حساب خلائی** است و اگر شخص خارجی بغتة وارد می گشت، دستمال را روی اوراق می کشیدند. مختصر اقرباء و منسوبان نزدیک مانند خالوها و عمه ها اینقدر مسلم داشتند که حضرت شخص بزرگواری هستند، منتهای احترام را نگاه می داشتند تا شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ رسید و آن شب، شبی بود که جناب باب الباب مشرف شدند و تصدیق نمودند."

۲۱.۳.۲ تولیت بیت

حضرت حرم پس از عزیمت حضرت باب از شیراز تا هنگام شهادت مبارک، در بیت شیراز و سپس غالباً در خانه جناب خال اعظم و گاه در خانه پدری خود زیست می نمودند. پس از استماع نداء امر جمال ابهی، به آن حضرت نیز مؤمن شدند. به تدریج منسوبان مبارک فائز به ایمان گشتند و غم تنهائی حرم کاهش یافت.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۱ میلادی) منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء به اتفاق والده خودشان و جناب شیخ سلمان هندیجانی به شیراز تشریف بردند و مدت پانزده روز مهمان حرم حضرت باب بودند. هنگام عزیمت منیره خانم از شیراز به قصد سجن عکا، حرم مبارک به وسیله ایشان سه استدعا از حضور جمال ابهی نمودند. از جمله تقاضا کردند که اذن فرمایند بیت مبارک حضرت باب تعمیر شود و آن جناب در آن بیت اقامت نمایند. پس از وصول اذن مبارک، تعمیرات بیت آغاز گشت. حرم مبارک از صبیئه جناب حجت زنجانی و شوهر او حاج عبدالحمید خواستند تا پایان تعمیرات در بیت مبارک سکونت نمایند. تعمیرات بیت و نیز خرید خانه ای در جوار آن در سال ۱۲۹۲ هجری قمری (۱۸۷۵ میلادی) پایان یافت و حرم مبارک در آن بیت اقامت فرمودند. بر اثر رفت و آمد نسوان بهائی و گاه اعضاء خاندان افنان به بیت مبارک، مردم کوچه شمشیرگرها به فرهاد میرزا معتمدالدوله شکایت بردند. این بود که حرم مبارک مدت شش ماه در خانه جناب میرزا آقا افنان سکونت نمودند و چون غائله خوابید به بیت مبارک مراجعت فرمودند. از آن پس، رفت و آمد با کمال احتیاط انجام یافت و بدون اذن حرم، زیارت بیت برای احدی میسر نبود. مقام تولیت بیت مبارک اختصاص به حضرت حرم داشت و آن جناب در روز دوشنبه دوم ذوالقعدة ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) در همان بیت صعود فرمودند. جناب محمد علی فیضی نوشته است، حرم مبارک پس از پنج ماه و نیم بیماری به ملکوت ابهی صعود فرموده اند.

پس از صعود حرم مبارک، به امر جمال ابهی، تولیت بیت مبارک به اخت حرم جناب زهرا بیگم تفویض گردید. حرم مبارک، جناب میرزا آقا افنان، فرزند زهرا بیگم را در سیزده سالگی به امر جدید مؤمن فرموده بودند. میرزا آقا نیز در همان آغاز نوجوانی سبب هدایت مادر خویش گشته بود. زهرا بیگم پس از صدور امر جمال ابهی، خانه خویش را که در جوار مسجد جامع شیراز بود رها کرد و در بیت مبارک ساکن شد. زهرا بیگم در سال ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) در همان بیت به ملکوت ابهی صعود فرمود و در شاه چراغ شیراز جنب مرقد حضرت حرم مدفون گردید. الواح متعدده از قلم ابهی به اعزاز زهرا بیگم نازل گردیده و آن جناب در آن الواح مقدسه به بیان مبارک "اخت حرم" مخاطب گشته است.

به استناد بیان مبارک جمال ابهی، تولیت بیت شیراز به حرم مبارک و اخت حرم و فرزندان اخت تفویض گردیده است. لذا پس از صعود زهرا بیگم، تولیت بیت به میرزا آقا و مدتی به فرزندش میرزا جلال محول گشت. سپس تولیت بیت سال ها با جناب حاج میرزا حبیب الله افنان فرزند دیگر جناب میرزا آقا بود. پس از صعود جناب حاج میرزا حبیب الله، فرزند برومندش جناب ابوالقاسم افنان افتخار تولیت بیت شیراز یافت و سال ها در این خدمت قائم بود.

۲۱.۴ مطالبی از کتاب تاریخ امری شیراز، نوشته حبیب الله افنان

از اول ماه ربیع الثانی سال ۱۳۲۱، هر پست یک لوح مبارک به افتخار حضرت افنان نازل، در اول خطاب می فرمایند که کشفیه بنائی بیت مبارک نوشته ارسال گردد. حضرت افنان به توسط جناب معمار باشی صورت مخارج و بنائی و کشفیه بیت مقدّس را نوشته، ارسال حضور مبارک داشتند. پس از وصول به حضور مبارک، الواح مقدسه نازل، تأکید در بنائی بیت (برای بار دوم) می فرمایند و حضرت افنان در صدد و تدارک بنائی بوده که ابتداء جمادی الاول، پست ساحت اقدس وارد. مجدداً یک لوح امنع اعلی به افتخار حضرت افنان، خادم بیت الله، جناب آقا میرزا نورالدین نازل، در آن توقیع منیع تأکید اکید می فرمایند بنائی بیت مبارک به اساس اصلیه، عین و مساحت و اندازه اصلی، تجاوز ننماید و در نهایت ظرافت و لطافت و اتقان ساخته شود و انشاءالله متدرجاً مبلغ ارسال می گردد. حال شما در تهیّه و تدارک باشید تا یک ماه مبلغی ارسال می شود و زود زود اخبار دهید که چه کردید، زیرا این عبد جمیع امور را در وقت مرهون به نهایت اتقان متوکلاً علی الله تمشیت می دهد، دقیقه واحده تأخیر جایز نداند، مطمئن باشد. از حق می طلبم که موفق گردم و تهاون ننمایم و علیک التّحیّه و الثّناء.

باری نظر به تأکید مبالغه در آن توقیع منیع، می فرمایند به واسطه معمار باشی در فکر کار باشید، البتّه صد البتّه دقت کلی نمائید، دقیقه ئی تأخیرش جایز نه و البتّه صد البتّه دقت کلی نمائید که مقدار راس شعری از اساس و ترتیب و وضع و هندسه تجاوز نکند.

موقرالدوله اظهار داشتند که حال موقع ندارد، زیرا واقعه اصفهان و یزد هنوز خاتمه پیدا نکرده، آثار خون شهدا در اراضی یزد پدیدار است. آقای **جعفر قلی خان** فرمودند واقعه اصفهان و قونسول خانه گفتگوش هنوز بین مردم منتشر است. بسا می شود که بنائی بیت مبارک باز در شیراز تولید زحمت نماید. سایرین نیز به همین مقوله بیانات تأسی و همراهی کردند. مرحوم **شاهزاده مؤیدالسلطنه** فرمودند باید ابتدا بدانیم که رأی جناب افنان در این باب چیست. متفقاً از حضرت افنان سؤال کردند که خود شما چه رأی دارید؟ جناب افنان فرمودند من عرض می کنم **اجتهاد مقابل نص، غلط** است، زیرا می فرمایند دقیقه ئی تأخیرش جایز نه. در این صورت صاحب امر و دائر مدار کل اوست، خود داند؛ می خواهد آباد کند، می خواهد خراب نماید. ما را نمی رسد که مقابل امر او از خود اظهار عقیده نموده، رأی دهیم، زیرا می فرماید البتّه صد البتّه به زودی مشغول کار گردید، منتظر وجه نباشید، وجه می رسد. در این صورت، رأی من این است که باید به موجب امر مبارک رفتار کرد، زیرا ما خادمیم و آن مخدوم. خادم باید در ظلّ اوامر مخدوم، معدوم. باید امر مبارک مجری گردد. لذا قرار شد که جناب معمار باشی روز چهاردهم ماه جمادی الاول که نه روز بعد از عید بعثت باشد بنا و عمله آورده، هر قسم که جناب افنان دستور فرمودند او رفتار نمایند، زیرا فرموده بودند به اساس اصلیه، بدون کم و زیاد، در کمال ظرافت و متانت و پاکیزگی و اتقان ساخته شود. احدی غیر از حضرت افنان، اساس اصلیه به موجب وضع و هندسه و مساحت و اندازه که در زمان حضرت اعلی روح ماسواه فداه بوده خاطر نداشته. لذا جناب معمار باشی در روز معین بنا و عمله آورده به موجب دستور العمل رفتار می کردند و در نهایت عجله و سرعت مشغول بودند. تقریباً هر روزه پنجاه شصت نفر بنا و عمله و نجار در بیت مبارک مشغول کار

بودند. در ظرف دو ماه بازسازی بیت به اساس اصلیه، همان قسم که فرموده بودند به اتمام رسید. جزئیات و کلیات به وضع و هندسه اصلیه بنا شد. تفصیل بنائی که به موجب دستورالعمل که فرموده بودند که باید به اساس اصلیه بنا شود، مفصلاً حضور مبارک عرض. پس از وصول عریضه، یک لوح امنع اعلی مینا به اظهار عنایت لاتحصی به افتخار جناب افنان نازل گردید.

۲۱.۵ مطالبی از کتاب خاطرات میرزا حبیب الله افنان، نوشته مریم افنان

۲۱.۵.۱ تاریخچه بیت مبارک^۱

این خانه، بیت مبارک میراثی جناب آقا میرزا محمد رضا، والد حضرت اعلی روح ماسوا فدا، می باشد که قباله خرید آن در منزل مرحوم آقا میرزا زین العابدین، با جناب حضرت اعلی و جدّ ابی بنده فانی (میرزا حبیب الله) جزء سایر اثاثیه منزل به سرقت رفته است.

حضرت اعلی تا فوت والد ماجدشان در بیت مبارک نشو و نما فرمودند و پس از صعود والدشان به منزل خال شهید منتقل شدند. پس از سفر بوشهر و زیارت عتبات، هیکل مبارک به شیراز معاودت و در بیت مبارک ساکن و در همین مکان مقدس تاهل اختیار فرموده، با دختر عمومی والده شان خدیجه بیگم ازدواج و از ایشان طفلی به اسم احمد به وجود آمد که در کودکی صعود نمود. حضرت حرم نقل فرموده اند: "بعد از ازدواج یک شب خواب دیدم شیر نر مهبیبی در فضای بیت است و دست من در آغوش اوست. دو دور و نصف دور اطراف بیت را طواف نمود. از شدت وحشت و اضطراب بیدار شدم و به خود می لرزیدم. هیکل مبارک سوال از وحشت خاطر فرمودند. خوابی را که دیده بودم عرض کردم. فرمودند: زود بیدار شدی، دو سال و نیم بیشتر با من نخواهی بود." عیناً ازدواج مبارک تا بعثت آن حضرت، دو سال و نیم طول کشید.

در پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ هجری قمری در بالاخانه بیت مبارک، بعثت واقع گردید و حضرت باب برای اولین مرتبه، دعوت خود را به جناب ملا حسین بشرویه ای ابلاغ فرمودند. بالاخره حضرت اعلی پس از بعثت، رهسپار مکه شدند و پس از اجرای مراسم حج و ابلاغ امر الهی به عموم مسلمین عالم و شریف مکه و سایرین، به شیراز مراجعت فرمودند. پس از ورود به شیراز، ابتدا در بیت حضرت خال (محل تشکیل حروف حی) و بعداً در بیت مبارک تا زمان مسافرت به اصفهان ساکن بودند.

در یکی از شب ها، به حاکم شیراز اطلاع داده بودند که عده ای از مومنین در منزل حضرت باب هستند. عبدالحمید خان داروغه و میر مومن ایزدخواستی که در کار حکومت متنفّذ و بسیار مبغض و عنود بود با چند نفر شبگرد، بی خبر از پشت بام منزل همسایه به بیت مبارک وارد شدند. حضرت باب و حضرت حرم استراحت فرموده بودند و والده مبارک در حیاط بیت. حضرت باب حرم را به اتاق مجاور که محل بعثت است می فرستند و از عبدالحمید

^۱ صحت برخی از جزئیات این روایت مورد تردید است.

خان جويا می شوند که به چه مناسبت بدون خبر به خانه من آمدی؟ مشارالیه عرض می کند: به حاکم راپورت داده بودند که عده ای در منزل شما مجتمع اند و جهت تحقیق آمده ام. حضرت می فرمایند: "اکنون که مطمئن شدید کسی نیست بروید و به حاکم بگویید." داروغه تمنای **انعام** می کند و چون چیزی عنایت نمی فرمایند، داروغه **شال ترمه** هیکل مبارک را نصف کرده، نصف آن را عنفاً می برد و حتی فرصت پوشیدن لباس به هیکل مبارک نمی دهد و ایشان را به خانه حکومت **جلب** می نماید، سحر هنگام مراجعت می دهند. هیکل مبارک در آن شب نسبت به حکومت و داروغه و علما بسیار بسیار **تغییر** فرمودند و با کمال قدرت به حاکم و اتباع او نسبت ضلالت و ارتداد دادند. مختصری از نامه **حاج میرزا ابوالقاسم افغان** برادر حضرت حرم خطاب به حضرت خال اکبر که اشاره به واقعه مزبور گردیده، ذیلاً ذکر می شود: "شب بیست رمضان بود، آقا میر نزد صاحب اختیار می رود... رضا جویی آقای خود و آقا میر شش ساعت از شب گذشته به خانه بندگان خدا (حضرت باب و خانواده مبارک) می رود. خوابیده بودند، بیدار می شوند، می بینند از بام خانه و دیده اید که بام و پشت بام فاصله ای ندارد. اگر بخواهم حالت بندگان خدا، به خصوص حضرات زن ها عرض کنم که نمی توانم. هر کس دید، شمه ای مقدمه کربلا را و چنانچه عبدالحمیدخان خودش اعتراف کرد که فرق میان من و شمر چه شد، من که محکوم بودم. البته آن هم چنین بوده که کافر اگر می دید دلش را به حال آنها می سوخت. اهل کوچه همه برخاستند، هنگامه و غریوی در شهر از آه و ناله بر پا شد. خلاصه و این حالت همین قدر فرصت دادند که حاجی (حضرت باب) رخت پوشید و آن را بردند. از اول که بد سلوک کرده بود، حاجی هم از خود دست کشیده آنچه خواسته بود، گفته بود. نوشته جات چند هم از حاجی از خانه ایشان بردند. بالاخره دو ساعت به صبح مانده باز عبدالحمیدخان ایشان را آورد و از حقیر قبض ضمانت نامه گرفت که حکم شده است اجلاس نکنند و جماعت مآها که همه معاندین هستند حاضر شوند و گفتگو نمایند. دیگر چه بگذرد خدا عالم است."

حضرت باب، عبدالحمید خان را به واسطه اعمال جابرانه ای که از او ناشی شده بود **نفرین** فرمودند. عاقبت الامر **شکمش دریده** شد. همین عبدالحمیدخان بود که حضرت باب را در منزل خود حسب الامر حکومت (حسین خان آجودان باشی) توقیف کرد و چون به واسطه **شیوع وبا**، دو پسرش مشرف به موت بودند، زوجه او تصور نمود که کسالت اطفالش به واسطه تعدی و ظلم شوهرش نسبت به حضرت اعلی بوده، لذا شوهرش را مجبور نمود که حضرت را آزاد بگذارد و مرخص کند. خلاصه از حضرت **استدعای شفای اولادش** را نمود و ایشان را مرخص کرد. حضرت اعلی برای بهبود اطفالش **دعا** فرمودند و **انار شیرینی** که در حضور مبارک بود عنایت فرمودند، می فرمایند به آنها بدهید بخورند، دعا می کنم رفع کسالتشان بشود. بالاخره هیکل مبارک از خانه عبدالحمید به بیت آمده و به اصفهان عزیمت فرمودند.

پس از عزیمت هیکل مبارک از شیراز، حضرت حرم و والده و جدّه و یک نفر غلام سیاه به نام **مبارک** و کنیز سیاه مرسوم به **فضّه** در بیت مبارک ساکن بودند. اخبار شهادت کبری که به شیراز می رسد، والده و جدّه هیکل مبارک به اتفاق حاجی مبارک، همان غلام سیاهی که در شیراز ابتیاع فرموده و افتخار ملازمت هیکل مبارک را در سفر مکه داشت به عتبات عزیمت نموده، مجاور شدند و حضرت حرم به واسطه تنهایی به **منزل خال اعظم** تشریف بردند و در نتیجه بیت مبارک **بدون سرپرست** باقی بود. بعداً بیت مبارک را به **میرزا حسین پسر میرزا اسدالله** که از اهالی

شیراز و سابقه آشنایی داشت ولی مومن نبود سپردند. بدین ترتیب بیت مبارک به دست **اغیار** افتاد و آن را تصرف کردند. **شخصی خباز** (خمیرگیر) مدتی در بیت مبارک ساکن شد. **مرحوم والد (نورالدین)** که به سن رشد رسیدند از این فقره بسیار ملول و دلتنگ و ناراحت بودند، خدمت حضرت **خال اکبر** عرض می نمایند که شما اقرب نسبی به حضرت اعلی هستید و در حقیقت، خانه شما را **اغیار** تصرف نموده اند، اقدامی بفرمایید تا بیت مبارک را از تصرف اغیار خارج نماییم. حضرت خال می فرمایند، من نمی توانم ولی به شما اجازه می دهم که هر کاری بخواهی انجام دهی. **مرحوم والد** آن شخص را ملاقات و اظهار می دارند: شما می دانید این خانه مال غیر و غصب است و عبادت شما در خانه غصبی صحیح نیست، اگر موافقت کنید خانه ای به نام شما خریداری یا رهن می نمایم، شما به آنجا بروید و چون این خانه در اثر زلزله خراب شده و برای سکونت مناسب نیست و ممکن است خطرات جانی داشته باشد. پس از تعمیر، اگر خانه ای که برای شما خریداری یا رهن شده مطابق میل و پسند شما نبود، مجدداً به همین جا نقل مکان کنید. آن شخص چون خانه ای به نام خودش خریداری می شده و حقاً مالک می گردیده، موافقت می کند. لذا فوراً خانه ای به مبلغ **یکصد تومان** برایش رهن کرده و بیت مبارک را تخلیه می نماید. بدین ترتیب بیت مبارک از ید اغیار خارج شده، پس از تعمیر مختصری، یکی از احباب به نام **عبدالرزاق** برای مدت **سه سال** در بیت مبارک ساکن گردیده و بعداً **مرحوم حاج ابوالحسن** که همسفر حضرت اعلی در سفر مکه و از مومنین اولیه به شمار می رفت در بیت ساکن و پس از چند سال، یک نفر دیگر به نام **ملا آقا بزرگ زرقانی** که او نیز از احباب بود در بیت ساکن شد.

۲۱.۵.۲ بنا و تعمیر بیت مبارک، دفعه اول در سال ۱۲۸۸ هـ.ق.

در خلال این احوال، **زلزله** ای شدید در شیراز حادث گردید که اغلب منازل و اماکن خراب و مردم عموماً در صحرا و مساجد زیر خیمه و چادر زندگی می کردند و بیت مبارک نیز تا حدودی **مخروبه و منهدم** شده بود. در سنه ۱۲۸۸ هجری قمری، **منیره خانم** به عزم تشرّف به ساحت اقدس و ازدواج با حضرت عبدالبهاء از اصفهان به شیراز وارد شدند. محل اقامت ایشان منزل **حضرت خال شهید** که حرم حضرت اعلی نیز در آن محل تشریف داشتند، تعیین و ایشان مدت **پانزده روز** در شیراز تشریف داشتند و با **حرم حضرت اعلی** انیس و جلیس بودند. یک روز در ضمن صحبت، حرم حضرت اعلی استدعا کردند که از حضور مبارک در زمان تشرّف به ساحت اقدس رجا نمایند که بیت مبارک **تعمیر** و حضرت حرم در آنجا ساکن شوند. استدعای حرم در محضر اقدس به درجه اجابت فائز و امر مبارک اجرا گردید که به هر نحوی که میل ورقه علیا حرم حضرت اعلی است بیت مبارک تعمیر گردد.

بنای بیت مبارک، دفعه اول در سال ۱۲۸۹ هجری قمری، پس از اینکه ارائه مطلقه جمال اقدس ابهی بر حسب استدعای حضرت حرم به تعمیر بیت مبارک ابلاغ گردید، انجام شد. حرم مبارک به تصدی ساختمان که آقا میرزا همشیره زاده ایشان و والد فانی بود فرمودند: "اگر بیت مبارک به اساس اصلیه بنا شود، از شدت آلام و خاطراتی که از ایام مبارک دارم نمی توانم در آنجا ساکن شوم، بایستی **تغییراتی** داده شود". **لذا نقشه ساختمان بیت مبارک** **تغییراتی پیدا کرد. دو باب از اتاق ها را جزء حیاط** کردند و **حوض** را از محل خود تغییر دادند. پس از تعمیر، حضرت حرم در آن ساکن شدند. مدت **۹ سال** در بیت مبارک ساکن بودند و در ماه ذیحجه ۱۲۹۹ هجری قمری به

ملکوت ابھی صعود فرمودند. پس از صعود ایشان، حسب الامر جمال قدم جلت قدرته، اخت حرم (زهرا بیگم) در بیت مبارک سکنی گزیدند. ایشان نیز تا حین الفوت، سنه ۱۳۰۸ هجری قمری در بیت مبارک ساکن بودند.

۲۱.۵.۳ تولیت بیت مبارک

در سنه ۱۳۰۲ هجری قمری فرمان تولیت بیت مبارک به افتخار اخت حرم و ذریه او از سماء مشیت مالک امم نازل و این تاج افتخار به صرف جود و فضل به ذریه اخت حرم عنایت گردید. قوله جلّ جلاله: "این شرف و فضل مخصوص شد به اخت و ذریه او من لدی الله المعطى الفضال الفیاض الغفور الکریم." سال ها گذشت و بیت مبارک به شرحی که در بالا عرض شد باقی بود. پس از صعود اخت حرم، این بنده به اتفاق دو نفر برادر و خواهر و مادرم به عزم تشرّف به ساحت اقدس ابھی و ملاقات پدرم که از سنه ۱۲۹۶ هجری قمری تا سال ۱۳۰۸ او را ندیده بودیم به پورت سعید عزیمت نمودیم.

بالاخره در سال ۱۳۱۹ هجری قمری، حسب الامر حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعنایه الفداه، مرحوم پدرم به اتفاق مرحوم والده و اخوان و همشیره به شیراز عزیمت و در حین مرخصی از محضر مبارک، هیکل مبارک فرمودند: "شما را برای انجام امر مهمی به شیراز می فرستیم. امیدوارم که از عهده اجرا و انجام این خدمت برآیید." لکن نفرمودند منظور هیکل اطهر چیست. به امید اینکه شاید موفق به اجرای امر مبارک و تحقق به رضای خاطر او شویم، دلخوش بودیم تا سنه ۱۳۲۱ هجری قمری.

۲۱.۵.۴ بنا و تعمیر بیت مبارک، دفعه دوم در سال ۱۳۲۱ هـ.ق.

ایران، ویران و ایام، فوق العاده منقلب بود. احبای اصفهان از شدت ایذاء و آزاد معاندین به قونسول خانه روس پناهنده شده بودند. در یزد احبّاً را شهید و متواری نموده بودند. شیراز منقلب و احباب عموماً از اخبار مدهشی که از اطراف می رسید متأثر و محزون بودند. در این هنگام لوحی از یراعه مقدسه حضرت عبدالبهاء به افتخار مرحوم افنان (پدرم) که از قلم مبارک حضرت بهاءالله جل جلاله به لقب نورالدین مفتخر و مباهی گردید، نازل و امر به بنای بیت مبارک به اساس اصلیّه و نقشه و هندسه اولیه، بدون آنی تاخیر می فرمایند: "بیت مبارک حضرت اعلی باید بدون راس شعری تعمیر، به اساس اصلی، در کمال نظافت و ظرافت و پاکیزگی و اتقان بنا شود."

هفته بعد مجدداً لوحی به افتخار ایشان در این خصوص نازل و در هفته ثانی لوحی تازه رسید که در آن قلم میثاق به این بیان ناطق: "آنی فتور جایز نیست. تاخیر باعث آفات کلیّه است." در یکی از آن الواح تاکید اکید در تسریع بنای بیت مبارک فرموده، می فرمایند: "هر چند در این ایام ولوله در آفاق افتاده و زلزله در ارکان عالم انداخته، ابواب بلایا و مصائب مفتوح و طوفان امتحان و افتتان موجود، در چنین قیامتی بنای بیت محترم عظیم است."

پس از وصول الواح مبارک، از طرف پدرم مامور به جمع آوری احبا شدم. جمعی از وجود احباب را دعوت کردم و به بیت مبارک مشرف شده (از جمله شاهزاده مؤیدالسلطنه، مرحوم موقر الدوله، میرزا محمدباقر خان دهقان، بشیرالسلطان، آقا سید حسین افنان، عندلیب و میرزا آقای معمارباشی). پس از استماع الواح مبارک، هر یک از احبا به زعم خود اظهار نظری نمودند و موقع را برای این اقدام فوق العاده خطیر و باریک دیدند. بالاخره پس از استماع اظهار نظرها، پدرم فرمود: "**صاحب امر**، امر به بنای بیت مبارک بدون دقیقه ای تاخیر می فرماید، قطعاً حکمتی در آن است که حال بر ما پوشیده و پنهان است و من شما را دعوت برای شور در این موضوع نکرده ام، زیرا صاحب امر دستور می فرمایند، در برابر اراده او حق ابداً رای و مشورت نداریم، ما بنده ایم و او مولاً. من شما را برای زیارت الواح مقدسه که اخیراً نازل و شرف صدور یافته دعوت کرده ام که اطلاع دهم که می خواهم مشغول بنایی بشوم. شما مطلع باشید."

همگی رای و نظریه مرحوم والد را تصویب کردند و مرحوم معمار باشی که از احبای خدوم و از مومنین موفق و مشتعل بود، به اراده حضرت مولی الواری و سرپرستی مرحوم افنان و همت احبا، روز شنبه چهاردهم جمادی الاول سنه ۱۳۲۱ هجری قمری بنایی بیت مبارک را شروع نمود. تمام آن بنا خراب و چون در مرتبه اول، مرحوم والد شخصاً متصدی بنایی و تغییرات بود و کاملاً هندسه اصلی بیت را در نظر داشت، دستور دادند که در فضای بیت مبارک، جای اصلی حفر شود و شالوده اولیه عمارت که در زیر زمین مدفون بود ظاهر گردید. روی همان اساس به دستور مرحوم پدرم بنا مشغول به کار شد و همه روز در این فضای کوچک بیش از سی نفر بنا و عمله مشغول کار بودند. در ظرف مدت دو ماه، ارکان بیت به اساس و اسلوب اصلی همانطور که منظور نظر حضرت عبدالبهاء بود مرتفع گردید و اتاق ها هر یک به جای خود ساخته و پوشش شد و درب و پنجره آن کما فی السابق نصب گردید. در اول ماه شعبان برای پدرم عارضه کسالتی پیدا شد. این کسالت روز به روز شدت یافت و تا یک هفته قبل از صعود همه روزه در بیت مبارک با حالت بیماری حاضر و دستورات کافی می داد. روز بیست و چهار شعبان مرحوم افنان به ملکوت ابدی عروج نمود و خدمتی را که حضرت عبدالبهاء وعده فرموده بودند انجام داد و حکمت بیان مبارک که می فرمایند: "**تاخیر باعث آفات کلیه است**"، واضح و مبرهن گردید، زیرا اگر ایشان صعود می فرمود، دیگر در این فامیل کسی نبود که اساس اصلی بیت مبارک را در نظر داشته باشد. بعداً متمم بنایی یعنی سفیدکاری و رنگ آمیزی انجام پذیرفت.

۲۱.۵.۵ مساله بازسازی بیت مبارک

حضرت عبدالبهاء در ایام ضوضای یزد و اصفهان و هنگامی که همه ایران منقلب بود لوحی به افتخار پدر جناب افنان (آقا میرزا آقا) نازل می فرمایند و امر می فرمایند که البته البته بدون دقیقه ای تاخیر، بیت را به صورت اولیه برگردانند و حتی می فرمایند که تاخیر تولید مشاغل عظیمه خواهد کرد.

در آن ایام، یک نفر از علمای متنقذ شیراز به نام سید مهدی کازرونی که جنب بیت مبارک منزل داشت و در نهایت بغضا بود، سبب پریشانی فکر حضرات افنان گردیده بود. از نظر ایشان، ساختمان بیت مبارک با وجود این آخوند متعصب و غوغایی که همه گیر شده بود، غیرممکن می نمود. حضرت افنان درباره درجه بغض سید مهدی می فرمودند که روزی متوجه شد که نوکرش افسار الاغ بندری او را به حلقه در بیت مبارک بسته است. بی نهایت عصبانی شد

و با تشدد به او امر کرد که افسار الاغ را ببرد، زیرا الاغ و افسار وی را **نجس** کرده است. وی همیشه دستور می داد که **زباله منزلش** را جلو در ورودی بیت مبارک بریزند، ولی حضرات افنان که تازه به امر مبارک به شیراز آمده بودند با وی مدارا می کردند و به خادمین خویش می فرمودند که نه فقط به فکر معامله به مثل نیفتند، بلکه همه روزه درب منزل وی را نیز جاروب و تمیز کنند. سید مهدی مذکور که از این عمل کمی خجلت زده شده بود، از طرف دیگر می دید که محترمین شیراز، از جمله **نایب التولیه شاه چراغ** و بسیاری دیگر به دیدن حضرت افنان که بهایی بودنشان محرز بود می آمدند. تا حدودی ملاحظه می کرد و از آزار و اذیت آشکار خودداری می نمود.

مدتی به همین منوال می گذرد تا **عید نوروز** فرا می رسد. **جناب افنان و اخوان** برای سید مذکور پیغام می فرستند که به **دیدن آقا** می آییم. قبل از اینکه وارد شوند، سید به مهمانان خود که از علما و آخوندها بودند می سپارد که اینها اشخاص محترمی هستند، **مبادا جسارت کنید** و حتی در آن جلسه یکی از طلبه ها که به کنایه صحبتی می نمایند به او تغییر می کند که ساکت باشد. به هر حال حضرت افنان فرمودند، از عیدی سید که یک سکه یک قرانی نقره بود و برای تیمن و تبرک به مهمانان می داد، ایشان نیز نصیب بردند. اما **سه روز بعد**، سید عنود پیغام می دهد که می خواهد به **بازدید** ایشان بیاید. حضرات افنان وسایل پذیرایی گرم مفصلی فراهم می آورند و چون سید اهل جای و قلیان بوده است، دستور می دهند که از بهتری پای و تنباکو نیز استفاده شود. به هر حال سید به طیب خاطر در بیت مبارک حاضر می شود و با امتنان فراوان از نحوه برخورد و پذیرایی افنان ها، آنجا را ترک می گوید. جناب افنان حتی دستور می دهند مقداری از تنباکوی مصرفی که مورد توجه سید قرار گرفته بود، برای او بفرستند. به این ترتیب، رفتار حضرات افنان سبب شد که روابط آنها در حدی **دوستانه** شود که حتی اگر خانواده سید به چیزی احتیاج پیدا می کردند به سراغ آنها می رفتند.

به هر حال در همین ایام، جناب **میرزا نورالدین**، پدر جناب افنان کار ساختمان بیت مبارک را آغاز می نمایند و چون بر مبنای تاکید اکید حضرت عبدالبهاء این کار با سرعت، به وسیله تعدادی بنا و کارگر انجام می شده است، توجه اطرافیان را، به خصوص **طلباب و علمایی** که به خانه سید رفت و آمد می کردند، جلب نموده و سبب اعتراض ایشان شده بود، ولی سید مذکور به دفاع از خانواده افنان می پردازد و حتی در جواب اعتراض **حاج هدایت** نامی که با حضرت اعلی معاصر بوده و از جزییات اطلاع داشته است، با حالت تشدد و پرخاش می گوید: مردم حق ندارند بعد از سال ها که از مسافرت به خانه خود برگشته اند، آن را تعمیر و تمیز کنند؟! خلاصه با این تدبیر و با عنایات جمال مبارک و تاکیدات حضرت عبدالبهاء، اسکلت ساختمان در ظرف **دو ماه** به اتمام می رسد. بعد از اینکه جناب میرزا نورالدین **صعود** می فرمایند حکمت تاکیدات حضرت عبدالبهاء آشکار می شود، چون جناب میرزا نورالدین تنها کسی بوده اند که از **نقشه اصلی ساختمان بیت مبارک** اطلاع داشته اند.

۲۱.۵.۶ تعمیر مسجد مجاور بیت مبارک

در مجاورت بیت مبارک مسجدی است، فعلا به نام **مسجد شمشیرگرها** که اصلا معروف به **مسجد خضر** و از **کنائس یهودیان** بوده است. پس از آن، در ازمنه قدیم مسلمان ها آن را تصرف نموده، به صورت **مسجد** در آوردند.

حضرت اعلی روح ماسواه فداه اغلب برای ادای نماز قبل از اظهار امر به این مسجد تشریف می بردند. این مسجد نیز به واسطه زلزله های شدید به کلی مخروبه و تبدیل به تلّ زباله شده بود و اغلب سارقین که شب به خانه های مردم می رفتند و اشیایی سرقت می کردند، محل امن و استراحتشان این مسجد بود تا اینکه در آن ایام مرحوم والد جلو درب آن را گرفته و اهل محل هم اظهار نموده بودند که جلو درب مسجد را نمی توانند بگیرند. ایشان اظهار نموده بودند، خانه و زندگیم در معرض دستبرد سارقین است. به هر صورت جای قابل ذکری نبود.

در همان ایام لوحی به افتخار مرحوم والد نازل و نسبت به بنای مسجد مطلبی عنوان می فرمایند. قسمتی از بیانات مبارک این است: "در خصوص تعمیر بیت مرقوم فرموده بودید که سبب ضوضاء خواهد شد. فی الحقیقه حضرت آقا میرزا آقای افنان علیه بهاءالله الابهی نهایت شکایت را از بلایای متتابعه بر بلاد فارس و یزد مرقوم نموده بودند و استدعای دعا در روضه مبارکه کرده بودند. این عبد را منظور چنان بود که این بلایا به اسبابی رفع شود که سبب علو امرالله و اعلاء کلمه الله باشد. لهذا تعهد این کیفیت را نمودم که چون آن بیت معمور و مطاف جواهر وجود آباد و معمور گردد، این بلایا به تمام ها زائل شود و تا الیوم نفسی در هیچ عهد به این قسم واضح و مشهود تعهد این گونه امور ننموده. مراد این بود تا حجت الهیه بالغ شود و شرف و منقبت آن بیت عظیم مقدس ظاهر و باهر گردد. حال که اسباب ضوضاء و فساد اهل طغیان است، البته ملاحظه حکمت لازم است... پس تدبیری باید نمود که فی الجمله تسهیل و تخفیف در بلا حاصل گرد و این بلایا خدا نکرده استمرار نیابد و آن این است که گفته شود که مسجدی که قرب آن بیت ربّ جلیل است و خراب است اگر چنانچه تعمیر گردد، این بلایا مبرمه تخفیف یابد و این غیوم مظلّمه کشف شود. چاره اکنون آب روغن کردن است، زیرا این مسجد شرف قرب جوار دارد و به قدر این جواریت حکم و تاثیر دارد، بنیان بیت معمور نیست، ولی آب پاشی آستان است و جاروب کشی میدان. همچو به نظر نمی آید که از این چندان حرفی حاصل شود و اگر ملاحظه فرمایید که این نیز منجر به ایرادات و حکایات و فزع ناس و جزع خلق و ضوضاء می شود، باید سر تسلیم داشت، البته حکمت از اوامر الهیه است، ملاحظه لازم است و محافظه الزم."

مرحوم والد، توفیقی که اقدامی برای تعمیر مسجد بنماید نیافت تا پس از اینکه بیت مبارک تعمیر شد و به جلوه و شکوه ظاهره اش افزود. مسلمان های همسایه با خود گفتند بهایی ها با این عده قلیل، معبد خودشان را ساختند، ما مسلمان ها آنقدر بی همتیم که گذاشته ایم این مسجد ویرانه در این محل باشد. خلاصه همه مجتمع شدند و از میرزا ابراهیم محلاتی که آخوندی متنقذ و مجتهدی با قدرت بود استعانت خواستند و اظهار داشتند، مسجدی است که سه طرف آن خانه حضرات است و یک سمت به خانه کلیمی ها محدود است. حال پس از مدت ها بهایی ها معبد خود را ساخته اند و دسته دسته برای زیارت می آیند و اما این مسجد با این وضع برای جامعه اسلام ننگ آمیز است. آیت الله گفته بود، شما قبلاً با حضرات مذاکره کنید، اگر موافقت کردند کار سهل است و آلا خالی از اشکال نیست.

یک شب، **حاجی احمد ماهوتچی** که همسایه ما بود پیغام فرستاد که می خواهیم با شما ملاقات کنیم. وقت دادم به منزل جوار بیت آمد. پس از صرف چای و شیرینی اظهار داشت، خانه خوبی ساخته اید و منزل فوق العاده زیبایی بنا کرده اید. فقط به نظر من یک نقیصه دارد، اگر آن نقص مرتفع گردد، رفع علت می شود. این بنده به تصور اینکه شاید قصد جسارتی به بیت مبارک داشته باشد با کمال تشدد گفتم چه نقیصه ای به نظر شما رسیده؟ گفت خرابه ای در مجاورت خانه شماست. گفتم، این مسجد است، باید مسجد ساخته شود. اظهار داشت، شما موافق هستید؟ گفتم فقط با بنای مسجد موافقم و با هر عمل دیگری مثل فروش یا تبدیل به احسن و غیره مخالفم. اظهار داشت، خیر باید مسجد بنا شود. بعداً رفته بود منزل محلاتی و اظهار نموده بود که حضرات موافقت دارند و حاضرند کمک نمایند. شیخ اظهار داشته بود که دیگر اشکالی موجود نیست. این موضوع تا کنون برای این عبد مکتوم است که چرا در آن تاریخ میرزا ابراهیم مجتهد، مرعوب بود. به هر حال شرحی مرقوم داشت و از عموم مومنین و متمکنین شریعه مقدسه احمدی استمداد طلبید که تبرعات خودشان را برای تعمیر و بنای مسجد تقدیم دارند و اظهار داشته بودند، این شرح را قبلاً با همسایه های مسلمان که همه متمول و متنفذ هستند بدهید که تبرع خودشان را بنویسند، بعداً به حضرات بدهید، اگر هم چیزی ندادند اصرار ننمایید.

خلاصه همسایه ها هر کدام به مبالغی جزئی قناعت نموده بودند. پس از اینکه از همه اعانه گرفتند نزد ما آمدند. پس از ملاحظه، این عبد به حاجی گفتم، جناب حاجی شاید از بنایی و مخارج آن اطلاع ندارید، با این مبلغ جزئی این عمل انجام پذیر نیست. **حاجی احمد** اظهار داشت، هر کس به قدر همت خود خانه ساخته، شما هر چه بدهید در راه خدمت به جد بزرگوام تقدیم می نمایید. این بنده هم چون آرزو داشتم که این بنا مرتفع گردد، زیرا امر مبارک حضرت عبدالبهاء بود، علی هذا تقبل نمودم که خودم و برادرانم **سیصد تومان** در سه قسط بپردازیم. وقتی این مبلغ را ملاحظه نمودند و به شیخ راپورت دادند، **میرزا ابراهیم** بنای داد و فریاد گذاشت و وا شریعتاً بلند کرد که ای مسلمانان، آنهایی که می گویند دین ندارند، عقیده به انبیا و ائمه ندارند، حدود و شریعت ندارند، برای رضای خدا و ساختمان مسجد سیصد تومان داده اند، ولی صدرالاسلام با همه تمولش سه **تومان** داده. این قسم کار می کنند که مردم را می فریبند، کما اینکه اگر این ها **بابی** هستند، ای کاش همه شما بابی بودید.

یک نفر از محارم میرزا ابراهیم که از احباب بود، راپورت مذاکرات میرزا را با مسلمان ها می آورد. پس از اینکه مشغول بنایی مسجد شدند، یک نفر از اهالی کوچه شمشیرگرها به نام **نور محمد** که جدید الاسلام بود برای تصدی امور بنایی انتخاب شد. مشارالیه پس از شروع به بنایی، بنای **اختلاس و دزدی** را گذارد و یک نفر دیگر از رقبای او که مردی مقدس و صحیح العمل و نسبت به ما وفادار بود، دزدی نور محمد را کشف کرد و به میرزا ابراهیم اخبار داد. پس از کشف و اثبات، ثانیاً میرزا بنای هرزگی گذارد و گفت، ای کافر مسلمان نما، باید بابی ها پول برای مسجد بدهند و توی مسلمان با داغ پیشانی، دزدی کنی؟ اگر این مطلب را بابی ها بفهمند، دیگر از خجالت نمی توانیم به آنها نگاه کنیم. خلاصه **حاج محمد رحیم** جدید الاسلام به مسجد آمد و از این عبد دعوت نمود که برای کمک فکری با او به مسجد بروم. این بنده به مسجد می رفتم و از همه طرف صحبت در کار بود تا وقتی که می خواستند **چاه و منبع** مسجد را بسازند. **حاجی محمد رحیم** اظهار داشت، شما حق به ما و مسجد دارید، چون چاه و منبع اصلی پشت دیوار

منزل شما است. اگر همان تعمیر شود، ممکن است سبب خرابی خانه شما گردد، بهتر است که چاه و منبع و بالوچه (چاه فاضلاب) و غیره را به سمت جنوب شرقی مسجد ببریم و چاه و منبع اصلی را از دست بیندازیم و شبستان و محراب مسجد را بنا کنیم. بنده تشکر کردم. به همین ترتیب کار صورت گرفت، وعده حضرت عبدالبهاء که می فرمایند: "این مسجد، سجده گاه بیت مبارک است" تحقق یافت.

بعداً در ضمن کار احتیاج به چوب و کاه و غیره پیدا شد. ابن بنده تعهد نمودم و پرداخت کردم. وقتی خواستند قیمت آن را بپردازند نپذیرفتم و گفتم، در راه خدا داده ام، حساب من با خدا است. و بالاخره پس از اتمام مسجد چون یک دستگاه منبر با قبه های ورشو و علم قلمکار از زمان مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم در خانه ما به ارث باقی مانده و مورد نیاز نبود به مسجد تقدیم شد.^۱

متصدیان امر، جزییات را به میرزا ابراهیم راپورت می دادند و او بی نهایت اظهار اشتیاق برای ملاقات ما می نمود. تا اینکه شب افتتاح مسجد، بنا به دستور میرزا ابراهیم از ما دعوت به عمل آوردند. خود میرزا ابراهیم حاضر بود و به عموم مردم و علما و آخوندها که حاضر بودند سفارش کرده بود مبادا توهین یا جسارتی نسبت به ما بنمایند. جای ما را زیر دست میرزا ابراهیم معین کرده بودند. این عبد به اتفاق مرحوم حاجی میرزا بزرگ و حاجی میرزا ضیاء به مسجد رفتیم. صدای صلوات بلند شد و حاجی عبدالرحیم، ما را نزد میرزا برد. میرزا ابراهیم تمام قامت برخاست و بی نهایت اظهار محبت کرد. پس از صرف قلیان و چای و شربت، میرزا به منبر رفت و بیش از یک ساعت تعریف و تمجید از ما نمود. چنین گفت که اگر همت حضرات نبود این مسجد بنا نمی شد؛ پول دادند، چوب دادند، مساعدت فکری کردند تا خانه خدا به این طرز عالی بنا گردید. حتی این منبر که روی آن مشغول وعظ هستیم و ذکر مصائب خامس آل عبا به روی آن خواهد شد، اهدایی آقایان است، مسلمانان حقیقی هستند. ای کاش در این شهر چند نفر مسلمان مثل حضرات بودند. خلاصه مبالغه را به سر حد کمال رسانید و در خاتمه دعا کرد که بعد از این توفیق بیشتری حاصل کنیم. او که پایین آمد، دیگری به منبر رفت و به همین مقدمه صحبت کرد.

خلاصه چندی بدین ترتیب گذشت و راحت بودیم. در همین موقع **دعوای احزاب** شروع شد. دموکرات ها با اعتدالیون و مستبدین به هم زدند و این مسجد لانه زنبور شد. بنای رذالت و آزار گذاشتند و شروع به اذیت و ایذاء نمودند که تا کنون هم ادامه دارد و در ایام عاشورا و رمضان و قتل و عید و یا هر موقع که منظور های سیاسی در کار باشد، مراتب مزاحمت فراهم و اسباب اذیت و آزار می شوند، ولی اوست قوی قدیر و حافظ امین. چنانچه یک سال و نیم پیش، خادم مسجد، **بخاری** مسجد را که در زیر دیوار بیت مبارک است آتش زد، به واسطه بی مبالاتی سقف شبستان آتش گرفت و کم مانده بود به بیت مبارک سرایت نماید، ولی احبا و زائرین که در جوار بیت مبارک مشرف بودند کمک کردند و آتش را خاموش نمودند. بعدا مسلمان ها مدعی شدند که **بهائیان عمداً** می خواستند مسجد را آتش بزنند. کارشناس و مهندس آمد، اظهار داشتند، آثار افروختن آتش معین است و معلوم آمدند به بیت مبارک،

^۱ این مسجد، در اوایل انقلاب تخریب شد.

یک نفر افسر پلیس هم با آنها بود. پس از ملاحظه، دیدند که غفلت از آنها بوده، مردم را متفرق کردند و بعداً خرابی های حریق را تعمیر نمودند.

۲۱.۵.۷ آزار مجدد بهایبان در شیراز و حوادث اخیر بیت مبارک

در ظرف سال های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی که مقارن با دوران سلطنت رضا شاه بود، اتفاق قابل ذکری بر له یا علیه جامعه بهایی در شیراز پیش نیامد و محافل عمومی و مجامع بزرگ، مخصوصاً در ایام عید رضوان در باغ ها و گردشگاه ها تشکیل می شد و از طرف **شهربانی** شهر، مراقبت به عمل می آمد. اما چند سالی بعد از استعفای رضا شاه، یعنی از اوایل سال ۱۳۲۴ هجری شمسی که **سید نورالدین** قدرت یافت و اکثر مردم شیراز را به دور خود جمع کرد، بر بالای منبر فریاد نمود که ای برادران، **مسجدی** حقیر و فقیر در **کوچه شمشیرگرها** در مجاورت خانه بابی ها قرار دارد. شما باید این مسجد را علی رغم آنان که خاموشی و ویرانی آن را طالبند تعمیر کنید و پیش نماز جامع الاطرافی برای برگزاری نماز در آنجا تعیین نمایید و تسهیلات لازم برای روضه خوانی و جلسات شب های احیا فراهم آورید. از میان مخاطبین، گروهی آمادگی خود را اعلام داشتند و در ظرف چند روز مسجد را **تعمیر** کرده و با تهیه وسائل لازم آن را برای استفاده حاضر ساختند. هنگام افتتاح آن، از سید نورالدین دعوت به عمل آوردند و تا فاصله زیادی کوچه های اطراف را فرش نموده و او را با سلام و صلوات از کوچه های مفروش گذرانده، به طرف مسجد هدایت کردند. وی ضمن اولین سخنان خود، بهایبان را **مورد اعتراض** قرار داد و زبان به شکر گشود که به حمدالله این مسجد غریب بار دیگر رونق گرفت و از اینجا صدای الله اکبر بلند شد؛ پیغمبر خدا و ائمه اطهار، آنان را که اقدام به تعمیرات نموده و خانه خدا را آباد کرده اند، تهنیت می گویند و گناهانشان را به ثواب تبدیل می نمایند.

در نتیجه این اقدام و باز شدن درب مذکور به روی مردم، **رفت و آمد** در کوچه شمشیرگرها رو به ازدیاد گذاشت و گفتگو درباره آن، در سایر اماکن مثل شاه چراغ، مسجد وکیل و مساجد دیگر، سبب **بر سر زبان افتادن** بیت مبارک شد. از طرف دیگر، **ایاب و ذهاب زائرین بهایی** در ایام نوروز و عید رضوان و سایر مواقع سال، در حالی که با رعایت حکمت انجام می شد، اما چشمگیر و موجب جلب توجه بود. سید نورالدین، این رفت و آمدها را از طرف جامعه بهایی یک نوع دهن کجی نسبت به اقدامات خویش تلقی می کرد و به این مناسبت، مردم شیراز و نواحی اطراف را علیه بهایبان **تحریک** می نمود. بهایبان شهرهای **سروستان، نی ریز، جهرم و آباد**ه بیشتر مورد نظر و توجه او بودند.

به هر حال، از آن به بعد گرفتاری پدرم زیادتر شد. اغلب شب ها در هر فصلی از سال به عناوین مختلف و به رسم عزاداری، جماعتی تحت **قیادت رضا زاده**، داماد سید نورالدین به مسجد کوچه شمشیرگرها می آمدند. این آمد و شد ها مخصوصاً در ماه های محرم، صفر، شعبان، رمضان و شب های دیگری که منسوب به رسول اکرم و ائمه اطهار بود فزونی می گرفت. در این گونه شب ها پدرم روی پشت بام حیاط کوچک که مشرف به کوچه شمشیرگرها بود می نشست و از سوراخ هایی که به صورت تیرکش در حصار پشت بام تعبیه شده بود، رفت و آمد گروه ها را نظارت می کرد و تا آخرین نفر از مسجد خارج و درب مسجد قفل نمی شد، از بام پایین نمی آمد.

گاهی که شایعه آتش زدن بیت مبارک به گوش می رسید، دغدغه و نگرانی پدرم صد چندان می شد. بالاخره یک شب در محراب مسجد که زیر ساختمان بیت مبارک قرار داشت، آتش افروختند. آتش به سقف شبستان مسجد سرایت کرد. اما بهائینی که در کوچه شمشیرگرها زندگی می کردند و چند نفر زائری که آنجا بودند به کمک شتافتند و آتش را مهار و خاموش نمودند و در نتیجه صدمه ای به بیت مبارک وارد نیامد.

پدرم موضوع را تلفنی به فروغ الملک، سرتیپ قوامی، رییس شهربانی که با هم رابطه دوستانه داشتند اطلاع داد. او آنرا سروان ایزدی را همراه با چند نفر پاسبان، دادستان شهرستان و استاد محمود نیمروزی معمار شهرداری به محل فرستاد و آنها طی صورت مجلسی تایید کردند که خادم یا اشخاص دیگری که به مسجد آمده بودند، در محراب مسجد آتش افروخته اند و آن آتش سوزی، معلول چنین اقدامی بوده است و هیچ گونه ارتباطی با منزل مجاور (بیت مبارک) ندارد. این قضیه به این ترتیب فیصله یافت و مغرضین از این طریق به مقصود نرسیدند.

در آن روز، سید محمود رضوی که او نیز ملّایی صاحب نفوذ بود در مسجد حاضر شد و درباره آتش سوزی به تحقیقات پرداخت. معمار و کارشناسانی که در آنجا بودند با دلائل قانع کننده توضیح دادند که خانه حضراتی که مدّعی هستید می خواسته اند مسجد را آتش بزنند، نسبت به مسجد طوری قرار دارد که معقول نیست گفته شود آتش از آن جهت و از بالا به پایین سرایت کرده است. در همان حال، میرزا محمد باقر خلیلی که برای دیدن پدرم می آمد از راه رسید و چون با سید رضوی دوستی داشت، با او به صحبت پرداخت و او را متقاعد کرد که گفته معمار و کارشناس درست است و برای ساکت کردن او تقبّل کرد که مصالح لازم برای تعمیر و مخارجات را بپردازد. میرزا محمد باقر خلیلی گر چه بهایی تسجیل شده نبود، ولی قلباً ایمانی قوی داشت.

واقعه دیگری که در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی اتفاق افتاد از این قرار بود که سرتیپ قوامی (فروغ الملک) رییس شهربانی به پدرم اطلاع داد که شنیده است، سید نورالدین و اعوانش قصد دارند خانه های شما را آتش بزنند؛ البته از طرف شهربانی مامورینی در کوچه شمشیرگرها و مسجد آن کوچه می گمارم، ولیکن شما حکمت را رعایت کنید، مبادا زحمتی ایجاد شود. از عصر آن روز، رفت و آمد در کوچه شمشیرگرها شروع شد و مقداری نفت و بنزین و لحاف کهنه به مسجد آوردند. پدرم در آن حال، در بیت مبارک به تلاوت صلوة الحاجات و دعای توسل و سایر ادعیه الهی مشغول بود.

در کوچه شمشیرگرها پاسبانی زندگی می کرد که مورد عنایت سید نورالدین و از خویشان خادم مسجد بود. وی اغلب اوقات از اعمال، رفتار و عقاید سید مذکور برای پدرم تعریف می کرد. در آن روز نزدیک به یک ساعت قبل از غروب آفتاب به دیدن پدرم آمد. از حسن اتفاق، استاد آقا جان مقنّی با چند نفر از همکارانش برای تسویه حساب آمده بودند. علاوه بر آنها، چند نفر از جوانان بهایی سروستان نیز به منظور زیارت در حیات مجتمع بودند. پدرم به آنها گفت، همه با ادب و دست به سینه رو به روی اتاقی که در آن نشسته بود بایستند. در کنار اتاق، یک قبضه تفنگ شکاری و چند جعبه فشنگ هم وجود داشت. پدرم پاسبان مذکور را فرا خواند و با تغییر و تشدّد خطاب به او گفت: برو به این سید نادان بگو که امشب شبی است که اگر پای تو و یا هر کس دیگر به کوچه شمشیرگرها برسد با جان

خودش بازی کرده است. این عده ای را که می بینی، همه جان بر کف آمده اند که امشب فداکاری کنند. پنجاه نفر از فدائیان مسلح دیگر نیز به آنها می پیوندند. امشب با سید نورالدین و همه شماها حسابمان را تسویه خواهیم کرد، زیرا تجاوزات و تعدیات شما از حد گذشته و حوصله من تمام شده است. به او بگو کاری نکند که سبب ریختن خون جمعی بی گناه شود.

این پاسبان یکسر به سراغ سید رفت و با مقداری شاخ و برگ، گفته های پدرم را برایش بازگو نمود و به او یادآوری کرد که نفرت و تجهیزات بهاییان را که آماده دفاع هستند، دیده است. سید از این تهدید اغراق آمیز، دست و پای خود را جمع کرد و به مریدان و یارانش سفارش نمود که در آن شب به کلی از رفتن به کوچه شمشیرگرها چشم ببوشند و هر چه زودتر وسایل حریق را از آن محل دور کنند. پاسبان های گشتی شهربانی هم که دیدند خبری نیست، در نیمه های شب محل را ترک نمودند. صبح روز بعد، فروغ الملک به پدرم تلفن کرد و ضمن اظهار خوشوقتی از اینکه قضایا به خیر گذشته است، گفته بود متعجبم که دلیل سید برای انصراف از این نقشه چه بوده است. پدرم جواب داده بود: سر و کار و رابطه سید با مردم است و من با خدا. وقتی اراده الهی باشد، هر کوهی کاه شود و هر طوفانی آرام گیرد و هر بلایی رفع شود.

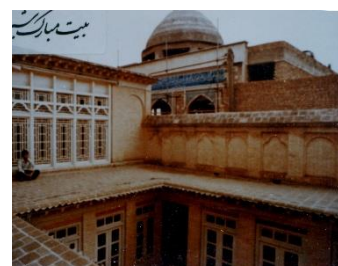
۲۱.۶ تصاویر



۱۷۰: اتاق فوقانی محل اظهار امر (1)



۱۶۹: اتاق خواب



۱۶۸: اتاق اظهار امر



۱۷۳: اتاق نشیمن



۱۷۲: اتاق فوقانی محل اظهار امر (3)



۱۷۱: اتاق فوقانی محل اظهار امر (2)



۱۷۶: بیت المهدی (2)



۱۷۵: بیت المهدی (1)



۱۷۴: اتاق والده



۱۷۹: بیت المهدی (5)



۱۷۸: بیت المهدی (4)



۱۷۷: بیت المهدی (3)



۱۸۲: بیت مبارک (3)



۱۸۱: بیت مبارک (2)



۱۸۰: بیت مبارک (1)



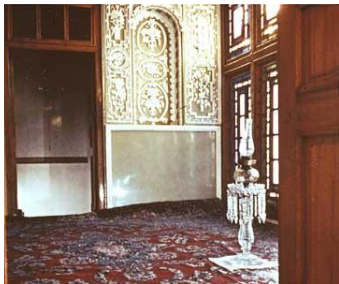
۱۸۵: بیت مبارک (6)



۱۸۴: بیت مبارک (5)



۱۸۳: بیت مبارک (4)



۱۸۸: بیت مبارک (9)



۱۸۷: بیت مبارک (8)



۱۸۶: بیت مبارک (7)



۱۹۱: بیت مبارک (12)



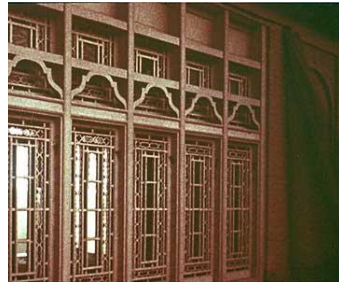
۱۹۰: بیت مبارک (11)



۱۸۹: بیت مبارک (10)



۱۹۴: بیت مبارک (15)



۱۹۳: بیت مبارک (14)



۱۹۲: بیت مبارک (13)



۱۹۷: بیت مبارک (18)



۱۹۶: بیت مبارک (17)



۱۹۵: بیت مبارک (16)



۲۰۰: بیت مبارک (21)



۱۹۹: بیت مبارک (20)



۱۹۸: بیت مبارک (19)



۲۰۳: بیت مبارک (24)



۲۰۲: بیت مبارک (23)



۲۰۱: بیت مبارک (22)



۲۰۶: بیت مبارک (27)



۲۰۵: بیت مبارک (26)



۲۰۴: بیت مبارک (25)



۲۰۹: بیت مبارک (30)



۲۰۸: بیت مبارک (29)



۲۰۷: بیت مبارک (28)



۲۱۲: بیت مبارک (33)



۲۱۱: بیت مبارک (32)



۲۱۰: بیت مبارک (31)



۲۱۵: بیت مبارک (36)



۲۱۴: بیت مبارک (35)



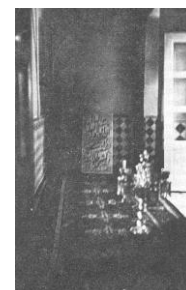
۲۱۳: بیت مبارک (34)



۲۱۸: بیت مبارک (39)



۲۱۷: بیت مبارک (38)



۲۱۶: بیت مبارک (37)



۲۲۱: بیت مبارک (42)



۲۲۰: بیت مبارک (41)



۲۱۹: بیت مبارک (40)



۲۲۴: بیت مبارک (45)



۲۲۳: بیت مبارک (44)



۲۲۲: بیت مبارک (43)



۲۲۷: بیت مبارک (48)



۲۲۶: بیت مبارک (47)



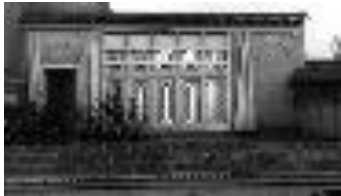
۲۲۵: بیت مبارک (46)



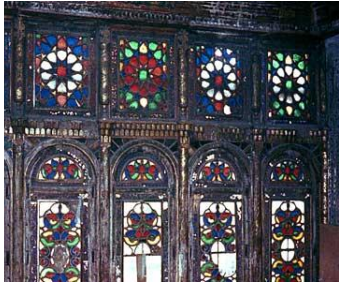
۲۳۰: بیت مبارک (51)



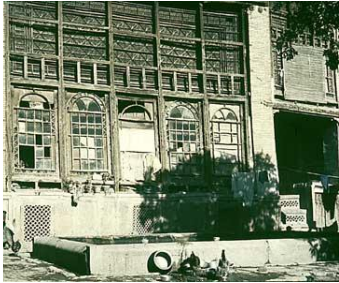
۲۲۹: بیت مبارک (50)



۲۲۸: بیت مبارک (49)



۲۳۳: بیت مبارک (54)



۲۳۲: بیت مبارک (53)



۲۳۱: بیت مبارک (52)



۲۳۶: بیت مبارک (57)



۲۲۵: بیت مبارک (56)



۲۳۴: بیت مبارک (55)



۲۳۹: بیت مبارک (60)



۲۳۸: بیت مبارک (59)



۲۳۷: بیت مبارک (58)



۲۴۲: بیت مبارک (63)



۲۴۱: بیت مبارک (62)



۲۴۰: بیت مبارک (61)



۲۴۵: بیت مبارک (66)



۲۴۴: بیت مبارک (65)



۲۴۳: بیت مبارک (64)



۲۴۸: حمام عمومی که حضرت باب در طفولیت تشریف می بردند



۲۴۷: پله های بیت منتهی به اتاق اظهار امر



۲۴۶: بیت مبارک (67)



۲۵۱: خانه فروغ الملک (2)



۲۵۰: خانه فروغ الملک (1)



۲۴۹: حمام عمومی که حضرت باب در طفولیت تشریف می بردند



۲۵۴: خانه فروغ الملک (5)



۲۵۳: خانه فروغ الملک (4)



۲۵۲: خانه فروغ الملک (3)



۲۵۷: درب حیاط بیت مبارک (2)



۲۵۶: درب حیاط بیت مبارک (1)



۲۵۵: درب بیت مبارک



۲۶۰: درخت نارنج بیت مبارک



۲۵۹: درب ورودی منزل



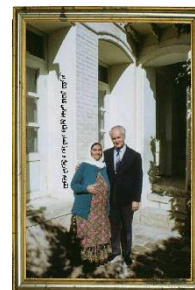
۲۵۸: درب و پنجره اصلی بیت



۲۶۳: زائرین با ننه آقا رضا خادم بیت (3)



۲۶۲: زائرین با ننه آقا رضا خادم بیت (2)



۲۶۱: زائرین با ننه آقا رضا خادم بیت (1)



۲۶۶: نمای بیرونی اتاق اظهار امر



۲۶۵: منقل و سماور حضرت باب



۲۶۴: قسمتی از بیت مبارک



۲۶۷: نمای بیرونی اتاق والده

۲۲ مسجد اتابکی یا مسجد نو

۲۲.۱ نکات مهم

- ✓ این مسجد، محل اجرای یکی از موارد خصائل سبعة مبنی بر اضافه کردن جمله "اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیه الله" به اذان توسط ملا صادق مقدس خراسانی است که منجر به حمله مردم به او و مجازات وی توسط حسین خان شد.
- ✓ مجازات او شامل ناسزا، هزار تازیانه بر تن عریان، سوزاندن محاسن، مهار کردن بینی، گرداندن در شهر، آزار رساندن مردم و اخراج از شهر بود.

۲۲.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۲۲.۲.۱ تاریخچه مسجد

به فاصله چند متری از بیت مبارک، دیواری به طول حدود ۱۰۰ متر را در سمت راست خود مشاهده می کنیم. این دیوار مسجد اتابکی است که درب آن، مقابل شاه چراغ قرار گرفته و درب دیگری نیز در کوچه جنب آن دارد. این مسجد که بزرگترین مسجد در ایران و شاید در جهان باشد، ۲۰۰ متر طول و ۱۰۰ متر عرض دارد و حوضی مربع شکل و دو حوض هشت ضلعی در صحن وسیع آن ساخته شده است. درختان چنار کهن سال، عظمت و زیبایی خاصی به این مسجد بخشیده است.

این مسجد در سال ۵۹۸ هجری قمری به دستور سعد بن زنگی ساخته شد. اطراف صحن طاق هایی است که در وسط آن رواق های بلند به ارتفاع حدود ۴۰ متر و عرض ۲۵ متر ساخته اند و با کاشی کاری های معرق زینت شده اند. این مسجد دارای یک شبستان وسیع در قسمت جنوبی است که در زمستان ها گرم و در تابستان ها خنک می باشد. چون این مسجد در اثر زلزله چندین بار خرابی به آن وارد گشته و مجددا تعمیر و نوسازی شده، لذا به مسجد نو نیز معروف است. گر چه بعضی ها معتقدند که چون مسجدی که در پشت شاه چراغ واقع شده و از ساخته های عمرلیث صفاری است، به نام مسجد عتیق معروف است، این مسجد را که نسبت به تاریخ ساخت آن، جدیدتر است، مسجد نو نامیده اند. فعلا نام آن، مسجد شهدا و محل برگزاری نماز جمعه می باشد.

۲۲.۲.۲ خصائل سبعة و ملا صادق مقدس خراسانی

ملا صادق مقدس خراسانی معروف به اسم الله الاصدق، پیش نماز و امام جماعت این مسجد بود. حضرت رب اعلی رساله خصایل سبعة را توسط جناب قدوس برایش فرستادند و امر نمودند که مفاد آن را انجام داده به اطلاع احباب برساند. رساله خصایل سبعة شامل موارد زیر بود:

۱. تلاوت زیارت جامعه
۲. ادای سجده در نماز بر تربت امام حسین علیه السلام
۳. اضافه کردن جمله "اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیه الله" در اذان
۴. آویختن هیكل جنه الاسماء بر سینه
۵. در انگشت کردن انگشتر عقیقی که جمله "لا اله الا محمد رسول الله علی ولی الله" و عدد ۲۷۳ که معرف "علی محمد باب الله" است بر آن نقش شده باشد
۶. نوشیدن چای با لطافت و نظافت
۷. پرهیز کردن از شرب دخان

ملا صادق مقدس به محض وصول این رساله، امر مبارک را اطاعت نموده و جمله "اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیه الله" را در اذان اضافه نمود. این جمله باعث خشم علما و طلاب شده و به تحریک آنان همه کسانی که تا چند ساعت قبل به او اقتدا می نمودند و پشت سرش نماز می خواندند بر او شوریده و او را کتک زده، از منبر پایین کشیده و فریاد و شریعتا بلند نموده و او را نزد حسین خان حاکم فارس بردند. حسین خان به او پرخاش نمود که شما در دین بدعت ایجاد نموده اید. ملا صادق جواب داد: بدعت را علمای شما قبلا گذاشته اند، زیرا در زمان حضرت پیغمبر، جمله "اشهد ان علی ولی الله" در اذان نبود، بعدا اضافه شد. حاکم دستور داد در میدان اجرای احکام، هزار تازیانه به او زدند، ریش او را سوزانده، او را مهار کرده و از شهر اخراج نمودند.

درباره تقوی و زهد جناب ملا مقدس مطالب بسیار گفته اند. از جمله، جناب افنان در کتاب عهد اعلی صفحه ۱۲۴ می نویسد: جناب ملا صادق آن قدر به علم و کمال و زهد و ورع اشتها داشتند که بیش از ۴۰۰۰ نفر در نماز به ایشان اقتدا می کردند. ایشان پدر جناب ابن اصدق یکی از حضرات ایادی زمان حضرت بهاءالله می باشند و خود نیز در زمره حضرات ایادی محسوبند. به هر حال چنین شخصیت مهمی را با این فلاکت، به جرم ایمان به قائم موعود اخراج بلد نمودند. این مسجد یادآور خاطره آن بزرگ مرد مومن است.

۲۲.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

حضرت اعلی پیش از ورود به شیراز، چند روز در بوشهر در سرای محل تجارت جناب خال اقامت فرمودند. حضرتشان با قدوس وداع فرمود و آن جناب را امر عزیمت به شیراز فرمودند. به وی فرمودند که دیگر در جهان فانی به لقای جسمانی آن حضرت نایل نخواهد گشت. به وی وعده زیارت جمال ابهی و نیل به مقام شهادت فرمودند. از شهادت خویش نیز اخبار فرمودند. از قلم مبارک توقیعی خطاب به جناب حاج سید علی خال اعظم نازل گشت تا قدوس در شیراز به آن جناب برساند. در توقیع مذکور، مراجعت از سفر حج و قصد عزیمت حضرتشان به شیراز به جناب خال اعظم اعلام گشته بود. حضرت باب همچنین نسخه ای از توقیع خصایل سبعة را که حاوی شعائر ضروریه امر جدید بود به جناب قدوس سپردند تا به شیراز برسد. چون جناب قدوس به شیراز رسید، به خانه جناب خال اعظم

ورود نمود. خال مذکور در آن ایام، بر اثر کوشش جناب قدوس، با نهایت خلوص به مقام ایقان فائز گشت. وی نخستین مومن شیراز پس از حروف حی بود.

در آن اوقات، اخبار مربوطه به اظهار امر حضرت باب با همه مشخصات حضرتشان، در ایران و علی الخصوص در اقلیم فارس شایع شده و مردم و علمای شیراز در مساجد و مدارس و مجامع در باب ظهور جدید به بحث و گفتگو اشتغال داشتند. جناب قدوس و جناب ملا صادق مقدس خراسانی نیز هر یک به استقلال به هدایت نفوس و تحییب قلوب اصحاب مالوف بودند. جناب مقدس در آغاز در مسجد باقر آباد به امامت مشغول بود و سپس به امر حضرت باب، مدرس و محضر خود را به مسجد جنب بیت مبارک منتقل نمود. جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهور الحق اظهار می نماید که جناب مقدس پیش از انتقال به مسجد جنب بیت مبارک، در مسجد ذوالفقار امامت و تدریس داشته است. در توقیع حضرت باب به جناب مقدس، امر گردید مدرس و محضر خود را به مسجد جنب بیت مبارک انتقال دهد. چند نکته قابل کمال دقت است. یکی آنکه برخی از آیات مبارکه آن حضرت در مسجد جنب بیت مبارک نازل شده، دوم آنکه تنی چند از مومنین در آن مسجد افتخار ایمان یافته اند و سوم آنکه مسجد مذکور قبلا بیت تنی از یهود بوده است. باید توجه داشت که گروهی از ساکنان کوچه شمشیرگرها در آن ایام از یهودیان جدیدالاسلام بوده اند. از محتوای تاریخ نبیل زرنندی و برخی از مدارک دیگر روشن می شود که جناب مقدس در آن اوقات در مسجد نو نیز بساط وعظ و تدریس داشته است. جناب قدوس توقیع خصایل سبعة را به جناب مقدس داده و در باب اجرای حدود مندرجه در آن سفارش کافی نموده است. حضرت باب در توقیع مذکور امر فرموده بودند که بر اذان عبارات زیر افزوده شود: **اشهد ان علیا قبل محمد باب بقیه الله**.^۱

جناب مقدس یک روز بعد از انجام مراسم نماز جماعت در مسجد نو، عبارات مذکوره را بر اذان افزود. جماعت حاضر در مسجد ناگهان به هیجان آمده و بر جناب مقدس شوریدند و شکایت به حکومت بردند. به دستور حسین خان حاکم فارس، جناب مقدس را بازداشت نمودند و لباس از تن در آوردند و بر بدن وی هزار تازیانه زدند. اینکه برخی نوشته اند جناب ملا علی اکبر اردستانی برای نخستین بار بر مناره مسجد نو رفت و عبارت مذکوره را بر اذان افزود، مبنایی ندارد، زیرا علاوه بر تاریخ نبیل زرنندی، مطالع الانوار اثر مبارک حضرت ولی امرالله تصریح دارد که اقامه اذان به نحو مذکوره به وسیله جناب مقدس انجام گردیده است. از قرائن بر می آید که جناب مقدس در مسجد جنب بیت مبارک نیز اقامه اذان به نحو جدید کرده باشند، زیرا حضرت باب در توقیع نامبرده انجام این امر را از وی خواسته اند. اصولا جناب مقدس در مسجد مذکور که به مسجد خضر یا مسجد کوچه شمشیرگرها مشهور بوده مدتی بساط امامت و تدریس دایر داشته است.

جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق در خصوص اجرای اذان به نحو جدید به وسیله جناب ملا مقدس می نویسد: "و چون حضرت به سفر حج بود، در مسجد ذوالفقار به امامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر به او

^۱ "نبیل" از لحاظ مقدار عددی ابجد با "محمد" برابر است (۹۲) و بنابراین "علیا قبل نبیل" به معنی علی محمد (نام حضرت باب) است.

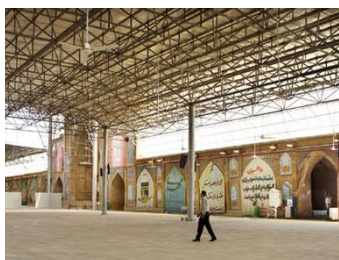
اقتدا و استفاضه کردند و چندی بدین طریق گذشت تا توقیعی از حضرت رسیده، امر شد در اذان نماز، فصلی جدید که شهادت به ظهور حضرت باب است بیفزاید. لذا بساط امامت و تدریس به مسجدی که در جنب دار مسکونه حضرت است انتقال داده، دستور را به موقع اجرا نهاد و کتاب **تفسیر احسن القصص یا سوره یوسف** را بر جمیع خواننده تبیین نمود و این امور موجب هیجان ملاها و شورش عوام گردید و منتهی به این شد که وی را به دارالحکومه بردند و فقها حکم به خروج از جاده اسلام دادند و او را عریان نموده **تازیانه** بسیار زدند. اگر از نوشته جناب فاضل مستفاد شود که حادثه تازیانه خوردن جناب مقدس پس از اقامه اذان به نوع جدید در مسجد بیت مبارک بوده، این مطلب با تاریخ نبیل زرنندی مغایرت دارد.

به هر حال پس از اقامه نماز در مسجد نو، **بلایای شدید** بر جناب مقدس بارید. علمایی که در صف اول جماعت بودند، آغاز فغان نمودند و فریاد بر آوردند که ای مردم بگیرید این شخص کافر را که دشمن خدا و دین است و در آیین الهی **بدعت** نهاده است. اضطراب و هیجان از مسجد فراتر رفت و اندک اندک تمام شهر شیراز را فرا گرفت. چون امور پریشان و آسایش مسلوب گشت و دشمنان شکایت به حکومت بردند، حسین خان حاکم فارس سبب پرسید و ماموران گزارش نمودند که سید باب اخیراً از سفر حج به بوشهر مراجعت کرده است و به دستور وی ملاصداق مقدس به اقامه اذان به نحو جدید مبادرت نموده و برخی از داعیان باب نیز با افکار و اعمال وی همراهی و همکاری کرده و در نتیجه مردم شهر را به هیجان و خشم آورده اند.

حسین خان که اصولاً مردی فاسد، شریر، دائم الخمر و خشن و ظاهراً محب علما بود و در آن ایام به صاحب اختیار فارس شهرت داشت، دستور داد جناب مقدس و همراهان و همکارانش را بازداشت نموده به دارالحکومه آورند و به شرحی که از پیش آمد **بر تن عریان وی هزار تازیانه زدند**. همراهان جناب مقدس در این بازداشت، جناب **قدوس و جناب ملا علی اکبر اردستانی** بودند. حسین خان که قبلاً **خطابات** حضرت باب را به ملوک و ابناء ملوک عالم و نیز سلطان و صدر اعظم ایران در کتاب **قیوم الاسماء** زیارت کرده و یک پارچه آتش گشته بود، پس از حضور سه تن مذکور، آنان را مورد خطاب و عتاب قرار داده و به جناب مقدس که آن فقرات را با صدای رسا در بالای مسجد نو قرائت کرده بود گفت: آیا مراد از این خطابات این است که **محمد شاه** باید دست از سلطنت بشوید و من که صاحب اختیار فارس و نماینده شاه ایرانم باید از حکومت کناره گیرم و هر دو به درگاه **سید باب** شتابیم؟ ملا صادق در پاسخ اظهار داشت که اگر حقانیت صاحب این گفتار روشن و ثابت گردد که از طرف خداوند مأمور گشته است، هر چه می گوید صدق محض است و **همگان باید اطاعت او نمایند**، چه محمد شاه باشد و چه وزیر محمد شاه. حسین خان از این پاسخ سخت خشمگین گشت و به مقدس **ناسزا** گفت و به فراشان حکومت دستور داد تا **لباس مقدس را از تن در آورند و هزار تازیانه** بر وی زنند. پس از آن حسین خان امر نمود که **محاسن** جناب قدوس، جناب مقدس و جناب ملا علی اکبر اردستانی را **سوزانیده و در بینی آنها مهار** نموده، گرد شهر بگردانند. در بحبوحه اجرای این مجازات و هنگامی که مهار بر بینی جناب مقدس و گرد شهر در حرکت بود، **تاجری** از حجره خویش به در آمد و برای بردن ثواب، بر عذاب جنابان قدوس و مقدس افزود. یک سر چوب محکم بزرگی را بر دوش جناب قدوس و سر دیگر آن را بر دوش جناب ملا مقدس نهاد و بر آن چوب **ترازویی** نصب و با آن میزان، **۸۰ بسته شکر** را وزن نمود. در آن

هنگام هر گاه آن دو وجود بزرگوار به علت سنگینی چوب و بسته های شکر، پا را جا به جا می کردند و یا بدن را حرکتی می دادند، با چوب و ترکه مجازات می گشتند. پس از تحمیل این مصائب بر آن بزرگواران، مامور حکومت هر سه تن را از شهر شیراز اخراج نمودند.

۲۲.۴ تصاویر



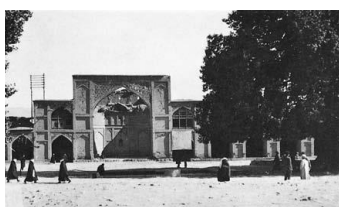
۲۷۰: مسجد اتابکی یا مسجد نو (2)



۲۶۹: مسجد اتابکی یا مسجد نو (1)



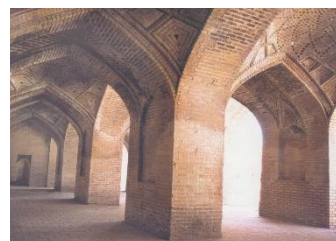
۲۶۸: تصویر وسط حسین خان را نشان می دهد



۲۷۳: منظره از مسجد نو (1)



۲۷۲: مسجد اتابکی یا مسجد نو (4)



۲۷۱: مسجد اتابکی یا مسجد نو (3)



۲۷۴: منظره از مسجد نو (2)

۲۳ مسجد عتیق

۲۳.۱ نکات مهم

- ✓ در وسط این مسجد، بنایی شبیه به کعبه است که به فرموده حضرت باب و شیخ احمد احسائی مؤدبه به ظهور مظهري جديد می داد.
- ✓ حضرت باب نیز احتمالاً به این مسجد تشریف برده اند.
- ✓ بر سردر این مسجد و در راهرویی که از شاه چراغ بدان منتهی می شود، آیاتی و احادیثی نوشته شده که دلالت به ظهور جدید دارد:

- **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قَرَأَنَ الْفَجْرَ إِنَّ قَرَأَنَ الْفَجْرَ كَانَ مَشْهُودًا** (یعنی نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب بر پا دار و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است). در این آیه، لغات "غَسَقِ اللَّيْلِ" به حروف ابجد، بدون در نظر گرفتن الف لام و با توجه به لام مشدد، برابر ۱۲۶۰ می باشد و اگر الف لام را نیز محاسبه کنیم (که در این صورت، لام، دیگر مشدد نیست)، معادل ۱۲۶۱ می شود که در هر دو صورت درست است، زیرا بعثت حضرت باب مابین سالهای ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ صورت گرفته است.
- **لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مُعَلَّقًا بِالثَّرِيَا وَ لَتَنَاوَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَبْنَاءِ الْفَارَسِ** (یعنی اگر دانش در ستاره ی ثریا [ستاره ای دور دست] هم باشد، قومی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت). این حدیث به این روایت اشاره دارد که علم بیست و هفت حرف دارد و تا ظهور حضرت مهدی، دو حرف آن بیشتر کشف نشده و پس از ظهور او که با قیامت مقارن است، بیست و پنج حرف بقیه کشف خواهد شد و این اتفاق در فارس می افتد. با ظهور حضرت باب در شیراز، این روایت به تحقق پیوست.

۲۳.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۲۳.۲.۱ تاریخچه مسجد

مسجد جامع عتیق یکی از قدیمی ترین مساجد ایران است که در سال ۲۸۱ هجری قمری به دستور عمرلیث صفاری ساخته شد. ساختمان این مسجد به شکرانه پیروزی و فتوحی بود که عمرلیث بر لشکری که خلیفه عباسی به سرکردگی الموفق بالله برای سرکوبی او فرستاده بود به دست آورد. طرز بنای این مسجد، طاق ها و شبستان های آن با مساجد دیگر فرق دارد. این مسجد از قدیمی ترین و زیباترین مساجد در قاره آسیا بوده و مورد عنایت و لطف حضرت باب نیز واقع گشته است.

در وسط این مسجد، ساختمانی مربع شکل به نام **دارالمصحف یا خدای خانه** مشاهده می شود که ظاهراً به تقلید از **خانه کعبه** ساخته شده است. بنای دارالمصحف در سال ۷۵۲ هجری به وسیله **شاه شیخ ابواسحاق** صورت گرفته و در آنجا **تعدادی قرآن و ادعیه** به خط صحابه و تابعین و خوشنویسان فارس وجود دارد. قرآن و ادعیه نیز به **خط حضرت علی (ع)** در آنجا است! خدای خانه یک اثر با ارزش معماری ایران است که متجاوز از ۶۰۰ سال از قدمت آن می گذرد. این اثر با ارزش علاوه بر داشتن سبکی جالب در مکتب معماری ایران، از نظر ابتکار عمل نیز با ارزش است، زیرا مسجدی در مقیاس کوچک در محوطه و حیاط **مسجدی دیگر** و بزرگ ساخته شده است. یعنی به زبانی دیگر، مسجد کوچک یا خدای خانه که به منظور حفظ و حراست نسخه های گرانبهای قرآن کریم ساخته شده، در مقیاس خیلی کوچکتر از مسجد، یعنی به ابعاد ۱۵ متر طول و ۱۲ متر عرض، درست در **وسط حیات مسجد** جامع عتیق قرار دارد.

در **وسط** این بنای کوچک، برای نگه داری نسخ خطی قرآن و اطراف آن، راهرویی قرار دارد که پوشیده بوده است. نمای جنوبی و شمالی آن دارای سه قوس با تک ستون هایی است که قوس ها را از هم جدا می کند. در چهارگوشه خانه خدا، چهار برج قطور مدور از سنگ ساخته شده است. این ساختمان در حدود قرن سوم هجری ساخته شده و در آن همان سیستم و سبک معماری قدیم به کار رفته است؛ یعنی یک حیاط بزرگ، حوض، مناره در اطراف، حیاط، طاق نماها و ایوان ها که به محراب که در جهت قبله است ختم می شوند.

۲۳.۲.۲ ذکر این مسجد توسط حضرت باب و شیخ احمد احسایی

حضرت رب اعلی در باب ۱۶ از واحد چهارم کتاب بیان فارسی از این مسجد یاد نموده و می فرمایند: در ارض فاء (فارس) مسجدی هست که در وسط آن بنایی مثال کعبه شده و وضع این نشده، الا آنکه آیتی باشد از برای آن ارض در موهبت الهی... و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهرالله از محقق بیت محتجب نگردند.

شیخ احمد احسایی نیز در سفری که از طریق شیراز به یزد می نمود، وقتی این مسجد و مصحف خانه آن را دید گفت هر کس آن را ساخته، ملهم بوده است.

۲۳.۳ مطالبی از کتاب حضرت نقطه اولی، نوشته محمد علی فیضی

۲۳.۳.۱ تاریخچه مسجد

مسجد عتیق از بنا های **عمرلیث صفاری** است و در قرن سوم اسلامی در سال ۲۸۱ ساخته شده و به طوری که در کتاب فارس نامه صفحه ۱۵۹ مندرج است، این همان مسجدی است که شیخ اجل سعدی درباره آن می نویسد:

^۱ اکنون این کتب در این مکان وجود ندارند.

تانشنوی ز مسجد آدینه بانگ صیح

یا از در سرای اتابک غریو کوس

و نیز می نویسد که بانی این مسجد عمرلیث صفاری بوده که در سنه ۲۸۱ هجری بنای آن را گذاشت و بنای عمارت بیت المصحف که در وسط مسجد قرار گرفته از بناهای شاه شیخ ابو اسحاق پسر شاه محمد اینجووی پادشاه کشور فارس است، از سلسله آل اینجو که در سال ۷۵۲ هجری مطابق با ۱۳۵۱ میلادی به اتمام رسیده و در سال ۱۰۹۲ امام وردی بیگ این مسجد را تعمیر نموده است.

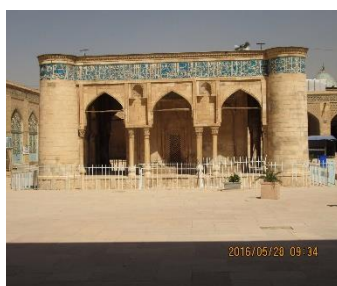
۲۳.۳.۲ بیانات شیخ احمد احسایی

این نجم بازغ الهی و مصباح هدایت ربانی، جناب شیخ احمد احسایی بود که قلب پاک و ضمیر منیرش به انوار تقدیس و تنزیه محل تجلی اسرار پروردگار شد و با اتصاف به کمالات روحانی و زهد و تقوی ربانی نفوس مستعده را به قرب طلوع صبح حقیقت بشارت داد. همچنین در موقعی که به عنوان زیارت مشهد خراسان، از طریق خلیج فارس وارد شیراز شد، در مسجد جامع عتیق رفته و بنای دارالمصحف آن را در وسط صحن مسجد ملاحظه نموده، فرمود: "به راستی خانه خدا را علایمی مخصوص است که فقط صاحب نظران به آن پی می برند و من معتقدم کسی که این مسجد را بنا نموده ملهم بوده است" و به قدری در اوصاف این مسجد بیاناتی فرمود که همراهان همه متعجب گشتند و به آنها می فرمود: "تعجب نکنید به زودی سر سخنان من بر شما ظاهر خواهد شد، بعضی از شما آن روز را خواهید دید."

۲۳.۴ تصاویر



۲۷۷: مسجد جامع عتیق (2)



۲۷۶: مسجد جامع عتیق (1)



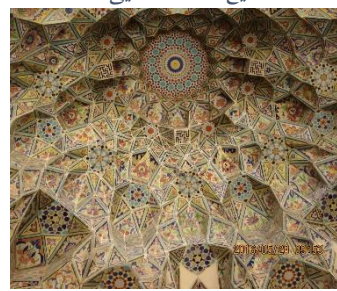
۲۷۵: شیخ احمد احسایی



۲۸۰: مسجد جامع عتیق (5)



۲۷۹: مسجد جامع عتیق (4)



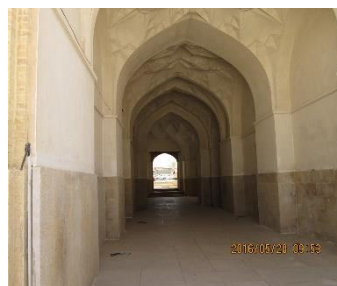
۲۷۸: مسجد جامع عتیق (3)



۲۸۳: راهرویی از شاه چراغ به مسجد عتیق (۲)



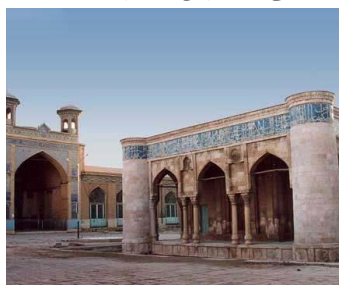
۲۸۲: راهرویی از شاه چراغ به مسجد عتیق (۱)



۲۸۱: مسجد جامع عتیق (۶)



۲۸۶: مسجد عتیق (۳)



۲۸۵: مسجد عتیق (۲)



۲۸۴: مسجد عتیق (۱)



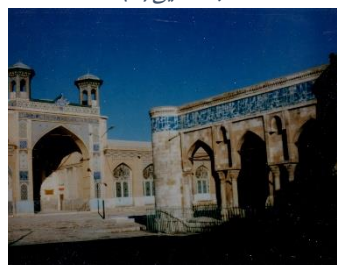
۲۸۹: مسجد عتیق (۶)



۲۸۸: مسجد عتیق (۵)



۲۸۷: مسجد عتیق (۴)



۲۹۰: مسجد عتیق

۲۴ دروازه کازرون

۲۴.۱ نکات مهم

- ✓ این مکان، محل ملاقات حضرت باب با ملاحسین درست قبل از اظهار امر است.
- ✓ هم اکنون این دروازه به صورت خیابان و ساختمان در آمده است و اثری از آن وجود ندارد.

۲۴.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

۲۴.۲.۱ تاریخچه دروازه کازرون

در زمان قدیم در اطراف شهر **حصاری سرتاسری** وجود داشت تا شهر را از گزند دشمنان و راهزنان محفوظ بدارد. شهر دارای چندین **دروازه** بود که بعد از غروب آفتاب بسته می شد و صبح ها قبل از طلوع آفتاب گشوده می گشت. دروازه جنوبی شهر، چون راه کازرون و بوشهر و خوزستان از آن طریق بود، به نام **دروازه کازرون** معروف بود و هم اکنون هم با وجودی که از در و دروازه خبری نیست، ولی این نام بر این ناحیه مانده است.

۲۴.۲.۲ ملاقات ملاحسین با حضرت باب

در تاریخ نبیل و قرن بدیع، درباره اولین ملاقات حضرت باب و ملاحسین نوشته شده **در بیرون شهر** و نامی از جایی برده نشده، ولی در سایر کتب تاریخی مانند نقطه اولی و عهد اعلی و شرح آثار و حیات حضرت باب نوشته شده این ملاقات در **دروازه کازرون** واقع شد. **دو دلیل مستند** صحت این را تایید می نماید. یکی اینکه چون ملاحسین و همراهانش از **طریق بوشهر** به شیراز وارد شده بودند و راه بوشهر از این طریق بوده، اولین دروازه، همین دروازه کازرون می تواند باشد. دلیل دیگر اینکه ملاحسین بشرویه در شرح تشریف می نویسد: بعد از ملاقات با ایشان، **به فاصله کمی** به بیت مبارک رسیدیم. حد فاصل بیت مبارک و بی بی دختران که در چند قدمی بیت مبارک قرار دارد، کوچه ای سنگ فرش و قدیمی به نام کوچه سنگ سیاه قرار دارد که در عرض چند دقیقه می توان آن را طی نمود و به بیت مبارک رسید و اگر ایشان از دروازه دیگری وارد شده بودند به این سرعت به بیت مبارک نمی رسیدند. علت اینکه این کوچه را سنگ سیاه می نامند این است که **زمینه سنگ قبر سیبویه** عارف و عالم مشهور شیرازی که در این کوچه قرار دارد **سیاه** است و خطوطی که بر آن نوشته است **سفید** است. دیگر بقیه جریان را بعد از ملاقات خودتان بهتر می دانید که به تشریف **ملاحسین** به بیت مبارک و **اظهار امر حضرت اعلی** منتهی گردید. قدیم ها در اینجا **درخت چنار بسیار قطوری** که قدمت عمرش به **چند صد سال** می رسید وجود داشت که به علت تعریض

خیابان و خشک شدن از بین رفت، ولی برای اینکه آیندگان به راحتی بتوانند این محل را پیدا نمایند، درست در جای آن درخت، پایه پل عابر پیاده را قرار داده و چراغ چشمک زن راهنمایی هم گذاشته اند.^۱

۲۴.۳ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

ملا حسین پس از ورود به شیراز از برادر و خواهرزاده اش جدا شد و به آنان گفت به مسجد ایلخانی بروند و در آنجا منتظر وی باشند، هنگام غروب آفتاب بدانان خواهد پیوست. ملاحسین چند ساعت در خارج شهر گردش کرد و سرانجام نزدیک دروازه کازرون آن زمان با سید جوانی روبه رو گشت. این جوان حضرت باب بود و آن روز چهارم جمادی الاولی از سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۲ می ۱۸۴۴ میلادی). از محتوای تاریخ نبیل زرنندی مستفاد می شود که ملاقات حضرت باب و ملاحسین در خارج دروازه کازرون صرفاً اتفاقی بوده است. حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع نظر نبیل زرنندی را تایید فرموده اند. حضرت باب ملاحسین را به جا آورده اند، ولی ملاحسین حضرت باب را نشناخته و تنها گمان نموده که ایشان از شاگردان جناب سید بوده اند.

در باب آن دیدار تاریخی و حوادث شب پنجم جمادی الاولی جز آنچه خود ملاحسین بعدها به تفاریق تعریف نموده مدرک مستند دیگری در دست نیست، ولیکن آنچه ملاحسین بیان نموده کاملاً گویاست و حوادث آن دقایق تاریخی را به خوبی تصویر می نماید. ملاحسین در آن اوقات سی و یک ساله و صاحب درایت و ذکاء بی مانند بود. مدت ۹ سال از محضر جناب سید کاظم رشتی استفاضه نموده و مقامات فضل و تقوای او در میان اصحاب سید به واقع کم نظیر بود و اخیراً پس از اتمام ماموریت مذاکره با سید محمد باقر شفتی در اصفهان و میرزای عسکری در خراسان و اقامت مدتی در آن سامان به کربلا مراجعت نموده و در راه از صعود جناب سید آگاهی یافته و پس از انجام سوگواری و نیز و اعتکاف به شیراز آمده بود. ملاحسین در خارج دروازه کازرون آن زمان (که اینک بر جای نیست) و نزدیک درخت چناری با حضرت باب روبه رو گردید.

خود ملاحسین داستان ملاقات حضرت باب و وقایع آن روز و شب تاریخی را در مواقع متعدده برای اصحاب بیان نموده و جناب ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد) که آنها را استماع نموده، به تفصیل برای جناب نبیل زرنندی نقل کرده است که خلاصه اش چنین است: آن جوان دارای جبهه گشاده بود و امامه سبزی بر سر داشت. چون به من رسید با تبسم سلام گفت و فرمود که الحمدلله به سلامت وارد شیراز شدید. وی مانند دوست صادق با وفایی که با رفیق قدیمی خود برخورد نماید، با مهر و محبت با من تلاقی نمود. خیال کردم که این جوان از شاگردان جناب سید است که عزیمت مرا به شیراز دریافته و اینک به پیشواز من آمده است. جوان مذکور مرا به خانه خویش دعوت فرمود تا از رنج سفر بیاسایم. من از پذیرش دعوت پوزش خواستم و گفتم که همراهانم در شهر منتظر بازگشت من اند. فرمود آنها را به خدا بسپار. فرمود تا در خدمتش روان شوم. حسن رفتار و شیرینی گفتارش آن چنان در من اثر کرده بود که قدرت رد دعوتش نداشتم. از احساسات و عواطف عالیه و آواز دل ربا و متانت وی در حیرت بودم. پس از مدتی طی

^۱ این چراغ دیگر در آن محل وجود ندارد.

طریق به خانه جوان رسیدیم. بنای خانه در نهایت ظرافت بود. جوان در زد و غلامی حبشی در گشود. جوان مذکور داخل خانه گشت و به من فرمود: "ادخلوها بسلام آمین". تلاوت این آیه قرانی را به فال نیک گرفتم. این نخستین خانه ای بود که من در شیراز وارد آن می شدم.

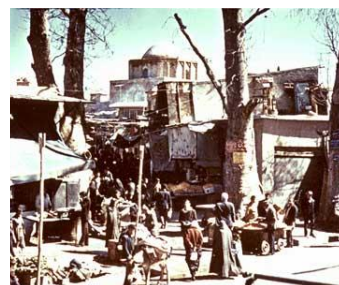
۲۴.۴ تصاویر



۲۹۳: دروازه کازرون (2)



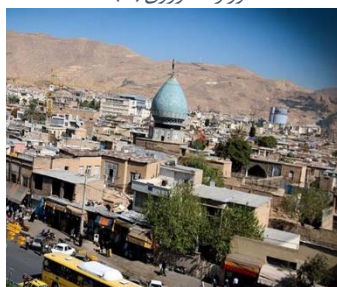
۲۹۲: دروازه کازرون (1)



۲۹۱: دروازه کازرون



۲۹۶: محل دروازه کازرون



۲۹۵: دروازه کازرون (4)



۲۹۴: دروازه کازرون (3)

۲۵ قبرستان درب سلم (دار السلام)

۲۵.۱ نکات مهم

- ✓ این قبرستان، محل دفن شیخ عابد، معلم دوران کودکی حضرت باب است.
- ✓ احتمالاً برخی از مومنین، نیز قبل از ایجاد گلستان جاوید، در این قبرستان دفن شده اند.
- ✓ علت آنکه روی اکثر قبور این گورستان ۱۲۰۰ ساله، سال درگذشت افراد بعد از سنه ۱۳۰۰ شمسی درج شده، این است که این محل تا اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی همچنان برای دفن درگذشتگان استفاده می شده و مردگان جدید را بر روی مردگان قدیمی تر دفن می کرده اند، به طوری که در این ۱۲۰۰ سال، شاید در هر نقطه، ۱۰ نفر یا بیشتر مدفون باشند. با این وجود، قبور افراد سرشناس، از قدیم محافظت شده است.
- ✓ نام های این قبرستان، عبارتند از: سلم، دارالسلیم، در سلم، درب سلم، دارالسلام و وادی السلام.

۲۵.۲ مطالبی از مقاله قبرستان دارالسلام شیراز، برگرفته از دانشنامه ویکی پدیا

گورستان دارالسلم معروف به دارالسلام شیراز یا وادی السلام، یکی از قدیمی ترین آرامستان های ایران و سومین قبرستان ۱۲۰۰ ساله دنیای اسلام به شمار می رود. در آن مقبره هایی از قرن اول و دوم هجری دیده می شود. البته بسیاری از محققان بر این باورند که این قبرستان قبل از اسلام نیز وجود داشته است. قبور بزرگان و مشایخ علمی، عرفانی، ادبی و مذهبی مختلفی در آن وجود دارد. از نظر موقعیت، این گورستان در میانه بلوار سیبویه، در وسط شهر شیراز واقع شده است. مقبره های قدیمی با خط های ممتاز رقاع، کوفی، بنایی، ثلث، نسخ و نستعلیق کنده کاری شده و تصاویری از فیچپی، شانه، آینه و ابزار شغل های مردگان بر این سنگ ها حک شده است.

۲۵.۳ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

شیخ عابد در سال ۱۲۶۳ در ماه رجب در شیراز وفات نمود و در قبرستان عمومی شهر مدفون است. از جمله مطالب جالب اینکه چون شیخ عابد، مردی فاضل و با تقوی بود، یکی از علماء در کتاب ردیه ای که بر امر مبارک نوشته مرقوم داشته که بهایی ها دروغ می گویند که شیخ عابد با آن همه فضل و کمال، بابتی شده، زیرا قبرش در دارالسلام در فلان محل است. این شخص آن قدر سواد نداشته که بداند در آن زمان، گلستان جاویدی وجود نداشته کما اینکه عده زیادی از اکابر افغان، از جمله خال اکبر در شاه چراغ مدفونند. این اطلاع رسانی ایشان باعث شد که محل قبر شیخ عابد پیدا شود. روی قبر او با خطی زیبا و خوانا مطالبی نوشته شده است.

۲۵.۴ مطالبی از کتاب حضرت باب، نوشته نصرت الله محمد حسینی

شیخ عابد در ماه رجب سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) با نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. مرقدش در گورستان مصلی در شیراز است و بر سنگ سپیدی که به نحو عمودی بر بالای آن نصب شده، عبارات زیبایی به عربی در تجلیل از مقامات علمی و روحانی او به خط نسخ برجسته حک گشته است.

۲۵.۵ تصاویر



۲۹۹: قبرستان درب سلم (محل دفن شیخ عابد) (3)



۲۹۸: قبرستان درب سلم (محل دفن شیخ عابد) (2)



۲۹۷: قبرستان درب سلم (محل دفن شیخ عابد) (1)



۳۰۱: قبر شیخ عابد



۳۰۰: قبرستان درب سلم (محل دفن شیخ عابد) (4)

۲۶ گلستان جاوید قدیم

۲۶.۱ نکات مهم

- ✓ این گلستان که اولین گلستان جاوید شیراز است، محل دفن شهدای اوایل انقلاب اسلامی است.
- ✓ در این محل، برخی از اکابر افغان و قدمای امر و همچنین سلمان هندیجانی و جناب عندلیب نیز دفن شده اند.
- ✓ در این محل، اخیراً ساختمانی در مکان قبلی برخی قبور ساخته شده است که گفته می شود برای ساخت آن، قبور را جا به جا کرده اند.

۲۶.۲ مطالبی از کتاب تور روحانی، نوشته حبیب الله حسامی

بعد از عبور از دروازه کازرون و رد شدن از جلوی دادگاه انقلاب سابق و یادی از شهدا و مسجونین دوران انقلاب، وسیله نقلیه در جلوی گلستان جاوید که درختان سرو بلند آن سر به آسمان کشیده توقف می نماید. راهنمای محترم می گوید این باغ وسیعی که سمت راست شما قرار گرفته گلستان جاوید قدیم است که در محلی به نام درکی در بیرون از شهر شیراز واقع شده بود که البته اکنون دیگر خارج از شهر نیست. در این محل عده ای از اکابر افغان و قدمای امر و تعدادی از شهدای عزیز اخیر که جسدشان را تحویل دادند مدفونند. از مشاهیر امر می توان از سلمان هندیجانی، پیک رحمن و مخاطب الواح سلمان نام برد. ایشان عامل ایصال الواح مبارکه به احبا بودند و چندین بار فاصله بین ایران و عکا را پیاده طی نمود. از دیگر کسانی که مشهورند، عندلیب شاعر معروف است.

این محل، بعد از انقلاب، مصادره و قسمتی از آن به تعمیرگاه و صافکاری وسایل نقلیه سپاه و بخش جلوی آن به محل خرید تهیه و فروش مصالح ساختمانی تبدیل شد. البته دیگر آثاری از قبور نیست، بلکه قسمتی را تسطیح و آسفالت نموده و قسمتی هم به صورت باغچه و زمین باقی است. جلوی سالن قدیمی آن محل قبور بعضی از شهدای اخیر است.

می دانیم که شیراز بعد از استان مرکزی و تهران، بیشترین تعداد مسجونین و شهدا را داشت. در فاصله بین سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴ عده ای قریب ۳۰۰ نفر را دستگیر و یا برای بازجویی احضار نمودند و هرکدام را به مدت چند ساعت یا چند روز و چند ماه و حتی عده ای را به مدت چندین سال نگه داشتند. از میان این عده، ۳۳ نفرشان به فیض شهادت نائل آمدند. اجساد مطهره آنهایی را که تحویل مسئولین جامعه دادند با تشریفات لازمه امری در حضور جمع کثیری از احباب و اغیار، طبق مراسم بهایی دفن گردید و چون مشاهده این مراسم، خود باعث نوعی اشتها امر و تبلیغ می شد، اجساد مطهره بقیه را راسا خودشان بدون مراسم تغسیل مدفون ساختند. روز ۲۶ و ۲۸

خرداد ماه، سالگرد اعدام ۶ مرد و ۱۰ زن است که در سال ۱۳۶۲ در زندان عادل آباد شیراز به جرم بهایی بودن اعدام شدند.

اسامی ۳۳ شهید دوران اولیه انقلاب در شیراز عبارت است از: احسان الله مهدی‌زاده، احمد علی ثابت سروستانی، اختر ثابت، بهرام افنان، بهرام یلدایی، جمشید سیاوشی، حبیب الله اوجی، رحمت الله وفائی، رویا اشراقی، زرین مقیمی، ستار خوشخو، سرهنگ یدالله وحدت، سهیل هوشمند، سیمین صابری، شهین (شیرین) دالوند، صفات الله فهندژ سعدی، ضیاءالله احراری، طاهره ارجمندی (سیاوشی)، طوبی زائر پور، عباسعلی صادقی پور، عبدالحسین آزادی، عزت جانمی (اشراقی)، عظمت الله فهندژ سعدی، عنایت الله اشراقی، عوض گل فهندژ سعدی، کورش حق بین، مونا محمود نژاد، مهدی انوری، مهشید نیرومند، نصرت غفرانی (یلدایی)، هدایت الله دهقانی، هدایت الله سیاوشی و یدالله محمود نژاد.

۲۶.۳ تصاویر



۳۰۴: تصویر اخیر گلستان (3)



۳۰۳: تصویر اخیر گلستان (2)



۳۰۲: تصویر اخیر گلستان (1)



۳۰۷: گلستان جاوید قدیم (3)



۳۰۶: گلستان جاوید قدیم (2)



۳۰۵: گلستان جاوید قدیم (1)



۳۱۰: گلستان جاوید قدیم (6)



۳۰۹: گلستان جاوید قدیم (5)



۳۰۸: گلستان جاوید قدیم (4)



۳۱۳: گلستان جاوید قدیم (9)



۳۱۲: گلستان جاوید قدیم (8)



۳۱۱: گلستان جاوید قدیم (7)



۳۱۶: گلستان جاوید قدیم (12)



۳۱۵: گلستان جاوید قدیم (11)



۳۱۴: گلستان جاوید قدیم (10)



۳۱۹: گلستان جاوید قدیم (15)



۳۱۸: گلستان جاوید قدیم (14)



۳۱۷: گلستان جاوید قدیم (13)



۳۲۲: گلستان جاوید قدیم (18)



۳۲۱: گلستان جاوید قدیم (17)



۳۲۰: گلستان جاوید قدیم (16)



۳۲۵: گلستان جاوید قدیم (21)



۳۲۴: گلستان جاوید قدیم (20)



۳۲۳: گلستان جاوید قدیم (19)



۳۲۸: گلستان جاوید قدیم (24)



۳۲۷: گلستان جاوید قدیم (23)



۳۲۶: گلستان جاوید قدیم (22)



۳۳۱: گلستان جاوید قدیم (27)



۳۳۰: گلستان جاوید قدیم (26)



۳۲۹: گلستان جاوید قدیم (25)



۳۳۴: گلستان جاوید قدیم (30)



۳۳۳: گلستان جاوید قدیم (29)



۳۳۲: گلستان جاوید قدیم (28)



۳۳۷: گلستان جاوید قدیم (33)



۳۳۶: گلستان جاوید قدیم (32)



۳۳۵: گلستان جاوید قدیم (31)



۳۴۰: گلستان جاوید قدیم (36)



۳۳۹: گلستان جاوید قدیم (35)



۳۳۸: گلستان جاوید قدیم (34)



۳۴۲: گلستان جاوید قدیم (38)



۳۴۱: گلستان جاوید قدیم (37)



۳۴۵: اختر ثابت



۳۴۴: احمد علی ثابت سروستانی



۳۴۳: احسان الله مهدیزاده



۳۴۸: جمشید سیاوشی



۳۴۷: بهرام یلدایی



۳۴۶: بهرام افغان



۳۵۱: رویا اشراقی



۳۵۰: رحمت الله وفائی



۳۴۹: حبیب الله اوجی



۳۵۴: سرهنگ بدالله وحدت



۳۵۳: ستار خوشخو



۳۵۲: زرین مقیمی



۳۵۷: شهبین (شیرین) دالوند



۳۵۶: سیمین صابری



۳۵۵: سهیل هوشمند



۳۶۰: طاهره ارجمندی (سیاوشی)



۳۵۹: ضیاءالله احراری



۳۵۸: صفات الله فهندژ سعدی



۳۶۳: عبدالحسین آزادی



۳۶۲: عباسعلی صادقی پور



۳۶۱: طوبی زائر پور



۳۶۶: عنایت الله اشراقی



۳۶۵: عظمت الله فهندژ سعدی



۳۶۴: عزت جانمی (اشراقی)



۳۶۹: منا محمود نژاد



۳۶۸: کورش حق بین



۳۶۷: عوض گل فهندژ سعدی



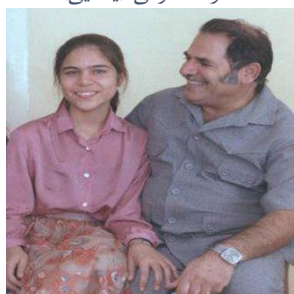
۳۷۲: نصرت غفرانی (یلدایی)



۳۷۱: مهشید نیرومند



۳۷۰: مهدی انوری



۳۷۵: یدالله محمود نژاد



۳۷۴: هدایت الله سیاوشی



۳۷۳: هدایت الله دهقانی

لخزّة من ترابها لا عزّ عند الله عمّا خلق في ميادين البقاء...

اشهد انّ بقية من هذا التراب، خلق آدم الاول و لذا سمى
ابوالبشر في ملكوت السماء...

این آستان، همیشه از روح عبدالهباء بیشتر؛ دیگر ملاحظه فرمایند که چطور معزز و مکرم است.

لهذا آن جناب بید این امر را چنان مجری فرمایند که روح عبدالهباء مهمترو مسرور گردد.

قسم به روح مبارک حضرت مقدس متره، آن شمس حقیقت، رب الییت روحی و ذاتی و کینوتی

لتربة الفدا که منتهای آمال دل و جان آنست که به آن خاک پاک مشرف گشته،

به مژگان، آن آستان را جاروب کنم...